

فهرست

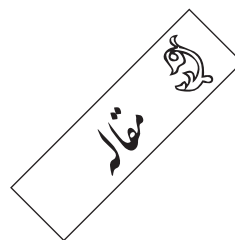
- کتیبه‌ای در سایه (کتیبه نو یافته هخامنشی موسوم به DNF) سهیل دلشاد - مجتبی دورودی ۳
- جمله‌های مرکب همپایگی و جمله‌های مرکب وابستگی در زبان خنتی
مهشید میرفخرایی - ماندانا طابانی ۲۹
- بررسی ساختار جمله پایانی متن‌های کتاب نهم دینکرد پورچستا گشتاسبی اردکانی ۴۷
- انگاره آفرینش گیاه از گاو یکتاآفریده در بندهشن و پیوند آن با ایزدبانو لیلا عسگری ۶۱
- معرفی دست‌نویس بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم
محسن صادقی - علی محمد پشندار ۷۹
- بررسی ساخت فعل ماضی در گویش سه‌قلعه و مقایسه آن با فارسی میانه عباس ریاحی ۹۹
- پیشوند فعلی -bt با معنایی واژگانی و کهن در گویش کهکدانی مهدی احمدی ۱۲۷
- گیلکی: زبانی در معرض خطر مریم‌سادات فیاضی ۱۵۳
- نظام مطابقه در زبان زازاکی عبدالرحمن صادقی - محمد مهدی اسماعیلی ۱۷۱
- بررسی حالت‌های دستوری در گونه زبانی براهویی رودبار جنوب فاطمه شیبانی فرد ۱۸۷
- واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به خوراکی‌ها در گویش دشستانی
حکمت ملک‌زاده - میرجلال‌الدین کزازی ۲۰۳
- واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به کشاورزی در زبان ترکی آذری روستای اوجقاز
لیلا نوری کشتکار ۲۲۵
- فارسیه‌ود؛ پازند بهمن یسن؛ کتاب سوم دینکرد سوم؛ فرهنگ اویم ایوک؛ راهنمای زبان فارسی
باستان؛ کتیبه‌های خصوصی فارسی میانه ساسانی و پساساسانی ۲۴۳
- نهمین همایش اروپایی مطالعات ایرانی در برلین ۲۵۱
- سیزدهمین همایش دوسالانه مطالعات ایرانی ۲۵۳

مقاله

داوه‌ای کوشی

تازه‌های نشر

اخبار



کتیبه‌ای در سایه (کتیبه نو یافته هخامنشی موسوم به DNf)*

سهیل دلشاد (دانشجوی دکتری رشته ایران‌شناسی، دانشگاه برلین)

مجتبی دورودی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه شیراز)

چکیده: نقش رستم از جمله مکان‌هایی است که بخشی از مهم‌ترین یادمان‌های به‌جامانده از فرمانروایی‌های دوران باستان را در خود جای داده است. سهم هخامنشیان و آثار به‌جامانده از آنان علاوه بر بنای سنگی موسوم به کعبه زردشت، چهار آرامگاه سلطنتی است که تنها یکی از آنان یعنی

* نگارندگان لازم می‌دانند از همکاری و همفکری افرادی که در تهیه نسخه انگلیسی این مقاله که در مجله *Arta* به‌صورت برخط منتشر شده است سپاسگزاری نمایند و نیز قدردانی خود را از آقایان ووتر هنکلن (W.F.M. Henkelman)، متیو استولپر (M.W. Stolper)، پارسا دانشمند، مارک گریسون (M.B. Garrison) و رودیگر اشمیت (R. Schmitt) و خانم الیزابت تاکر (E. Tucker) که بر نسخه آغازین مقاله یادداشت‌های ارزنده‌ای نوشتند، ابراز دارند. نگارندگان از مارتین کومل (Martin Joachim Kümmel) برای راهنمایی‌های ایشان در تحریر فارسی باستان کتیبه و همچنین از یوهانس هکل (Johannes Hackl) برای نظرات ارزنده‌شان در تحریر بابلی هخامنشی تشکر می‌کنند.

بایسته است از استاد گرامی سید احمدرضا قائم‌مقامی که با پیشنهادات خود در مورد تحلیل تحریر فارسی باستان کتیبه کمک شایانی به نگارندگان نموده‌اند و نیز از خانم مانده‌السادات پزشک برای زحماتی که در ترسیم کتیبه کشیده‌اند، از صمیم قلب سپاسگزاری نمایم.

بخشی از تصاویر مورد استفاده در این مقاله به جناب محمدعلی مصلی‌نژاد تعلق دارد و علاوه بر این ایشان از مراحل آغازین این پژوهش یعنی آبان‌ماه تا پایان کار نویسندگان یاریگر نویسندگان بوده‌اند، زحمات و یاری‌هایشان را سپاس می‌گوییم. از جناب آقای حمید فدایی، ریاست محترم محوطه میراث جهانی تخت جمشید، سپاس ویژه داریم، بی‌تردید بدون کمک صادقانه ایشان و زحمات همکارانشان تألیف این کار پژوهشی به شکل کنونی ممکن نبود.

آرامگاه داریوش اول کتیبه‌هایی به خط میخی دارد که بنابر تحلیل محتوایی آنان از سوی پژوهشگران با نام‌های DNA، DNb، DNC، DNd و DNe شناخته می‌شوند. در تاریخ یکم آبان‌ماه سال ۱۳۹۷ کتیبه‌ای جدید از همین مجموعه بر سطح آرامگاه شناسایی شد و بنابر ترتیب شناسایی کتیبه‌های آرامگاه داریوش، آن را می‌توان DNF نامید. پژوهش حاضر علاوه بر اینکه به معرفی این کتیبه و چگونگی شناسایی آن می‌پردازد با ارائه تحلیل و ترجمه از هر سه تحریر آن به رابطه بین کتیبه و نقش برجسته مرتبط با آن خواهد پرداخت. همچنین، در مقاله حاضر به جدیدترین پژوهش‌های مرتبط با محتوای این کتیبه اشاره خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: نقش رستم، داریوش اول، هخامنشیان، کتیبه‌های شاهی، مقابر هخامنشی

۱. مقدمه

محوطه باستانی نقش رستم از جمله محوطه‌های تاریخی پرآوازه استان فارس در ایران به‌شمار می‌رود که در حدود شش کیلومتری شمال‌غربی تخت جمشید، در جهت جنوبی حسین‌کوه قرار دارد. سهم هخامنشیان و آثار به‌جامانده از آنان علاوه بر بنای سنگی موسوم به کعبه زردشت، چهار آرامگاه سلطنتی است. در میان این چهار آرامگاه، تنها آرامگاه داریوش اول پذیرای کتیبه‌های شاهی هخامنشی شده است. بنابر ترتیب پژوهشی این کتیبه‌ها و همچنین اندازه متن آنها از کدهای DNA، DNb، DNC، DNd و DNe برای شناسایی این کتیبه‌ها استفاده شده است.^۱ نخستین کتیبه سه‌زبانه که در سمت چپ و پشت سر داریوش دیده می‌شود به DNA موسوم است که محتوای آن، ستایش اهوره‌مزدا، تبار داریوش، سرزمین‌های تحت فرمان او، به همراه توضیحی در چرایی سپردن پادشاهی از سوی اهوره‌مزدا به داریوش، اشاره به خدنگ پارسی که تا دوردست‌ها رفته و سرانجام نیایش اهوره‌مزدا و اندرز شاه به مخاطبان در اتمام به راستی و دوری از نافرمانی است. دومین سنگ‌نبشته سه‌زبانه بزرگ که به DNb شهره است در دو سوی چپ و راست درگاه ورودی آرامگاه دیده می‌شود که محتوای آن، اشاره به عظمت اهوره‌مزدا به همراه شرح صفات شخصی شاه است. در نمای سمت چپ

1. DN: Darius Naqsh-e Rostam

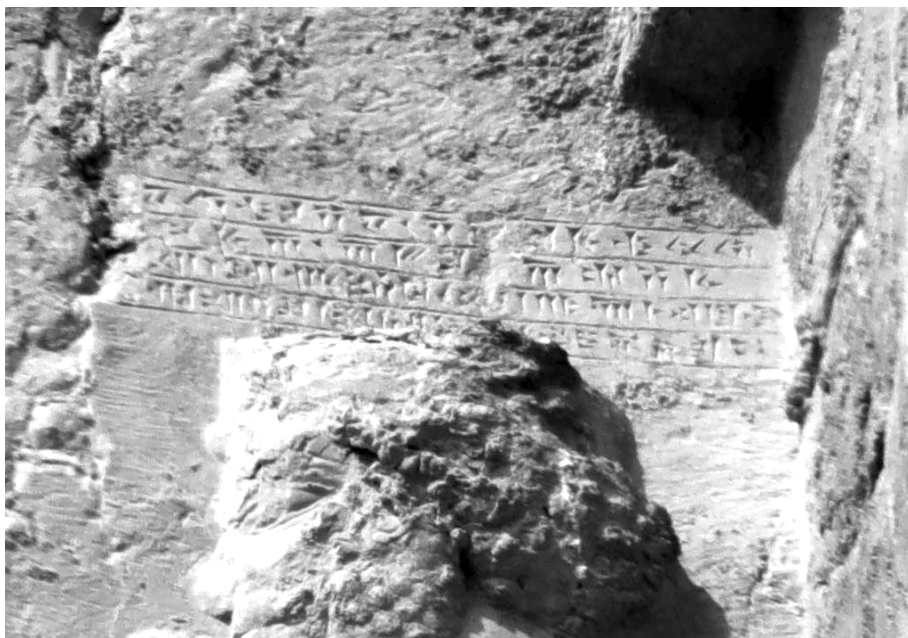
و پشت تختگاه داریوش سه قابِ نقش برجسته دیده می‌شود که از بالا به پائین نقر شده‌اند که نقش‌های زیرین و میانی دارای کتیبه‌های سه‌زبانه هستند. در بالاترین قاب با توجه به محتوای کتیبه آن، گوَبَرَوَه^۱، نیزه‌دار داریوش، معرفی شده است. این کتیبه به DNC موسوم است. کتیبه DNd نیز به نقش برجسته میانی تعلق دارد و از اسپه‌چنا^۲ی کماندار که تبرزین داریوش شاه را حمل می‌کند خبر می‌دهد. در زیر تختگاه یا اورنگ داریوش سی نقش برجسته وجود دارد که همگی در بردارنده کتیبه‌های کوتاه سه‌زبانه در معرفی تبار حاملان تختگاه است. این کتیبه‌های کوچک همگی به DNe شهره هستند.^۳ در سمت راست اورنگ داریوش نیز سه قاب نقش برجسته دیده می‌شود که درست در قرینه نقش برجسته‌های سمت چپ قرار دارند؛ با این تفاوت که نقش برجسته‌های سمت راست بدون اسلحه هستند. این نقوش برجسته دچار فرسایش زیادی شده‌اند که به نظر می‌رسد یکی از علت‌های آن، قرار داشتن در معرض هجوم رسوباتی است که ناشی از بارندگی و جریان آبی است که از بالای صخره بر سطح آرامگاه جاری می‌شود. زاویه‌ای که نقش برجسته‌های سمت راست در آنجا نقر شده‌اند به گونه‌ای است که بخشی از این پیکره‌ها، به ویژه بالاترین پیکره، کمتر در معرض تابش مستقیم نور خورشید قرار دارد و اغلب اوقات روز بخش‌هایی از آنها در سایه قرار دارد. در تاریخ یکم آبان‌ماه سال ۱۳۹۷ مجتبی دورودی، بنابر درخواست سهیل دلشاد (باتوجه به موضوع پایان‌نامه دکتری نامبرده) به همراه محمدعلی مصلی‌نژاد، تصویربردار حرفه‌ای، جهت تهیه تصاویری از کتیبه‌های نقش رستم رهسپار آن مکان شد. جست‌وجو جهت یافتن کتیبه آرامی منقور بر سمت راست ورودی آرامگاه بود که موجب شد، نامبردگان از بلندترین قسمت فضای فوقانی در سمت راست آرامگاه تا بخش زیرین آن را با دوربین کنکاش کنند؛ چرا که در آن هنگام موقعیت دقیق کتیبه آرامی برای نامبردگان مشخص نبود. همین امر، به علاوه استقرار این افراد در مکان مناسب و در زمان مناسب، یعنی هنگامی که سایه در کوتاه‌ترین وضعیت خود بود

1. OP. *Gauḅ(a)ruva*3. OP. *Aspacanā*

۳. برای بررسی مطالعات نقش‌رستم تا سال ۱۹۱۱، نک: Weissbach 1911: 3-13. برای مطالعات باستان‌شناسی و تاریخچه تحقیقات نوین بر آرامگاه داریوش، نک: Schmidt 1970: 80-90 و همچنین Schmitt 2000: 23-24.

(حدود ساعت ۱۴)، موجب شد تا آنان بر فراز قاب نقش برجسته بالایی در سمت راست تختگاه و درست در قرینه نقش برجسته گوبروه، کتیبه‌ای را مشاهده کنند که از نظر سایر پژوهشگران پنهان مانده بود. بدین ترتیب نامبردگان موفق شدند تصاویری واضح و آشکار از نقش برجسته و کتیبه آن تهیه کنند. در پی فرستادن تصاویر کتیبه مذکور به همراه دیگر تصاویر از سوی مجتبی دورودی برای سهیل دلشاد، اطمینان حاصل شد که این کتیبه که بنابر ادامه سنت کدگذاری با Dnf مشخص می‌شود تاکنون شناسایی و خوانده نشده است (تصویر ۱).^۱

۱. پس از اعلام رسمی کشف کتیبه Dnf به تاریخ نهم بهمن ماه ۱۳۹۷، در طی یک سخنرانی توسط نگارندگان که در بنیاد شادروان شاپور شهبازی صورت گرفت، افراد دیگری نیز اعلام کردند که از وجود این کتیبه اطلاع داشته‌اند و از آن تصویربرداری کرده‌اند. از جمله شخصی به نام خدیجه توتونچی در طی مصاحبه با خبرگزاری ایسنا مورخه چهاردهم بهمن ماه ۱۳۹۷ اعلام کرد که «در زمستان سال ۱۳۹۵ از این کتیبه عکس برداری کرده است ولی فرد مناسبی را برای ترجمه و تحلیل کتیبه نیافته است». یا شخصی دیگر، به نام ابراهیم روستایی فارسی اعلام کرد که «مدت‌های مدیدی است که از وجود این کتیبه اطلاع دارد و با همکاری عبدالمجید ارفعی مقاله‌ای پژوهشی در باب این کتیبه تهیه کرده و به همایش بین‌المللی تاریخ و فرهنگ جنوب ایران (فارس تاریخی) (مورخه ۱۵-۱۷ آذرماه ۱۳۹۶) ارائه داده است». بنابر گفته‌های وی «علی‌رغم پذیرفته شدن در همایش، این مقاله برای حضار قرائت نشد و قرار بر این بوده است که تنها در کتاب مقالات همایش چاپ شود». پیگیری مکرر نگارندگان برای دریافت نسخه منتشر شده یا در دست چاپ این مقاله تا پیش از انتشار نسخه انگلیسی اثر حاضر ناموفق بود. تنها کمی پس از انتشار نسخه انگلیسی مقاله نگارندگان در مجله *Arta* بود که تصاویری از نسخه الکترونیکی مقاله به نگارندگان رسید (نک: روستایی فارسی و ارفعی ۱۳۹۷). با مطالعه این نسخه الکترونیکی مشخص شد که مقاله ایرادهای پرشماری دارد از جمله می‌توان به عدم دقت در توصیف کتیبه و نقش زیر آن، ایرادهای نگارشی، شیوه حرف‌نویسی نامعمول در نسخه فارسی باستان، اشتباه‌های متعدد در تحلیل زبانی تحریرهای فارسی باستان و عیلامی هخامنشی، به همراه غلط‌های املائی بسیار اشاره کرد. به باور نگارندگان وجود ایرادهای پرشمار در این مقاله خود نشانگر زمان بسیار کمی است که برای نوشتن آن صرف شده است. باتوجه به ادعای یکی از نویسندگان مبنی بر اینکه «از سال ۱۳۹۳ درگیر کار بر روی این کتیبه بوده است و کار پژوهشی خود را در سال ۱۳۹۶ به همایش ارائه داده و تقریباً یک سال پس از آن نیز این کار منتشر شده است»، این شکل عجولانه در نوشتن مقاله با این تعداد اشتباه، تناقض چشمگیری را نشان می‌دهد. در کنار این کاستی‌های پرشمار، نقص بزرگ این مقاله عدم خوانش و تحلیل تحریر بابلی هخامنشی است. گویا بر نگارندگان مقاله مذکور این موضوع پنهان مانده است که در غیاب تحریر بابلی هخامنشی و ابهام در خوانش فعل در تحریر عیلامی هخامنشی، عملاً تحلیل و ترجمه قطعی فعل فارسی باستان به «آفرین کردن» آن‌هم به شکلی که در این مقاله درج شده (همان: ۷۹۸) امکان‌پذیر نبوده است. همچنین توضیحات نویسندگان در تحلیل این فعل نیز به هیچ‌وجه قانع‌کننده نیست. برای پیشگیری از به درازا کشیده شدن این کلام از ذکر جزئیات، ایرادها و کاستی‌های این اثر صرف‌نظر می‌کنیم و بحث فنی درباره آن را به زمانی دیگر می‌سپاریم.



تصویر ۱. کتیبه نو یافته در زمان نخستین مشاهده، مورخه ۱ آبان‌ماه ۱۳۹۷ (عکس از محمدعلی مصلی نژاد).

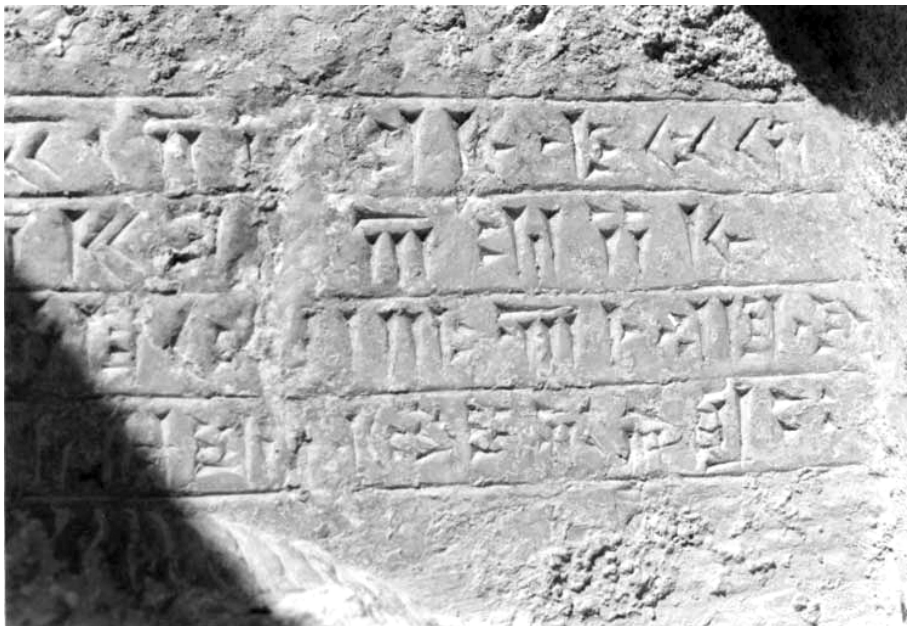
این کتیبه بر فراز بالاترین قاب از نقش برجسته‌های سه‌گانه سمت راست قرار دارد و شامل چهار سطر است که به سه زبان فارسی باستان، عیلامی هخامنشی و بابلی هخامنشی نوشته شده است. تحریر فارسی باستان، در دو سطر، بالاترین نبشته این کتیبه است، تحریر عیلامی هخامنشی در یک سطر در میانه و تحریر بابلی هخامنشی، با یک سطر، پایین‌ترین نوشته این کتیبه به‌شمار می‌رود. سمت چپ کتیبه کاملاً تخریب شده است و برخی از نشانه‌های دیگر نیز آسیب دیده‌اند. با توجه به اطمینان از اینکه در بخش آسیب‌دیده کتیبه در خط دوم چه تعداد نشانه وجود دارد (بنگرید به تحلیل بخش فارسی باستان) می‌توان دریافت که یک‌سوم کتیبه آسیب دیده و از بین رفته است. در قسمت میانی آن بخش از کتیبه که به‌جا مانده است نیز یک ترک وجود دارد. این ترک به‌صورت عمودی هر چهار سطر را منقطع کرده است. در سطر نخست نشانه «a» فارسی باستان و در زیر همان نشانه و در خط دوم، قسمت میانی فعل که احتمالاً نشانه «na» باشد را در برمی‌گیرد، آسیب‌دیدگی در همان مسیر و به‌صورت عمودی امتداد می‌یابد و به سطر سوم می‌رسد. ترک در

سطر سوم یعنی تحریر عیلامی هخامنشی نشانه «*iš*» را دربرگرفته است و سرانجام در سطر چهارم (تحریر بابلی هخامنشی) از نشانه «*muš*» عبور می‌کند. دقیقاً مشخص نیست که این ترک در اثر زمان و فرسایش یا تخریب حین پاک‌سازی سطح سنگ ایجاد شده است یا زمانی که حکاکان Dnf مشغول به کار بوده‌اند این ترک در آنجا وجود داشته است. وجود ترک در کتیبه‌های دیگر همانند DNa در هنگام تراشیدن نشانه‌های میخی قطعی است و به همین دلیل، احتمال وجود چنین ترکی بر سطح Dnf در هنگام تراشیدن کتیبه دور از انتظار نیست. باتوجه به تصاویری که در هنگام رسوب‌زدایی سطح Dnf در سال ۱۳۸۰ گرفته شده است، آشکار است که علامت‌های میخی مزین به رنگ آبی هستند (تصویر ۲). این رنگ‌آمیزی در دیگر کتیبه‌های بزرگ و کوچک آرامگاه داریوش در نقش رستم (DNa-b-c-d-e) نیز دیده می‌شود. بنابر اشاره الکساندر ناگل جنس رنگ آبی که در رنگ‌آمیزی‌های کتیبه‌های نقش رستم به کار رفته همانند جنس رنگ آبی‌ای است که در ظروف و اشیاء آبی‌رنگ پارسه استفاده شده است و با عنوان رنگ «آبی مصری»^۱ در منابع معرفی می‌شود (در این باره نک: Nagel 2013: 608).^۲ بررسی نویسندگان در هفتم بهمن‌ماه ۱۳۹۷ از فاصله بسیار نزدیک هنگام مشاهده کتیبه، از باقی ماندن بخشی از این رنگ‌آمیزی در درون نشانه‌های میخی حکایت دارد. کتیبه Dnf نیز به مانند کتیبه‌های (Dnc-d-e) به معرفی و توصیف نقش برجسته زیرین کتیبه اشاره دارد. نکته قابل تأمل در کتیبه Dnf وجود فعلی است که بر رخداد یا توصیف یک عمل در حال وقوع دلالت می‌کند. امری که در کتیبه‌های (Dnc-d-e) دیده نمی‌شود.^۳ نام شخص در هر سه نسخه کاملاً تخریب شده است. با این حال، نام قومی او پاتیشووریش (**pātišvariš*) باتوجه به کتیبه Dnc با اطمینان قابل بازسازی است. به تازگی رودیگر اشمیت (Schmitt 2019: 45) براساس میزان فضای برآوردشده و شواهد دیگر از منابع یونانی درباره یاران و نزدیکان داریوش، نام اوتانه را برای این پیکره پیشنهاد داده است (نک: پایین‌تر).

۱. این اصطلاح در منابع انگلیسی به شکل Egyptian Blue آمده است.

۲. برای بررسی بیشتر درباره رنگ‌های استفاده‌شده در آرامگاه سلطنتی داریوش، نک: مجدالدین رحیمی (۱۳۸۳) و Nagel 2010: 140-154.

۳. باید توجه داشت که فعل بابلی هخامنشی (که مطمئن‌ترین قرائت و تحلیل را در هر سه تحریر دارد) دارای وجه مضارع - آینده (وجه ناقص / imperfect) است و به نظر می‌رسد افعال فارسی باستان و عیلامی هخامنشی نیز به همین ترتیب در زمان مضارع صرف شده‌اند. حداقل پایانه صرفی فعل فارسی به روشنی مشخص می‌کند که زمان فعل فارسی باستان مضارع است. همچنین نک: Schmitt 2019: 46.



تصویر ۲. بقایای رنگ آبی (آبی مصری) در نشانه‌های میخی کتیبه DNF پس از پاک‌سازی سطح کتیبه در سال ۱۳۸۰ (تصویر از مرکز اسناد بنیاد پژوهشی پارسه).

۲. بررسی متن‌های کتیبه

در بخش‌های پیش رو متن هر سه تحریر کتیبه یعنی فارسی باستان، عیلامی هخامنشی و بابلی هخامنشی تحلیل و ترجمه خواهد شد. با توجه به ابهامات در تحلیل فعل عیلامی هخامنشی، ترجمه کتیبه براساس تحلیل فعل بابلی هخامنشی صورت خواهد گرفت.

۱.۲. فارسی باستان

1. [+--+-(+): p-a-t-i]-š-u-v-r-i-š : d-¹a-r-y-v-h-u-
2. [š : x-š-a-y-θ-i-y]-h-y-a : a-f-r-[n?]-a-t-i-y

تحلیل متن فارسی باستان

الف. نام فرد

آن‌گونه که مشاهده می‌شود نام فردی که نقش برجسته به او تعلق دارد به صورت کامل تخریب

شده است. بر اساس تعداد نشانه‌هایی که می‌توان در بخش شکسته‌شده سطر دوم شناسایی کرد و همچنین باقی مانده عنوان یا لقب فرد در واژه بعدی، به نظر می‌رسد این نام می‌توانسته در بردارنده چهار تا پنج نشانه باشد. بنابر نظر اشمیت (Ibid) این نام از چهار نشانه تشکیل شده است و می‌تواند منعکس‌کننده نام اُتانیس (Ὀτάνης) به شکل «u-t-a-n» باشد. این شکل نوشتاری از نام اوتانه در کتیبه بیستون (DB IV. 83) دیده می‌شود. در این کتیبه وی فرزند θuxra- و مردی پارسی معرفی شده است (Ibid: n.19).

ب. *pātišūvariš*

بازسازی واژه «[p-a-t-i]-š-u-v-r-i-š» بر اساس کتیبه Dnc صورت گرفته است. بنابراین می‌توان انتظار داشت که چهار نشانه از این واژه در بخش آسیب‌دیده کتیبه قرار داشته است. برای بررسی ریشه‌شناختی واژه *pātišūvariš*، نک: Schmitt 2014: 232-233.

ج. *Dārayavahauš*

نام داریوش *Dārayavahauš* در حالت اضافی - برای مفرد مذکر از ستاک *-u-Dārayava* آمده است. بنابراین اولین نشانه در دومین سطر باید نشانه «š» باشد.

د. *xšāyaθiyahyā*

باتوجه به واژه شاه که در عبارت‌ها پس از نام داریوش می‌آید، می‌توان تحریر این قسمت را به صورت: «[x-š-a-y-θ-i-y]-h-y-a» بازسازی کرد. بنابراین در بخش تخریب‌شده در سطر دوم نُه نشانه فارسی باستان وجود داشته است که واژه جداکن بین «š-» در ابتدای سطر و «x-» در ابتدای واژه شاه را نیز باید برای آن در نظر گرفت. واژه *xšāyaθiyahyā* در حالت اضافی - برای مفرد مذکر از ستاک *-xšāyaθiya* به معنی «شاه» است.

ه. *a-f-r-[n?]-a-t-i-y*

آخرین واژه در خط دوم، فعلی است که در مراحل نخستین بررسی کتیبه و انتشار نتایج بررسی‌ها به زبان انگلیسی، خوانش و تحلیل آن با در نظر گرفتن شکستگی و تخریب بخش میانی فعل با

دشواری‌های پیچیده‌ای روبه‌رو بود، به‌ویژه که این شکستگی قسمتی از ریشه فعل را دربردارد. هرچند که بازمینی کتیبه از نزدیک در مورخه هفتم بهمن‌ماه ۱۳۹۷ توانست کمک زیادی به تشخیص نشانه بکند، تصاویر برداشته‌شده از کتیبه که بلافاصله پس از پاک‌سازی صورت گرفته است (تصاویر ۲ و ۳)، رد مبهم یک نشانه زاویه‌دار^۱ در میانه شکاف را مشخص می‌کند. وجود این نشانه زاویه‌دار، گستره گمانه‌ها را محدودتر می‌کند. راهگشای تفسیر و ترجمه این فعل در تحریر فارسی باستان، صورت به‌کاررفته آن در تحریر بابلی هخامنشی است (نک: ۳.۲). با توجه به خوانش مطمئن‌تر فعل اکدی به شکل «*i-kà-ir-ra-bi*» به نظر می‌رسد فعل فارسی باستان (و البته تحریر عیلامی هخامنشی) نیز همانند خوانش اکدی پیشنهادشده، در طیف معنایی «آفرین کردن، درود گفتن، دعا کردن» و مفاهیمی از این دست قرار داشته باشد. با این فرض، بلافاصله توجه نگارندگان به ریشه *fīrī* جلب شد و در نتیجه خوانش فعل در مرحله نخست به شکل *a-f-* (**ā-frīnāti*) *r-[i-n]-a-t-i-y* به معنی «آفرین می‌کند، می‌ستاید» پیشنهاد شد. از نقطه نظر کتیبه‌شناسی اما این شکل از خوانش امکان‌پذیر نبود چراکه اندازه شکستگی در این قسمت به گونه‌ای است که به راحتی نمی‌توان پذیرفت که دو نشانه «*-i-n-*» بتواند در این قسمت قرار بگیرد. در مراحل اولیه بررسی کتیبه، نگارندگان با توجه به عدم امکان نگارش دو نشانه مذکور در فضای موجود با این توجیه که لزوماً تمامی نسخه‌های سه‌زبانه کتیبه‌های هخامنشی ترجمه لفظ به لفظ از یکدیگر نیستند، تلاش کردند تا افعال دیگری را نیز پیشنهاد کنند. نخستین تصاویر گرفته‌شده از کتیبه و پیکره زیر آن از سطح زمین در یکم آبان‌ماه ۱۳۹۷ (تصویر ۱) نویسندگان را بر آن داشت تا فرضیاتی چون *a-f-r-[y]-a-t-i-y* (**ā-fra-yāti*) به معنی «پیش می‌آید، نزدیک می‌شود، تقرب می‌جوید»^۲ و نیز *a-f-r-[θ]-a-t-i-y* (**ā-fra-θāti*) به معنی «به [پیشگاه] داریوش شاه صحبت می‌کند»^۳ را پیشنهاد کنند که هر دوی این افعال با مشکلاتی روبه‌رو هستند. در خوانش

1. Winkelhaken

۲. این خوانش از فعل فارسی باستان با خوانش فعل بابلی به شکل *qerēbu* و تحلیل فعل عیلامی به شکل *ma-ak* تطابق می‌کند. هرچند این خوانش از فعل در هر سه تحریر مشکلات بسیاری نیز به همراه دارند. نک: پایین تر.

۳. به عنوان مثال، نک: کتیبه بیستون (DB: I. 75): *kārahya avathā aθanha*: «به مردم چنین گفت».

فعل به‌شکل **ā-fra-yāti* نخستین مشکل این است که ریشه *yā-* در متون فارسی باستان به‌کارنرفته است. باتوجه‌به اینکه ریشه *ay-* در متون فارسی باستان به‌معنی «رفتن» وجود دارد، پذیرفتن این امر که ریشه *yā-* نیز به‌طور هم‌زمان در متون فارسی باستان وجود داشته باشد کمی دشوار است. اگرچه غیر ممکن نیست. *yā-* در متون ودایی و اوستایی به‌معنی «رفتن» و «به‌پیش راندن» آمده است (Bartholomae 1904: 1282; Mayrhofer 1996: 2/407-408). در اوستایی صورت *frayāi* به‌معنی «به‌پیش راندن» و «جلو رفتن» به‌کار رفته است (ibid: 989). مشکل دیگر وجود پیشوند فعلی *ā-fra-* قبل از ریشه *yā-* است. هرچند در ریگ‌ودا (RV 7.24.1) صورت «*pra yāhi* ā» به‌معنی «به جلو راندن» آمده است، در متنی شاعرانه استفاده شده است. اشمیت (2019: 48) براین باور است که خوانش فعل به‌شکل *ā-fra-yāti* و تحلیل ستاک آن به *ā-* «به‌سوی» + *frayā* «پیش رفتن» بهترین شکل خوانش است و ترجمه جمله به‌شکل «اوتانه به‌سوی داریوش شاه پیش آید» قابل قبول‌ترین ساختار نحوی را در این کتیبه دارد. ولی یکی از مشکلات تحلیل فعل فارسی باستان به این شکل دشواری‌هایی متعدد در فهم و تحلیل افعال تحریرهای عیلامی هخامنشی و بابلی هخامنشی این کتیبه در طیف معنایی ذکر شده است (نک: پایین‌تر). بنابراین پیشنهاد اشمیت به‌شکل یادشده اگرچه در بستر زبان فارسی باستان قابل قبول است ولی در بستر بزرگ‌تر و در مقایسه با سایر تحریرهای کتیبه قانع‌کننده به‌نظر نمی‌آید.^۱ باتوجه‌به موارد ذکرشده می‌توان توجه بیشتری به خوانش فعل به‌صورت *a-f-r-[n]-a-ti-y* کرد. در باب اینکه به چه دلیل برخلاف آنچه که انتظار می‌رود (بر اساس فعل استفاده‌شده در تحریر بابلی هخامنشی) فعل فارسی باستان به‌شکل «*a-f-r-i-n-a-t-i-y*» نوشته نشده است می‌توان پیشنهاداتی را مطرح کرد. مدتی پس از انتشار گزارش کشف کتیبه و خوانش و تحلیل نخستین آن، کومل (نک: Kümmel 2019) صورت نگارشی «*āfər/nāti*» «*a-f-r-[n]-a-t-i-y*» را که

۱. خوانش فعل به‌شکل **ā-fra-θāti* به این دلیل دارای مشکلات نحوی است که با اینکه در متون ودایی و اوستایی تعداد زیادی از افعال دیده می‌شود که با پیشوندهای *ā-* و یا *fra-* به‌کار رفته‌اند اما در افعال فارسی باستان به‌ویژه با فعل *θā-* ترکیب این دو پیشوند دیده نمی‌شود. اما این خوانش از فعل فارسی باستان با تحلیل فعل عیلامی به‌شکل *na-ma-ak* از ریشه *na-* به‌معنی «گفتن» تطابق دارد.

فعل مضارع اخباری، در شمار سوم شخص مفرد از ستاک مضارع-*āfār/īn* است، پیشنهاد کرد. بنابر نظر وی ستاک مضارع افعال بریدن، خریدن و آفرین کردن در فارسی باستان (برخلاف ایرانی باستان و ودایی^۱) می‌توانسته به ترتیب **bārñ*، **xārñ* و **āfārñ* باشد. در غیاب شواهد مستقیم متنی از چنین ستاک‌هایی در فارسی باستان (به‌جز فعل مورد بحث در اینجا که نخستین شاهد متنی از این فعل در متون فارسی باستان به‌شمار می‌رود)، شواهد متنی از ستاک‌های مضارع سه فعل فارسی میانه-*bur* «بریدن»، *xir* «خریدن» و-*āfur* «آفرین کردن» و توجه به صورت‌های بازسازی‌شده این ستاک‌ها (حداقل در دو فعل نخست) در فارسی باستان اساس بحث کومل را تشکیل می‌دهد. بنابر نظر کومل ریشه این افعال در فارسی باستان احتمالاً به‌شکل **xri-*، **bri-* و **fri-* بوده است و بدین ترتیب می‌توان ریشه *fri-* و ستاک مضارع آن به‌شکل *āfār/īn* را یکی از احتمالات درخور توجه دانست که در حال حاضر می‌توان برای این فعل مطرح کرد. یکی از موارد بغرنج در تحلیل دستوری تحریر فارسی باستان این کتیبه با در نظر گرفتن فعل *āfār/īnāti*، دلیل صرف «داریوش شاه» در حالت اضافی - برایی است. اشمیت (۲۰۱۹: ۴۷) نیز با توجه به همین نکته بغرنج خوانش فعل به این شکل را مردود دانسته است. با مراجعه به متون اوستایی و بررسی شواهد متنی از کاربرد این فعل به نظر می‌رسد یک شاهد نقل شده توسط بارتلمه (Bartholomae 1904: 1017)^۲ از وندیداد (فرگرد ۲۲، بند پنجم) بتواند به پیشبرد بحث یاری رساند. در این بند از وندیداد *āfriti dahma āfrīnāni srīra dahma āfriti* مفعول غیرمستقیم فعل *āfrīnāni* ضمیر دوم شخص مفرد در حالت برایی / اضافی مفرد مذکر *tē* است. این که مفعول غیرمستقیم فعل مزبور در این فرگرد از وندیداد در حالت برایی / اضافی صرف شده است احتمالاً می‌تواند به فهم اینکه چرا «داریوش شاه» در کتیبه در حالت اضافی - برایی مفرد مذکر *Dārayavahauš xsāyaθiyahyā* آمده است، کمک کند (بسنجید با تحلیل فعل در تحریر عیلامی هخامنشی).

۱. ریشه‌های این سه فعل به ترتیب در ایرانی باستان **xri-*، **bri-* و *fri-* و در ودایی به ترتیب **bhrī-* و **prī-* است.

۲. نک: Bartholomae 1904: 1017: 'jemanden (Dat.- Gen.) Gutes wünschen, ihn segnen'.

۳. «و به تو آفرین خواهم کرد با دعای زیبای نیک...».

۲.۲. عیلامی هخامنشی

1. [^{DIŠ}X-X-X(-X) ^{DIŠ}ba-ut-ti-iš-mar-ri]-iš ^{DIŠ}da-ri-ia-ma-u-⁷iš ^{DIŠ}EŠŠANA(-)ir
(-)me(-) na-ma-ak

تحلیل متن عیلامی هخامنشی

الف. نام فرد

نام شخص در تحریر عیلامی نیز کاملاً تخریب شده است. انتظار می‌رود نشانه تخصیص‌گر^۱ «^{DIŠ}» پیش از نام شخص ذکر شده در کتیبه وجود داشته و احتمالاً به دنبال آن نام او در بردارنده سه یا چهار نشانه باشد. در صورتی که نظر اشمیت مبنی بر نام اوتانه را محتمل بدانیم، درباره صورت املائی این اسم در نسخه عیلامی هخامنشی می‌توان به دو شکل بحث کرد. اول صورت املائی اوتانه در کتیبه بیستون (تحریر عیلامی هخامنشی) به شکل ^{DIŠ}hu-ud-da-na (DB III. 90) و دیگر صورت‌های املائی این نام در متون اختصاری تخت جمشید به اشکال ^{DIŠ}ú-ud-da-na/^{HAL}ú-ud-da-na و ^{DIŠ}ú-da-na/^{HAL}ú-da-na است. توجه به حضور اوتانه در متون تخت جمشید و مقایسه وضعیت این شخصیت در اداره تخت جمشید (نک: Henkelman 2017: 167) با شخصیت‌های دیگر درباری به‌ویژه گویره و اسپه‌چنا می‌تواند به بحث بیشتر در مورد میزان قابل پذیرش نبودن این فرضیه یاری برساند.

ب. Battišmarriš

بازسازی واژه [^{DIŠ}ba-ut-ti-iš-mar-ri]-iš بر اساس کتیبه DNC صورت گرفته است. در الواح عیلامی باروی تخت جمشید دو صورت متمایز از آن دیده می‌شود. صورت نخست به شکل نام خانوادگی / قومی Battišmarriš است که به دو صورت، یعنی هم به همراه نشانه تخصیص‌گر «^{HAL}» (PF-NN 1581) آمده است و هم در برخی از متون در ارتباط با احشام و گله گوسفندان (Fort. 1889-101:17 و Fort. 1748-101:57) بدون «^{HAL}» نوشته

1. determinative

شده است. صورت دوم به نام مکان *Battišmarran* به همراه نشانه تخصیص‌گر «^{AS}» دلالت می‌کند.^۱

علاوه بر این شواهد می‌توان از لوح Fort. 0553-103:08f نام برد که به نام مکانی با عنوان «^{AS}*bat-ti-iš-mar-rak₀-kaš*» اشاره دارد. این جای‌نام با مکان‌هایی مانند: *Memaš/Memakaš* و *Matezziš/Matezikaš*، *Hadaraš/Hadarakkaš* مرتبط است.^۲

ج. *ir me-na-ma-ak*

تفسیر و تحلیل این بخش پایانی از تحریر عیلامی هخامنشی کتیبه با مشکلات و ابهاماتی مواجه است. برخلاف تحریرهای فارسی باستان و بابلی هخامنشی، مشکلات فعل عیلامی از اینجا آغاز می‌گردد که چنین خوانشی از فعل، در پیکره متون عیلامی شناخته شده وجود ندارد و بنابراین تحلیل آن نیز بسیار دشوار است. جذاب‌ترین پیشنهاد در تحلیل *ir me-na-ma-ak* می‌تواند به این شکل باشد: ضمیر بازیافتی^۳ سوم‌شخص مفرد جاندار *ir* (مرجع ضمیر *Dariamauš Sunki*) + صرف *Im* مفرد از فعل *-mena**. هر چند تاکنون نمونه‌ای از فعل *-mena* در متون عیلامی هخامنشی مشاهده نشده است، می‌توان به تعدادی از نام‌های عیلامی که در بردارنده این جزء هستند اشاره کرد، از جمله عناوین ایزدانی در متون عیلامی از قبیل *Nannimena*، *Attamena*، *Umman-mena-nu*، *Humban-nu-mena* و غیره که همگی در بردارنده جزء *-mena* هستند. برای این جزء در نام‌های مذکور هینتس و کُخ (Hinz and Koch 1987: 914) و زادوک (Zadok 1984: 28) معنای «شکوه» و «قدرت» را پیشنهاد داده‌اند. هرچند این شواهد می‌توانند راه حلی برای تحلیل فعل *-mena* باشند،

1. PF-NN2654:04', Fort. 1298-101:12', 22, 27', Fort. 2001-101:09f. (دوبار)، 11f. (دوبار)، 13f. (دوبار)، 21, 23f.; Fort. 2168-101:15', 18', 29', 37', 38' (KI+MIN), Fort. 2170-101:17'.

۲. ووتر هنکل من در باب پاتیشووری‌ها و دیگر قبایل در الواح باروی تخت جمشید و بحث و بررسی تفصیلی مرتبط با این موضوعات اثری در دست انتشار دارد، نک: Henkelman (forthcoming).

3. resumptive pronoun

چنین تحلیلی به‌طور قطعی قابل اثبات نیست. به عبارت دیگر تحلیل *mena-* در کتیبه DNF وابستگی مستقیمی به قرائت و تحلیل تحریرهای فارسی باستان و بابلی هخامنشی دارد. شاید بتوان معنایی مشابه «طلب یاری، دعا و دیگر موارد» (برای نام‌های فوق‌الذکر) و «دعا کردن، طلب یاری کردن» (در کتیبه DNF) یا مواردی در این گستره معنایی را در نظر گرفت. حتی این احتمال وجود دارد که ضمیر بازیافتی سوم‌شخص مفرد *ir*، به «داریوش شاه» بازگردد. بنابراین «داریوش شاه» در اینجا می‌تواند نقش کنش‌پذیر^۱ برای فعل ناگذر - مجهول باشد. در این صورت *ir* می‌تواند با پایانه صرفی اضافی - برایی مفرد مذکر در *Dārayavahauš xšāyaθiyahyā* در تحریر فارسی باستان و حرف اضافه *ana* در تحریر بابلی هخامنشی به‌عنوان نشانه مفعول غیرمستقیم مطابقت کند.^۲

1. patient

۲. البته می‌توان عبارت «^{Dis}EŠŠANA(-)ir(-)me(-)na-ma-ak» را به اشکال دیگری نیز بخش‌بندی کرد. به‌طور مثال می‌توان با قیاس با تحریر عیلامی کتیبه بیستون (DB II. 24-5) یعنی «^{Dis}da-tur-ši-iš ir-ma ši-in-mu-ip»، به معنی «[آنها] بر علیه داتورشیش آمدند» (نک: Hinz and Koch 1987: 776; Reiner 1969: 79)، «*ir-me*» را به معنی «مقابل» تصور کرد. هرچند که یکی دانستن پسوند *ma* با *me* در تحریر عیلامی کتیبه‌های شاهی هخامنشی (برخلاف متون اداری باروی تخت جمشید) کمی غریب به نظر می‌آید. با فرض درست بودن تحلیل *ir-me* می‌توان - *na* را هم گرده‌برداری از حالت اضافی - برایی مفرد مذکر در تحریر فارسی باستان دانست. بنابراین می‌توان عبارت را به این شکل حرف نویسی و ترجمه نمود: «^{Dis}EŠŠANA-ir-me-na» به معنی «در برابر شاه». عبارت «*ana šarri*» در تحریر بابلی هخامنشی شاید بتواند در این راستا چنین تحلیلی را پشتیبانی کند. با فرض صحت چنین تحلیلی، فعل «*ma-ak*» نیز سوم‌شخص مفرد در صرف II از ریشه *ma-* است. تحلیل و ترجمه چنین ریشه‌ای هم با مشکلاتی روبه‌رو است. در متون عیلامی «*ma-*» را می‌توان در جایگاه فعل نیمه‌کمکی (semi-auxiliary) یافت، در این باره نک: Malbran-Labat (1986) و Grillot and Vallat (1975). اما پذیرفتن چنین تحلیلی درباره این کتیبه سرشار از ابهام است. شاید بتوان این‌گونه استدلال کرد که «*ma-ak*» با «*ir-me-na*» ترکیبی را تشکیل داده که در آن فعل «*ma-ak*» تکرار تحت اللفظی «*ir-me*» (به همراه پسوند اضافه‌ساز حاصل از گرده‌برداری «*-na*») است. بنابراین می‌توان جمله را بدین شکل فهمید که فرد پاتیشووری در حال «نزدیک شدن به داریوش شاه است». اما این تفسیر هم نمی‌تواند قانع‌کننده باشد. دست آخر می‌توان این‌گونه فرض کرد که «*na-ma-ak*» فعل سوم‌شخص مفرد در صرف IIIm از ریشه «*na-*» به معنای «گفتن» است همچنان‌که در سایر کتیبه‌های شاهی عیلامی هخامنشی بدین معناست. برپایه چنین خوانش و تحلیلی از فعل می‌توان ترجمه‌ای بدین شکل ارائه کرد: «...پاتیشووریش در برابر/ به سمت داریوش شاه سخن می‌گوید» (یا «داریوش شاه را خطاب قرار می‌دهد»). با وجود این نمی‌توان به‌راحتی این مسئله را توجیه کرد که چرا فعل «*na-*» برخلاف معمول به‌جای صرف III، در این کتیبه در صرف II صرف شده است.

۳.۲. بابلی هخامنشی

1. [^mX-X-X(-X) ^{LÚ}pa-id-di-iš-hu]-ri-iš ʾa⁷-ʾna⁷ ^mda-a-ri-ja-ʾmuš⁷ LUGAL i-kà-ir-ra-bi.

تحلیل متن بابلی هخامنشی

الف. نام فرد

نام افراد مذکر در بابلی همواره با یک میخ عمودی که در حرف نویسی به شکل «^m» نشان داده می‌شود آغاز می‌گردد. محاسبه فضای آسیب‌دیده بیانگر این امر است که این نام به احتمال زیاد در بردارنده سه نشانه میخی بوده است. اگر بنا بر پیشنهاد اشمیت فرض شود که نام این فرد اوتانه بوده است، توجه به شکل بابلی هخامنشی این نام در کتیبه بیستون (سطر ۱۱۰) مشخص می‌کند که صورت املائی ^mú-mi-it-ta-na-ʾa نمی‌تواند در فضای از بین رفته جا بگیرد. با فرض درست بودن پیشنهاد اشمیت و تعلق این کتیبه و پیکره به اوتانه شاید بتوان وجود صورت‌های املائی دیگری از این نام مانند ^mú/u-ta-na یا ^mut-ta-na را محتمل دانست.

ب. *paiddišhuriš*

بازسازی واژه «[^{LÚ}pa-id-di-iš-hu]-ri-iš» بر اساس کتیبه DNC صورت گرفته است.

ج. *i-kà-ir-ra-bi*

مانند افعال فارسی باستان و عیلامی هخامنشی که پیش‌تر بررسی و تحلیل شدند، تفسیر فعل «*i-kà-ir-ra-bi*» نیز با دشواری‌های عدیده‌ای روبه‌رو است. نخستین دسته از دشواری‌ها عبارت‌اند از چگونگی خوانش نشانه «GA»، شکسته‌نویسی هجای دوم فعل یعنی «-GA-*ir*» که برخلاف انتظار می‌بایست «-GA-*ar*» می‌بود.^۱ همچنین واکه معلق /i/ در نشانه «*bi*».^۳ مهم‌ترین مشکل این فعل اما چگونگی خوانش نشانه «GA» است. در کتیبه‌های

۱. املائی شکسته «*pa-id*» در نام «[^{LÚ}pa-id-di-iš-hu]-ri-iš» در تحریر بابلی هخامنشی کتیبه DNC و به تبع آن احتمالاً در کتیبه DNF می‌تواند نمونه مناسبی برای توجیه چنین شکل نگارشی در فعل مورد بحث باشد.

2. Überhängender Vokal

۳. وجود واکه معلق (واکه‌ای که دلیل دستوری وجود آن هنوز به شکل مناسبی توجیه نشده است) از جمله ویژگی‌های متون در اواخر دوران بابلی نوست. در این باره، نک: von Soden 1995: § 10 g, § 18 e, § 82 e.

نقش رستم «GA» اغلب بیانگر هجای *ga* است.^۱ درحالی‌که هجای «ka» با نشانه «KA» نوشته شده است.^۲ همچنین هجای *qa* با نشانه «QA» نمایش داده می‌شود.^۳ گاهی اوقات نیز در دیگر کتیبه‌های سلطنتی بابلی هخامنشی، نشانه «GA» نماینده نشانه «qá» است.^۴ اگر تصور کنیم که نشانه «GA» در این فعل بیانگر هجای *ga* است پس فعل به این شکل خوانده می‌شود «*i-ga-ir-ra-bi*». بدین ترتیب ستاک فعلی *garābu** خواهد بود که البته در زبان اکدی چنین ستاکی وجود ندارد. اگر نشانه «GA» را به صورت *qá* بخوانیم، خوانش فعل به شکل «*i-qá-ir-ra-bi*» از ستاک *qerēbu* به معنی کلی «تقرب جستن، نزدیک شدن، پیش آمدن» می‌شود، در این باره نک: (CAD 13: 228). از آنجاکه شکل مورد انتظار فعل در واقع «*iqarrib/iqerreb*» است، باید گفت که این خوانش نیز پراشکال است.

احتمال آخر اما دلالت کردن نشانه «GA» بر *kà* است که البته این خوانش از نشانه «GA» تاکنون نه در متون میان‌رودانی در دوران بابلی نو و متأخر و آشوری نو دیده شده است و نه در کتیبه‌های سلطنتی هخامنشی تاکنون از این نشانه با ارزش آوایی *ka* استفاده شده است. البته استفاده از *kà* در اکدی پیرامونی^۵ با فاصله زمانی و مکانی بسیار زیاد و همچنین در متون عیلامی دیده می‌شود (نک: Steve 1992: 94 و Labat 1994: 320). با وجودی که *kà* در متون میان‌رودانی اداری و اقتصادی در دوره‌های یادشده استفاده نشده است، نمی‌توان استفاده از این نشانه در یک چنین کتیبه سلطنتی در دوران هخامنشی را به شکل مستقیم با متون هم‌عصر خود در میان‌رودان مقایسه کرد و در صورت فقدان این نشانه در میان‌رودان، در مورد

1. *a-ga-a* (در جاهای مختلف)، ^{KUR}*za-ra-an-ga* (DNa 13)، ^m*ú-mu-ur-ga-ʔ* (DNa 14)، *ga-áš-ra-ak* (DNb 22, 25).

2. *ak-ka-ʔ-i-ki* (DNa 25)، ^{KUR}*ka-at-pa-tuk-ka* (DNa 16)، *še-ba-a-ka* (DNa 24، DNb 6، 12، 17)، *im-min-da-ak-ka* (DNa 27، 29)، *ḫa-da-(a)-ka* (DNb 16، 18).

3. ^{KUR}*qa-du-ú* (DNa 19)، *a-qa-pa* (DNb 14).

4. *i-qá-ab-bi* (XPc1-2 8، XPc315)، *i-qá-bi* (XPm).

۵. اکدی پیرامونی (peripheral Akkadian) به گونه‌ای از زبان اکدی (عموماً زبان بابلی) اطلاق می‌شود که در دوره بابلی کهن و بیشتر در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد به‌عنوان زبان میانجی بین المللی پیرامون میان‌رودان (در آناتولی، سوریه و کرانه شرقی مدیترانه، صحرای سینا و مصر) به‌کار می‌رفته است. زبان مادری کاتبان و افرادی که از این زبان استفاده می‌کردند اکدی نبوده و به‌همین واسطه نام اکدی پیرامونی برای این گونه استفاده می‌شود (نک: Huehnergard 2011: XXVII).

استفاده از این نشانه در این کتیبه باید تردید داشت، چراکه ماهیت این دسته از متون چه از نقطه نظر مکانی و فرهنگی و چه سنت نگارشی تفاوت بسیاری دارد.^۱ استفاده از «DINGIR^{mes}» برای *ilu* در حالت مستقیم مفرد مذکر یکی دیگر از شواهد کلیدی در باب شباهت‌های قواعد صحیح‌نگاری اکدی پیرامونی و تحریر بابلی کتیبه‌های هخامنشی است. مانند *kà* این شکل از نگارش تنها در کتیبه‌های نقش رستم دیده می‌شود و می‌تواند گواه دیگری باشد بر صحت قرائت نشانه «GA» به شکل *kà*.^۲

به هر ترتیب با مفروض انگاشتن دلالت نشانه «GA» به *kà*، شکلی قابل قبول و مناسب از فعل را می‌توان ارائه و تحلیل کرد. بنابراین *i-kà-ir-ra-bi* فعل سوم‌شخص مفرد مذکر است از ستاک پایه‌ای^۳ *karābu* به معنی «دعای خیر کردن، متبرک کردن، تقدیس کردن» است (CAD 8: 192-198). از معانی‌ای که ذیل این معنی کلی در فرهنگ واژگان آشوری شیکاگو ذکر شده، به نظر می‌رسد مناسب‌ترین گزینه برای کتیبه پیش رو این معنی باشد «حالت ستایش» یا «تحسین گرفتن» (Ibid: 197).^۴ اگر *karābu* همان فعلی باشد که توسط کاتب یا سنگ‌تراش نگاشته شده است، پس احتمالاً یکی از دلایل استفاده غیر معمول از نشانه «GA» به جای نشانه معمول «KA» عدم فضای کافی در بخش انتهایی کتیبه است^۵ و دلیل دیگر این نکته می‌تواند باشد که در نزد کاتب این بخش از کتیبه، تفاوت

۱. گرچه از قواعد صحیح‌نگاری بابلی هخامنشی و همچنین ریخت‌شناسی اکثر نشانه‌های مورد استفاده در تحریر بابلی کتیبه‌های سلطنتی هخامنشی پیداست که کاتبان این متون از سنت میان‌رودانی آگاهی داشته‌اند، اما تفاوت‌هایی که در شیوه نگارش و ریخت نشانه‌های بابلی هخامنشی در شوش، نقش رستم و تخت جمشید مشاهده می‌شود، از تفاوت عمیق‌تر سنت کتابت در منطقه پارس با میان‌رودان و به تبع آن با شوش حکایت می‌کند. گویی که سنت نگارش در منطقه پارس از سنتی متفاوت از شوش نشأت گرفته است.

۲. برای نشانه «DINGIR^{mes}» در متون اکدی پیرامونی در تل العمارنه، نک: Na'aman 1990: 255 و Borger 2010: 249.

3. G-Stem

4. «(to make the gesture of adoration or greeting – a) in descriptions of figural representations».

۵. توجه به این نکته ضروری است که بر خلاف تحریر فارسی باستان، تحریرهای عیلامی هخامنشی و بابلی هخامنشی هرکدام در یک خط نوشته شده‌اند. در این دو تحریر تلاش سنگ‌تراش برای استفاده حداکثری از فضا و فشرده‌نویسی نشانه‌ها کاملاً مشهود است.

چندانی بین دو همخوان نرم‌کامی واکدار /g/ و بی‌واک /k/ وجود نداشته است.^۱

۲.۴. ترجمه بر اساس نسخهٔ بابلی هخامنشی

[... پاتی] شووریش برای داریوش شاه دعای خیر طلب می‌کند/ به داریوش شاه آفرین می‌کند.

۳. نقش برجسته‌هایی خفته در سایه: چرا DNF تا امروز دیده نشده است؟

به نظر می‌رسد هر تسفلد و زاژه (Herzfeld and Sarre 1910: 16) تنها پژوهشگرانی بودند که به احتمال وجود کتیبه‌های دیگر در نقش رستم اشاره کرده‌اند.^۲ نقش برجسته‌های سمت راست آرامگاه داریوش بزرگ با اینکه از سوی مؤسسهٔ شرق‌شناسی تصویربرداری شده‌اند، تصاویر (به‌ویژه از بخش راست آرامگاه) چندان مطلوبی نیستند. به نظر می‌رسد تمرکز پژوهشگران تصویربرداری شرق‌شناسی بیشتر بر نمای سمت چپ بخش زبرین آرامگاه بوده است که در بردارندهٔ بخش عمده‌ای از کتیبه‌هاست. در عکس‌هایی که از سوی مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ تهیه شده است هیچ نشانی از این کتیبه دیده نمی‌شود. این تصاویر به‌روشنی رسوب را بر روی کتیبهٔ DNF و پیرامون آن نشان می‌دهند (نک: نسخهٔ انگلیسی مقاله، تصاویر ۸-۱۰).^۳ به نظر می‌رسد تنها هنگامی که مرمت‌گران بنیاد پژوهشی پارسه - پاسارگاد در سال ۱۳۸۰ شروع به پاک‌سازی سطح دیوارهٔ مقبره کردند، کتیبهٔ «DNF» نمایان شد (تصویر ۳). با وجود این، به دلیل اینکه متخصصان کتیبه‌شناس، مرمت‌گران را در این برهه همراهی نکرده بودند، گزارشی دربارهٔ پدیدار شدن یک کتیبهٔ جدید

۱. شاید استفادهٔ هم‌زمان از دو نشانهٔ «ka» و «ga» در یک واژهٔ مشترک در رونویس‌های مختلف از کتیبهٔ آتهٔ همیتی اینشوشینک (*šū-šū-un-ka* و *šū-šū-un-ga*) بتواند مؤید این امر باشد که کاتبان گه‌گاه با توجه به نزدیکی بودن جایگاه تولید اصوات از نشانه‌های متفاوت با ارزش‌های آوایی مختلف برای نگارش یک واژهٔ مشترک استفاده می‌کنند (نک: König 1965: 178, n. 5). با بررسی جامع‌تر متون عیلامی، به‌ویژه متون عیلامی نو و عیلامی هخامنشی، در درستی یا عدم درستی این احتمال که *kā* منشأ عیلامی دارد می‌توان بحث بیشتری کرد.

2. «Vielleicht sind auch noch andere Beischriften vorhanden».

۳. با تذکر جناب محمدعلی مصلی‌نژاد، نگارندگان متوجه این نکته شدند که تصویر شمارهٔ هفت منتشرشده در نسخهٔ انگلیسی مقاله (Delshad and Doroodi 2019: 11) به اشتباه متعلق به آرامگاه داریوش اول معرفی شده است. علت بروز این اشتباه بدان دلیل بود که تصویر مذکور با عنوان تصویر از آرامگاه داریوش اول در بایگانی تصویری موسسه باستان‌شناسی آلمان (Deutsches Archäologisches Institut) ثبت گردیده است و نگارندگان با استناد به آن منبع، این تصویر را در کنار تصاویر دیگر منتسب به آرامگاه داریوش اول دانستند که البته درست نیست.

ثبت و منتشر نگردید؛ هرچند که از مراحل پاک‌سازی سطح کتیبه مستندنگاری شد. این بدان دلیل بود که احتمالاً مرمت‌گران تصور می‌کردند که این کتیبه پیش‌تر شناخته شده است.



تصویر ۳. مرمت‌گران بنیاد پژوهشی پارسه - پاسارگاد در حال رسوب‌زدایی و پاک‌سازی سطح یکی از کتیبه‌های DNe در سال ۱۳۸۰ (تصویر از مرکز اسناد بنیاد پژوهشی پارسه).

۴. پارسیان غیر مسلح: سوگواران یا بزرگان سلطنتی؟

در سمت راست آرامگاه داریوش، پیکره‌های افرادی در لباس پارسی منقوش شده است در حالی که دست چپ خود را در جلوی دهان خود نگاه داشته‌اند و چیزی مانند پارچه یا آستینشان از لابه‌لای انگشتان دست چپ تا به پایین آویزان است. مقایسه پیکره‌های سمت چپ که حامل سلاح هستند با پیکره‌های غیر مسلح در سمت راست نشان می‌دهد که علاوه بر سلاح، در پوشش، آرایش مو و ریش نیز تفاوت‌هایی در بین این پیکره‌ها وجود دارد.^۱ به جز اسپه‌چنا که دارای ریش بلند است، دیگر نقش برجسته‌های سمت چپ و راست با ریش کوتاه

۱. برای بررسی جزئیات در مورد اسپه‌چنا و گوَبَرَوَه و دیگر پیکره‌های منقوش بر آرامگاه داریوش اول، نک: Garrison, 2017: 406.

به تصویر کشیده شده‌اند. پیکره گوبَرَوَه با مردی که در نقش زیرینِ کتیبه DNF قابل مشاهده است تشابه بسیاری دارد؛ به‌ویژه که هر دو به پاتیشووریش تعلق دارند. از جمله جامه و سرپند کوچک هر دو پیکره (Schmidt 1970: 86) به یکدیگر شبیه است. آرایش مو و ریش این دو پیکره نیز به یکدیگر شباهت دارد. متأسفانه به دلیل فرسایش نقش برجسته زیرینِ کتیبه نیافته، بحث بیشتر درباره جزئیات، تفاوت‌ها و مشابهت‌های این دو نقش بیش از این امکان‌پذیر نیست.^۱ تفاوت‌هایی نیز بین کتیبه‌های مرتبط با این نقوش یعنی کتیبه‌های DNC، DNd و DNF دیده می‌شود. با این حال، کتیبه‌های مذکور دارای ویژگی‌های مشترکی نیز هستند. نام فرد (که از دست رفته است)، انتساب قومی و قبیله‌ای او یعنی پاتیشووریش، ارتباط او به‌عنوان یکی از خواص درباری (باتوجه به فعل کتیبه این امر اثبات شده است) با دیگر کتیبه‌ها تشابه ساختاری دارد. این تشابه در ساختار کتیبه نیافته با کتیبه‌های مذکور این فرضیه را به پیش می‌کشد که فرد توصیف‌شده در کتیبه DNF دارای رتبه و مقامی والا به مانند گوبَرَوَه و اسپَه‌چَنّا (بنابر نظر رودیگر اشمیت احتمالاً اوتانه) است. اگر گمان نبریم که این پیکره یک شخصیت مذهبی را به تصویر می‌کشد، بی‌تردید می‌توان آن را به یک نجیب‌زاده پارسی منتسب دانست.^۲ تاکنون تفسیرهای متعددی از نقش برجسته‌های سمت راست و حالت ویژه آنها ارائه شده که اغلب با مشکلاتی روبه‌رو شده‌اند. یکی از این مشکلات می‌تواند ناشی از آن باشد که این تفاسیر در غیاب کتیبه DNF ارائه شده بودند. اشمیت نخستین کسی بود که باتوجه به حالت و چگونگی به تصویر کشیده شدن نقش برجسته‌های سمت راست، از آنان با عنوان سوگواران^۳ یاد کرد (Schmidt 1970: 87). بعد از او پژوهشگران دیگری نیز به این موضوع پرداختند و

۱. شاید بتوان با مقایسه نقش برجسته‌های آیدانا به جزئیات بیشتری دست یافت. در این باره، نک: Ibid: 410.

۲. نویسندگان در این بخش قدردان مارک گریسون هستند به‌ویژه بدان‌خاطر که نظرات ارزشمندی در ارتباط با این بخش در اختیار نگارندگان قرار داد. ذکر این نکته ضروری به‌نظر می‌رسد که مطالب ارائه‌شده در اینجا تنها قدم‌های نخستین در پژوهش‌های بیشتر و کامل آینده درباره این پیکره‌ها به‌شمار می‌رود.

۳. وی با مقایسه حالت احترام‌آمیز نقش برجسته‌های تخت‌جمشید، گفته است وضعیت نقش‌های سمت راست آرامگاه دربردارنده توصیفی از حالت سوگواری است (Schmidt 1970: n. 61). به‌نظر می‌رسد چنین تفسیری ناشی از این است که این پیکره‌ها بر آرامگاه نقش بسته شده‌اند. به این دلیل تفسیر چنین مواردی به‌طور خودکار با مسائل مرتبط با مرگ، تدفین و احتمالاً جهان پس از مرگ انجام می‌شود.

تفسیرهای جدیدی ارائه دادند.^۱ در پژوهش‌های جدید، گریسون دربارهٔ چنین حالتی باتوجه‌به الواح گلی تخت‌جمشید گمانه‌هایی ابراز داشته است (Garrison 2017: 406-408). بنابراین نظریهٔ چنین حالتی در دو بافت متفاوت در دوران داریوش شاه دیده می‌شود: (۱) در مقابل پادشاه مانند نقش روی آرامگاه، صحنه‌های باریابی به تصویر کشیده شده بر روی صفحات سنگی در تخت‌جمشید و نقوش برجستهٔ درگاه‌های تالارتخت (صدستون). (۲) در مراسم آئینی که در مهرها و اثر مهرهای یافت شده در تخت‌جمشید به تصویر کشیده شده است (این صحنه‌ها شامل افرادی هستند که رو به ساختارهای توأمان پلکانی و برج ایستاده‌اند). چنین حالتی بنا بر نظر وی امکان دارد متعلق به دوران متقدم‌تر از ساخت آرامگاه داریوش باشد (Ibid: 408).^۲ وی همچنین بر اساس شواهد مهرها و اثر مهرهای تخت‌جمشید این احتمال را مطرح می‌کند که حضارانی که در نمای خارجی آرامگاه به تصویر کشیده شده‌اند در مقابل شاه نایستاده‌اند؛ بلکه به همان ترتیبی که ذکر شد به سمت شاه برای نشان دادن یک عمل آئینی در حرکت هستند. با استناد به آن دسته از شواهد مذکور در باروی تخت‌جمشید، این حالت خاص پیکره‌های سمت راست آرامگاه می‌تواند بیانگر موقعیت مذهبی باشد (Ibid: 410). بی‌تردید کشف DNF که در بالای یکی از پیکره‌های مورد بحث قرار گرفته است، می‌تواند اطلاعات مناسب‌تری در این باره در اختیار پژوهشگران قرار دهد. به نظر می‌رسد، پیشنهاد روت (Root 1979: 179) مبنی بر «احترام گذاشتن» به جای «سوگواری نمودن» می‌تواند

۱. به‌عنوان نمونه هینتس وضعیت آنان را نوعی پیشگیری برای آلوده نکردن آتش مقدس بر روی محراب می‌داند (Hinze 1969: 63, n. 4). روت (Root 1979: 179) و نظریهٔ سوگواری برای حالت نقش‌برجسته‌ها را نمی‌پذیرد. وی معتقد است که آرامگاه داریوش در نیمهٔ نخست دوران فرمانروایی او طراحی و ساخته شده است بنابراین این حالت خاص پیکره‌های سمت راست آرامگاه نمی‌تواند نشانی از سوگواری داشته باشد (Ibid: 75). بنا بر نظر روت، این پیکره‌های غیر مسلح بیشتر نمایانگر مقاماتی هستند که مانند نقش‌برجسته‌های خزانه و در شمالی کاخ صد ستون به حال احترام در مقابل شاه رو به جلو خم شده‌اند (Ibid: 179). بریان (Briant 2002: 211) نیز گمان می‌کند که حالت این نقوش احتمالاً نمایانگر سوگواری است. باتوجه‌به فقدان شواهد مکتوبی که بتواند این تفاسیر را راستی آزمایی کند یا حتی احتمالات دیگری را ارائه کند، فون‌گال (von Gall 2009) اذعان می‌دارد که بر نظریه‌های پیشین ایرادهایی وارد است. برای بررسی بیشتر دربارهٔ نقش‌برجسته‌های آرامگاه شاهی، نک: Calmeyer 1975a-b.

۲. برای بررسی شواهد پیش از هخامنشیان، نک: Stronach 2002، که در آن نقاشی‌های دیواری از صحنه‌های باریابی دوران آشوری نو در تل برسیپ را با نقش‌برجسته‌های تخت‌جمشید به‌ویژه در آپادانا بررسی و مطالعه کرده است. همچنین، برای بررسی بیشتر نقاشی‌های آشوری به‌ویژه در تل برسیپ، نک: Albenda 2005.

نقطه شروع خوبی برای پژوهش‌های مرتبط با این کتیبه و پیکره‌ها باشد. بنابر پیشنهاد وی این پیکره‌ها به سمت پادشاه می‌نگرند و به همین دلیل است که دست چپ خود را بالا برده‌اند. تحلیل متن Dnf به‌ویژه با توجه به فعل بابلی *karābu* این نظریه را تقویت می‌کند که این پیکره در حال انجام دعای خیر و برکت‌خواهی برای پادشاه است و نه براساس نظر رودیگر اشمیت (19: 47-48) «به پیش آمدن» و «تقرب جستن».^۱ این تفسیر از فعل بابلی الفاکنده موقعیتی مذهبی است و می‌تواند مؤید این نظریه گریسون (Garrison 2017: 408) باشد:

شاید بتوانیم به خود اجازه این اظهار نظر را بدهیم که براساس شواهد مهرسازی بایگانی بارو، در اینجا شاه و طراحانش عمده‌اً حالت قرار گرفتن دست بر/ نزدیک دهان را از بافتی آیینی و عمدتاً مذهبی (قربانی بر ساختار پلکانی و در برابر ساختار برج) به موقعیت‌های آیینی منتقل کرده‌اند که بی‌گمان هم دینی و هم اجتماعی-سیاسی هستند....

با در نظر گرفتن طیف معنایی فعل Dnf در هر سه تحریر، پژوهش پیرامون نقش‌های حجاری شده در نقش رستم همان‌گونه که گریسون (Garrison 2011) نیز اشاره داشته است وارد عرصه‌ای جدید می‌شود.^۲

۵. DNg کتیبه‌ای از دست‌رفته؟

با در نظر گرفتن این نکته که اصل قرینه در هنر هخامنشی نقش اساسی داشته است (به‌ویژه در مورد نقش برجسته‌های آرامگاه شاهی) بی‌راه نیست اگر بر این باور باشیم که احتمالاً کتیبه دیگری بر فراز پیکره میانی وجود داشته است. با توجه به تصاویر موجود، آسیب جدی به سطح سنگ در آن نقطه خاص، منجر به این شده که نشان یا ردی از کتیبه مربوط به آن

۱. درباره فعل *karābu* در متون میان‌رودانی مرتبط با ستایش، احترام و تحسین ایزدان و فرمانروایان، نک: Frechette. 2012: 35-38.

۲. یکی دیگر از پژوهش‌های در دست انتشار درباره فصل به‌کاررفته در این کتیبه و حالت پیکره و شواهد متنی و تصویری دیگر، مقاله‌ای است از ادوارد رونگ (Eduard Rung) که در آن به ارتباط فعل یونانی *προσκύνησις* (Proskynēsis) با فعل به‌کاررفته در این کتیبه و بقیه شواهد تصویری مرتبط با عمل احترام به فرمانروا پرداخته است، نک: Rung (forthcoming).

نقش برجسته را نتوان بازجست (نسخه انگلیسی مقاله، تصاویر ۱۳-۱۴). با توجه به مطالب بالا ما نمی‌توانیم به‌طور قطع بر وجود DNg شهادت دهیم؛ هرچند که بنابر اصل قرینه‌سازی هخامنشی چنین کتیبه‌ای می‌توانسته در قرینه DNd باشد. پژوهش‌های بیشتر با تجهیزات مناسب بر روی سطح آرامگاه شاهی ممکن است اثبات کند که آیا کتیبه‌ای دیگر در زیر کتیبه Dnf وجود داشته است یا خیر.



تصویر ۴. کتیبه Dnf از روبه‌رو (عکس از محمدعلی مصلی‌نژاد، مورخه هفتم بهمن ۱۳۹۷).



تصویر ۵. ترسیم خطی از کتیبه Dnf (طراح: مانده‌السادات پزشک).

منابع

- رحیمی، مجدالدین، ۱۳۸۳ (منتشرنشده)، مستندسازی وضعیت موجود رنگ‌های به‌کاررفته در آرامگاه داریوش اول، بنیاد پژوهشی پارسه - پاسارگاد.
- روستایی فارسی، ابراهیم و ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۹۷، «سنگ‌نبشته‌ای نویافته در آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم (Dnf)»، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی تاریخی فرهنگی جنوب ایران (فارس تاریخی)، شیراز - آذر ماه ۱۳۹۶، ج ۱، شیراز، ص ۷۹۴-۸۰۳.

- Albenda, P., 2005, *Ornamental Wall Painting in the Art of the Assyrian Empire*, Leiden.
- Bartholomae, C., 1904, *Altiranisches Wörterbuch, zusammen mit den Nacharbeiten und Vorarbeiten*, Strassburg.
- Borger, R., 2010, *Mesopotamisches Zeichenlexikon. Zweite, revidierte und aktualisierte Auflage*, Münster.
- Briant, P., 2002, *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*, trans. by P. T. Daniels, Winona Lake.
- Calmeier, P., 1975a, "The Subject of the Achaemenid Tomb Reliefs", *Proceedings of the 3rd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran. 23rd October-1st November 1974*, ed. F. Bagherzadeh, Tehran, pp. 233-242.
- , 1975b, "Zur Genese altiranischer Motive: III. Felsgräber", *Archäologische Mitteilungen Aus Iran* 8, pp. 99-113.
- Delshad, S., and Doroodi, M., 2019, "DNf: A New Inscription Emerges from the Shadow", *ARTA* 2019.001, pp. 1-18.
- Frechette, C. G., 2012, *Mesopotamian Ritual-prayers of "Hand-lifting" (Akkadian Šuillas). An Investigation of Function in Light of the Idiomatic Meaning of the Rubric*, Münster.
- Garrison, M. B., 2011, "By the Favor of Auramazdā: Kingship and the Divine in the Early Achaemenid Period", *More than Men, Less than Gods: Studies on Royal Cult and Imperial Worship, Proceedings of the International Colloquium Organized by the Belgian School at Athens (November 1-2, 2007)*, ed. P. P. Iossif et al., Leuven, pp. 15-104.
- , 2017, *The Ritual Landscape at Persepolis: Glyptic Imagery from the Persepolis Fortification and Treasury Archives*, Chicago.
- Grillot, F., and Vallat, F., 1975, "Le semi-auxiliaire *ma-* en élamite", *Journal Asiatique* 263, pp. 211-217.
- Henkelman, W. F. M., 2017, "Imperial Signature and Imperial Paradigm Achaemenid Administrative Structure and System Across and Beyond the Iranian Plateau", *Die Verwaltung im Achämenidenreich Imperiale Muster und Strukturen Administration in the Achaemenid Empire-Tracing the Imperial Signature*, Wiesbaden, pp. 45-256.
- , W. F. M., Forthcoming, "Patischorians and Other Tribes of Achaemenid Persia".

- Herzfeld, E., and Sarre, F., 1910, *Iranische Felsreliefs. Aufnahmen und Untersuchungen von Denkmälern aus alt- und mittelpersischer Zeit*, Berlin.
- Hinz, W., 1969, *Altiranische Funde und Forschungen. Mit Beiträgen von Rykle Borger und Gerd Gropp*, Berlin.
- Hinz, W., and Koch, H., 1987, *Elamisches Wörterbuch*, 2 vols., Berlin.
- Huehnergard, J., 2011, *A Grammar of Akkadian*, 3rd ed., Winona Lake.
- König, F. W., 1965, *Die elamischen Königsinschriften*, Graz.
- Kümmel, M. J., 2019, “Analogie oder Lautgesetz? Zur Erklärung von Mittelpersisch burr- ‘schneiden’, xirr- ‘kaufen’, āfurr- ‘segnen’ und altpersisch a-f-r-[?]- DNf 2”, *27. GeSuS-Jahrestagung Sprach(en)forschung: Disziplinen und Interdisziplinarität, Warschau, Sektion Historische Linguistik*.
- Labat, R., 1994, *Manuel d’ épigraphie akkadienne (signes, syllabaire, idéogrammes)*, 6th ed., Paris.
- Malbran-Labat, F., 1986, “Le ‘semi-auxiliaire’ élamite *-ma*. Une nouvelle approche: essai de définition d’un champ sémantique”, *Bulletin de La Société Linguistique de Paris* 81, pp. 253-273.
- Mayrhofer, M., 1996, *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, vol. 2, Heidelberg.
- Na’aman, N., 1990, “On Gods and Scribal Traditions in the Amarna Letters”, *Ugarit-Forschungen* 22, pp. 247-256.
- Nagel, A., 2010, *Colors, Gilding and Painted Motifs in Persepolis: Approaching the Polychromy of Achaemenid Persian Architectural Sculpture, c. 520-330 BCE* (Diss.), The University of Michigan.
- , 2013, “Color and Gilding in Achaemenid Architecture and Sculpture”, *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, ed. D. T. Potts, New York, pp. 596-621.
- Reiner, E., 1969, “The Elamite Language”, *Altkleinasiatische Sprache*, Handbuch der Orientalistik I/2/i-ii/2, ed. B. Spuler, Leiden, pp. 54-67.
- Root, M. C., 1979, *The King and Kingship in Achaemenid Art. Essays on the Creation of an Iconography of Empire*, Leiden.
- Rung, E., Forthcoming, “Two Gestures of proskynēsis in the Achaemenid Empire”.
- Schmidt, E. F., 1970, *Persepolis III: The Royal Tombs and Other Monuments*, Chicago.

- Schmitt, R., 2000, *The Old Persian Inscriptions of Naqsh-i Rostam and Persepolis*, London.
- , 2014, *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden.
- , 2019, “Überlegungen zu Zwei Neuen Altpersischen Inschriften Cphanagoreia, Naqš-i Rostam)”, *Nartamongae. The Journal of Alano-Ossetic Studies: Epic, Mythology and Language XIV* (No. 1, 2), pp. 34-49.
- Steve, M.-J., 1992, *Syllabaire élamite: histoire et paléographie*, Paris.
- Stronach, D., 2002, “Icon of Dominion: Review Scenes at Til Barsip and Persepolis”, *Iranica Antiqua XXXVII*, pp. 373-402.
- von Gall, H., 2009, “Naqš-e Rostam”, *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/naqs-e-rostam>
- von Soden, W., 1995, *Grundriss der akkadischen Grammatik. 3., ergänzte Auflage*, Roma.
- Weissbach, F. H., 1911, *Die Keilschriften am Grabe des Darius Hystaspes*, Leipzig.
- Zadok, R., 1984, “The Elamite Onomasticon”, *Annali del Istituto Universitario Orientale* 44, Suppl. 40, Napoli.

جمله‌های مرکبِ همپایگی و جمله‌های مرکبِ وابستگی در زبان ختنی

مهشید میرفخرایی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
ماندانا طائبی (دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

چکیده: بررسی متن و تحلیل نوشته‌های کهن از راه‌کارهای مهم برای آشنایی هرچه بیشتر با ویژگی‌ها و پیشینه فرهنگی و ادبی یک زبان است. بررسی زبان‌های کهن ایرانی می‌تواند دانسته‌های بیشتری درباره ساخت این زبان‌ها در لایه‌های متفاوت معنایی و نحوی پیش روی ما قرار دهد. زبان ختنی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی است. از آنجاکه این زبان، در مقایسه با سایر زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه غربی کمتر مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته، مقاله حاضر بر آن است که به بررسی ساختار جمله‌های مرکب همپایگی و جمله‌های مرکب وابستگی در فصل دوم کتاب زمبسته پردازد. کتاب زمبسته یکی از آثار ادبی مهم به زبان ختنی است. این کتاب یک تألیف اصیل و بومی است که به شرح و توصیف آموزه‌های بودایی مکتب مه‌ایانه می‌پردازد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در این متن، جملات به سه صورت ساده، مرکب همپایگی و مرکب وابستگی وجود دارند که در این مقاله، به ساختار جمله‌های مرکب همپایگی و مرکب وابستگی، از نوع پیرو اسمی، پرداخته می‌شود. به این منظور، نمونه‌های این قبیل جملات از فصل دوم کتاب زمبسته گردآوری شده است.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی شرقی، زبان ختنی، زمبسته، جمله‌های مرکب همپایگی، جمله‌های مرکب وابستگی، بند پیرو اسمی

۱. مقدمه

غناى ادبى يك زبان را مى‌توان از متون كهن آن دريافت. تحليل زبان‌هاى كهن ايرانى مى‌تواند آگاهى‌هاى درباره‌ى ساخت اين زبان‌ها در اختيار ما قرار دهد. مطالعه علمى زبان ختنى، به‌عنوان يكى از زبان‌هاى ايرانى ميانه شرقى در کنار ديگر زبان‌هاى كهن ايرانى از جمله اوستايى، فارسى باستان، فارسى ميانه، پارتى و غيره نه تنها مى‌تواند عقايد و تفكرات مردم ايران باستان را نشان دهد، بلكه راه‌گشاي بسيارى از پرسش‌ها در حوزه‌هاى متفاوت زبان‌شناسى است. زبان ختنى نسبت به ساير زبان‌هاى كهن ايرانى از نظر مطالعات زبانى تاحدى مهجور مانده و كمتر بررسى شده است. از اين‌رو، مقاله حاضر به بررسى ساختار جمله‌هاى مركب همپايگى و جمله‌هاى مركب وابستگى در اين زبان مى‌پردازد. در اين راستا، نمونه جمله‌هاى مركب همپايگى و مركب وابستگى از يكى از آثار به‌جامانده ادبيات ختنى مربوط به فصل دوم كتاب زمبسته آورده مى‌شود.

زبان ختنى همانند زبان‌هاى باستانى (اوستايى و فارسى باستان) يك زبان تصريفى و از دسته زبان‌هاى ايرانى ميانه شرقى است. اصطلاح زبان سكاى، معمولاً، براى دو زبان نزديك به هم كه يكى در ناحيه ختن و ديگرى در تمشق تكلم مى‌شده، به‌كار رفته است. بنا بر اين، زبان سكاى خود به دو گویش تمشقى (گویش شمالى) و ختنى (گویش جنوبى) تقسيم مى‌شود. در واقع، ختنى و تمشقى از نظر زبانى و جغرافياى رابطه نزديكى با يكديگر دارند، به طورى كه آنها را مى‌توان گویش‌هاى متفاوت يك زبان به حساب آورد (ميرفرايى ۱۳۹۴: ۵۳۳-۵۷۶). نام سكاى را منابع فارسى، يونانى و چينى به اقوامى اطلاق کرده‌اند كه در ناحيه‌اى در شرق سغد مى‌زيسته‌اند. در سده دوم پيش از ميلاد گروهى از اين قبائل سكاى و تخارى، منطقه بلخ، زرنج (سيستان) و رُخج را تصرف مى‌كنند و سپس قلمرو خود را تا شمال غربى هند گسترش مى‌دهند (همو ۱۳۸۳: ۱۱).

متون بازمانده از ختنى و تمشقى متعلق به سكاى است كه يك‌جانشين شده بودند. تقريباً همه آثار از سنسكريت ترجمه شده‌اند كه فقط اصل بعضى از آنها موجود است و بسيارى ديگر ترجمه‌هاى از تبتى و چينى هستند، كه اصل سنسكريت آنها از ميان رفته است

(تفضلی ۱۳۷۸: ۳۶۵). خط به‌کاررفته برای ختنی و تمشقی صورتی از الفبای هجایی است که براهمی نام دارد و از چپ به راست نوشته می‌شود. این خط در آسیای میانه رواج داشت (Sander 1986: 159-92).

یکی از طولانی‌ترین متون ختنی، کتاب زَمبسته است. زَمبسته مجموعه‌ای منظوم به زبان ختنی قدیم است که در سه وزن متفاوت سروده شده است و به‌عنوان یکی از مفصل‌ترین آثار اصیل در چندین فصل آموزه‌های مکتب مه‌ایانه بودایی را شرح و تفسیر می‌کند. از نظر ادبی، زَمبسته به دلیل وجود عبارات‌های شاعرانه و داستان‌های زنده‌ای که در آن یافت می‌شود، بسیار ارزشمند است. دست‌نویس اصلی زَمبسته به خط براهمی ترکستانی جنوبی است. قسمت عمده کتاب زَمبسته در قرن هفتم میلادی تدوین شده و قدیمی‌ترین فصل‌ها را می‌توان به قرن پنجم میلادی نسبت داد. نظر غالب بر این است که این اثر زودتر از قرن پنجم میلادی تصنیف نشده است، اما این احتمال نیز وجود دارد که دیرتر از این تاریخ نوشته شده باشد (میرفخرایی ۱۳۹۴: ۵۴۴). عنوان کتاب به نام یک مقام رسمی برمی‌گردد که دستور می‌دهد این اثر نوشته و نسخه‌برداری شود. نام او در فصل‌های ۲، ۱۱، ۱۴ و ۱۹ دست‌نویس اصلی آمده است. از این رو بیلی این نام را برای این اثر برگزیده است. زَمبسته به‌عنوان بلندترین متن به‌جامانده ختنی، منبع اصلی دانش ما از این زبان به‌شمار می‌رود و شامل ۳۵۴۷ بیت و به احتمال شامل ۲۵ فصل بوده، که ۲۴ فصل آن به‌طور کامل یا ناقص موجود است. ساختار صوری و شرح موضوع از دیدگاه آموزه بودایی نیاز به بررسی بیشتری دارد، اما کتاب به‌عنوان تألیفی بومی، فنون و شیوه‌های تصنیفی ایرانی را نشان می‌دهد. چنین شیوه‌ایی از ساخت هم‌مرکز اثر قابل دریافت است. دو فصل نخست شامل تفسیرهایی از سوتره‌هایی با محتوای افسانه‌ای است. فصل‌های آموزه‌ای ۳-۱۲ با فصل آموزه‌ای ۱۴-۲۱ الف متقارن است، که فصل ۱۳ میان آنها قرار دارد. فصل ۱۳، یعنی فصل مرکزی ۲۵ فصل (فصل ۲۱ الف در این میان مفقود شده است)، امتیازها و برتری‌های مکتب مه‌ایانه را نسبت به مکتب شراوکه‌یانه (śrāvākayāna): «گردونه شنوندگان» به تفصیل برمی‌شمرد و بدین ترتیب هسته و مرکز تمام اثر محسوب می‌شود. مرکزیت محتوای این فصل، با ساختار

هم‌مرکز آن برجسته می‌شود. نمونه خوبی از این نوع طرح، یسنای اوستاست که ساختار هم‌مرکز مشابهی دارد، بدین شکل که فصل‌های یسن‌های اوستایی نو، هفده فصل منظوم گاهان را محصور کرده است و یسن هفت‌ها هم به‌نوبه خود در گاهان محصور شده است (میرفخرایی ۱۳۹۴: ۵۴۴-۵۴۵؛ Emmerick 2009: 348-357; Maggi, 2015: 861-262; Maggi, 1968b: xxi-xi).

۲. پیشینه پژوهش

درباره پژوهش‌های صورت‌گرفته در زمینه نحو و خصوصاً ساختمان جملات می‌توان کتاب درآمدی بر خنتی نوشته پروفیسور امریک (2008) را نام برد. مقاله‌ای نیز از دگنر به آلمانی (1993) درباره نحو زبان خنتی موجود است که در آن به ساختار جملات در زبان خنتی اشاره‌هایی شده است. مفصل‌ترین بحث راجع به نحو خنتی از گرتسنبرگ (1965) است. برخی جنبه‌های نحوی خصوصاً ساختار جملات نیز در اثر هستون (1976) آمده است. درباره برخی از مطالعات نحوی به اثر کانواشینی (1991)، درباره نحو زمان‌های شرطی و برای زمان‌های مرکب یا غیرصرفی به کار امریک و شروو (1982) می‌توان اشاره کرد. این پژوهش تلاشی است در جهت شناخت چگونگی ساخت جمله‌های مرکبِ همپایگی و مرکبِ وابستگی، در فصل دوم کتاب زمبسته. دامنه کار تنها به فصل دوم این کتاب محدود و نمونه‌ها و مثال‌ها از فصل مذکور مطرح شده است، تا از این طریق، بتوان به دید دقیق‌تری نسبت به جمله‌سازی در زبان خنتی دست یافت. همچنین، گفتنی است که از میان دسته‌بندی جملات مرکبِ وابستگی، به جملات مرکبِ وابستگی از نوع پیرو اسمی نیز پرداخته شده است.

۳. ساختار جمله

جمله و ساختار آن مفصل‌ترین موضوع نحو است. در زبان فارسی، جمله بزرگ‌ترین واحد نحوی است و باتوجه به تعداد افعال به‌کاررفته در آن و نوع پیوند یافتن جمله‌واره‌های آن

اغلب می‌توان جمله‌ها را به دو گروه ساده و مرکب^۱ تقسیم کرد. دربارهٔ جملهٔ ساده چندان اختلاف نظری وجود ندارد، اما در بررسی جملهٔ مرکب نظرات متفاوت است.^۲ بررسی‌ها نشان می‌دهد که در ختنی هم این دسته‌بندی حفظ شده است. در این مقاله، تنها به بررسی ساختار جمله‌های مرکب همپایگی و مرکب وابستگی پرداخته می‌شود.

۱.۳. جملهٔ مرکب همپایگی^۳

این نوع جمله‌ها از دو یا چند جملهٔ هم‌پایه به وجود می‌آیند. جمله‌های هم‌پایه ممکن است با حرف‌های ربط هم‌پایه‌ساز یا بدون آنها و حتی با قید به هم ربط داده شوند. در زبان فارسی، به این گونه جملات، جمله‌های گروهی هم‌پایه نیز گفته می‌شود که با عبارت‌های ربطی، یا قید، یا بدون آنها، به هم مرتبط می‌شوند. جمله ممکن است از دو یا چند جملهٔ اصلی با یکی از حروف ربط هم‌پایه‌ای یا حرف عطف مانند و، هم، نیز، نیز هم، یا، ... و...، ... یا...، اما، ولی تشکیل شود. در زبان ختنی، جمله هم دارای گروه فعلی^۴ و هم گروه غیرفعلی^۵ است.^۶ یک جمله می‌تواند بیشتر از یک جملهٔ پایه یا اصلی داشته باشد و در این حالت،

۱. در زبان فارسی، در ساختمان جمله‌های مرکب بیش از یک فعل به کار می‌رود و جمله‌واره‌ها به کمک حروف ربط به هم می‌پیوندند، به عبارتی ساختار جمله می‌تواند از بیش از یک جملهٔ اصلی پدید آمده باشد. برخی این جملات را به دو نوع جمله‌های مرکب همپایه؛ مانند: علی کتاب خرید و نوشین روزنامه خواند، و مرکب ناهمپایه مانند: علی خانه‌ای را که تازه خریده بود، فروخت، تقسیم کرده‌اند (مشکوٰۃ‌الدینی ۱۳۸۵: ۵-۸۲). در تعریف جملات مرکب، دستورنویسان با وجود دیدگاه‌های مشترک، نظرات متفاوتی را بیان کرده‌اند، اما همگی آنها بر این نظر توافق دارند که جملهٔ مرکب جمله‌ایی است که بیش از یک فعل داشته باشد.

۲. در زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانهٔ غربی، جمله‌ها را به سه دستهٔ ساده، مختلط و مرکب تقسیم کرده‌اند (ابوالقاسمی ۱۳۸۳: ۳۸۴-۳۵۸).

3. coordinate complex sentence 4. verbal clause 5. non-verbal clause

۶. در زبان ختنی، گروه فعلی شامل فعل خودایستا (finite verb) است که ممکن است همراه با یک گروه اسمی (noun phrase) یا یک اسم یا ضمیر به کار رود. فعل خودایستا شاید متمم (complementation) نیز داشته باشد [برای اطلاع بیشتر از انواع متمم‌ها در فارسی، نک: مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۵: ۱۱۶-۹۴] که بستگی به ظرفیت (valency) فعل مورد نظر دارد؛ مانند جملهٔ byū'va najšindā «جغدها هوهو می‌کنند» یا śšaṅga damindā «آنها بر پوستهٔ صدف‌ها می‌وزند» و یا śšūjīye puvai'ndi «آنها از یکدیگر می‌ترسیدند». اما، گروه غیرفعلی شامل یک گروه اسمی یا یک اسم یا ضمیر است که به دنبال آن، گزاره یا مسند (predicate) می‌آید و این گزاره می‌تواند خود از اسم یا یک صفت تشکیل شده باشد، مانند rre udayanā sīrā «پادشاه اوژدیهٔ زیبا <بود>»، یا thu nā pāte «تو پدر ما <هستی>» در جمله، فعل ربط نیامده است. برای آگاهی بیشتر، نک: Emmerick 2008.

جمله‌های پایه با حرف ربط هم‌پایه^۱ به هم مرتبط می‌شوند. بنابراین، حرف ربط هم‌پایه‌ساز دو یا چند عنصر نحوی همانند را به هم پیوند می‌دهد.
حروف ربط هم‌پایه در زبان ختنی عبارت‌اند از:
الف (u «و») (از *uta*):

khvai ^۲	kṣamevīmā ^۳	u	skyātā	bādi
چگونه (+ضمیر) از او	پوزش بخوادم	و	زمان	وقت
u	ništā	mā	cu	va
و	نیست	مرا	موصول	ادات تأکید
ببخشم ^۴				

ببخشم^۴ بیا
چگونه از او پوزش بخوادم و اکنون زمان و وقت آن (= پوزش خواهی) است و مرا
<چیزی> نیست تا ببخشم (۱۲۷/۲).

ب (o / au «یا») (او، فب vā، در پهلوی اشکانی ترفانی (ō):

ṣṣai	ttā	ne	balysu	o	balysu	bištu	tcaramu
حتی	این‌ها	ادات نفی	بودا را	یا	بودا	شاگرد	کوچک‌ترین

jsiḍu yanindā^۵

نمی‌توانند فریب دهند

حتی این‌ها نمی‌توانند بودا یا کوچک‌ترین شاگرد بودا را فریب دهند... (۱۰۷/۲).

پ (p / itau / ito «و، همچنین، نیز») (= در حکم قید):

vaysña	vā	ārru	paysāni ^۶	uysānye	bāju	biššānu
اکنون	ادات تأکید	خطا را	می‌شناسم	خود	پس‌واژه	همه

1. coordinating

۲. kho قید: چگونه + T-ض.س.ش.م. در حالت غیر فاعلی.

۳. مضارع اخباری، اول ش.م. گذرا از kṣamev- «پوزش خواستن» (SGS, 24).

۴. تمنایی، اول ش.م. گذرا از -būṣṣ- «دادن، بخشیدن» (SGS, 103).

۵. -jsiḍa: ص.م. «فریفته‌شده»؛ از -jsīr «فریفتن» (SGS, 37) با -yan در ساخت امکانی: «نمی‌توانند فریب دهند».

۶. مضارع اخباری، اول ش.م. گذرا از -paysān- «شناختن» (SGS, 199).

cu	rro	anyattīrthya	īndā ^۱	kye	biśśā	hana	tsīndī ^۲	gyaḍīna
آنها که	نیز	مرتد	هستند	که	همه	نابینا	می‌روند	به سبب نادانی

اکنون خطای خود را می‌شناسم، نیز همه آنهايي که مرتد هستند، آنهايي که همه، به سبب نادانی، نابینا می‌روند (= نابینا هستند) (۱۳۵/۲).

۲.۳. جمله مرکب وابستگی^۳

جمله مرکب وابستگی جمله‌ای است که حداقل از دو جمله تشکیل شده که یکی از آنها مستقل است و می‌تواند به تنهایی به کار رود، اما دیگری غیرمستقل و وابسته به جمله دیگر است. در جمله‌های مرکب وابستگی جمله پیرو در غالب موارد با یکی از پیوندهای وابستگی مانند وقتی که، مگر اینکه و... آغاز می‌شود، اما جمله پایه اصلاً نشانه‌ای ندارد.^۴ در این قبیل جمله‌ها، حداقل یک بند پایه و یک بند وابسته یا پیرو به کار می‌رود. بند وابسته، بندی است که درباره یکی از عناصر بند پایه اطلاعاتی در اختیار می‌گذارد. عنصری از بند پایه را که بند وابسته موصولی توصیف می‌کند، هسته بند موصولی می‌نامند. در جمله اصلی، نهاد، مفعول، متمم حرف اضافه، مضاف الیه و قید می‌تواند هسته بند موصولی باشد (افراشی

۱. مضارع اخباری، س.ش.ج. گذرا از -ah «بودن» (SGS, 7).

۲. مضارع اخباری، س.ش.ج.، گذرا از -tsu «رفتن» (SGS, 42).

3. subordinate compound sentence

۴. درباره جمله مرکب نظرات مختلفی ارائه شده است؛ در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود: معنی بسیاری از جملات با یک فعل تمام نمی‌شود و برای آنکه معنی کاملی را به ذهن القا کنند، به چند فعل محتاج‌اند، به این‌گونه جمله‌ها که از چند بند تشکیل شده‌اند، جمله مرکب گفته می‌شود (ناتل خانلری ۱۳۹۵: ۲۴۳). جمله مرکب جمله‌ای است که در آن بیش از یک فعل به کار رفته و آن متشکل از یک جمله هسته و یک یا چند جمله وابسته است (انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۵: ۳۱۴). فرشیدورد جملات مرکب را به دو دسته ساده و مرکب تقسیم کرده است و جمله مرکب را جمله‌ای می‌داند که درون آن، جمله‌واره باشد، بیش از یک فعل دارد و حروف ربط و عناصر و ادوات دستوری در آن به کار رفته است. وی جملات مرکب را به دو دسته مرکب پیوسته یا همسانی و مرکب هم‌بسته یا وابستگی تقسیم کرده است (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۱۱۹). حق‌شناس نیز جمله مرکب را به دو نوع هم‌پایه و ناهم‌پایه تقسیم می‌کند که دست کم از دو جمله ساخته شده است، که یکی از آنها مستقل و دیگری وابسته آن است (حق‌شناس و همکاران ۱۳۸۷: ۱۸۵).

۱۳۸۸: ۱۵۱؛ مشکوة‌الدینی (۱۳۸۶: ۲۳۷)؛ به عبارتی، این بندها خود ایفاگر یک نقش دستوری برای بند پایه هستند.

جمله مرکب در زبان‌های باستانی و ایرانی میانه غربی شامل جمله پیرو اسمی، وصفی، قیدی و شرطی است (ابوالقاسمی ۱۳۸۳: ۳۷۷-۳۸۱). در زبان ختنی، جمله‌های مرکب وابستگی شامل بندهای پیرو اسمی^۱ و بندهای پیرو قیدی^۲ هستند و علاوه بر آن، بند پیرو وصفی صفت‌واره^۳ و بند موصولی وصفی یا توصیفی^۴، نیز وجود دارد (Emmerick 2008).

۱.۲.۳. بند پیرو اسمی

بند پیرو اسمی، بندی است که تقریباً مانند یک عبارت اسمی^۵ عمل می‌کند؛ به عبارتی می‌تواند نقش فاعلی یا مفعولی بپذیرد. در ختنی، این نوع بندها شامل بندهای پیرو خبری، پیرو پرسشی، پیرو موصولی و پیرو مصدری است.

۱.۱.۲.۳. بند پیرو اسمی خبری^۶

در ختنی، بند پیرو اسمی از نوع خبری، بندی است که به‌عنوان فاعل یک فعل یا بدل اسمی به‌کار می‌رود. این نوع بندها با ادات ربطی مانند *cu* آغاز می‌شوند (معادل با *kū* در پهلوی و *zy*, *pzy* در سغدی) و بند پیرو اسمی را با بند اصلی پیوند می‌دهند (Heston 1976: 274).

samu	kvīre	syemate	īñi	cu	ṣei	ysamaśśandai	saittā ⁷
تنها	دروغین	تصور	به علت	موصول	این	جهان	پدیدار می‌شود

kalahāra	oysa	haṃdrūṣṣa	hūnā	māñanda	dāyāna ⁸
جنگ‌ها	خشم‌ها	دشمنی‌ها	رؤیا	مانند	باید دیده شود

تنها به‌علت تصور دروغین است که این جهان پدیدار می‌شود، [جنگ‌ها، خشم‌ها، دشمنی‌ها باید به مانند رؤیا دیده شوند]. (۲۱۰/۲).

- | | | |
|------------------------------|----------------------|----------------------------------|
| 1. nominal clauses | 2. adverbial clauses | 3. participle-adjectival clauses |
| 4. adnominal relative clause | 5. noun phrase | 6. declarative |

۷. مضارع اخباری، س.ش.م.، گذرا از *sad-* «به‌نظر رسیدن» (SGS, 130).

۸. صفت الزامی از *dai-* «دیدن» (SGS, 47).

در این مثال، بند *cu ũei ysamaſſandai ſaittā* («که این جهان پدیدار می‌شود») بند پیرو محسوب می‌شود و نقش فاعلی برای بند پایه *samu kvīre syemate īñi* «تنها به سبب تصور دروغین است» دارد. همچنین، ادات ربط به کاررفته یک متمم ساز^۱ به حساب می‌آید؛ به این معنی که جمله بعد از آن برای خوش ساخت بودن بند پایه ضروری است و نیاز جمله را برای داشتن متمم فاعلی یا مفعولی برآورده می‌سازد (گلفام ۱۳۸۵: ۳-۴۲).

گاهی بند پیرو خبری مفعول مستقیم بند پایه و ایفاگر نقش مفعولی است. همچنین، در این نوع بندها، نقل قول مستقیم، با علامت آغازگر گفتمان *se / si* یا بدون آنها به کار می‌رود:
 الف) با علامت گفتمان؛ مانند:

samu kho	hamjſaſde ^۲	se	hā	ttrāme ^۳	gyastu	balysu	ķſamvaittā
همین که	قصد می‌کند	علامت نقل قول	سوی	می‌روم	سرور	بودا	پوزش خواستن

همین که قصد می‌کند: «(برای پوزش خواستن سوی سرور بودا می‌روم)» (۱۲۶/۲).

در زبان ختتی علامت آغازگر گفتمان *se* است که معادل آن در برگردان فارسی با علامت «:)» نشان داده می‌شود. بندی که بعد از علامت گفتمان آمده، یعنی *hā ttrāme gyastu* «(برای پوزش خواستن نزد سرور بودا می‌روم)» و از زبان گوینده نقل شده، مفعول مستقیم فعل محذوف «گفتن» یا «فکر کردن» است که به جای آن از آغازگر گفتمان *se* استفاده شده است. همچنین در نمونه زیر، فعل گفتن محذوف و به جای آن *se* به کار رفته است:

hvādaſtu	bhadṛ	palimgya	yakſa	haiſāro ^۴	se	būſſa ^۵
با دو دست	بدره	(چهارزانو در حالت تمرکز)	با حالت پرنیکه	یکشه‌ها	پیشکش کردند	علامت نقل قول

یکشه‌ها در حالت پرنیکه با دو دست آن (= خوراک) را به بدره پیشکش کردند <گو> گفتند: قسمت کن!
 (۱۵۶/۲).

۱. complementizer؛ واژه‌ای که معرف یک بند یا جمله است و بند مورد نظر نقش متمم را برای فعل جمله پایه برعهده دارد (گلفام ۱۳۸۵: ۱۶۳).

۲. مضارع اخباری، س.ش.م.، ناگذر از hamjſaſ «قصد کردن» (SGS, 139).

۳. مضارع اخباری، ا.ش.م.، ناگذر از ttrām «عبور کردن، گذشتن» (SGS, 40).

۴. التزامی، س.ش.ج. از hatīſ «دادن، بخشیدن» (SGS, 145, 203).

۵. امر، د.ش.م.، از buſſ «دادن، قسمت کردن» (SGS, 103).

ب) بدون علامت گفتمان؛ مانند:

ānandā	jsaunāte ^۱	vistātā ^۲	gyastu	balysu	tta	braṣṭe ^۳
آنده	تعظیم کرده	نزدیک شد	سرور	بودا	چنین	پرسید

nā	ṣā	vina	pracai	māsta	ārūhāte ^۴	śśandā	balysa
ادات نفی	این	بدون	علت	بزرگ	می‌چرخد	زمین	بودا

آنده در حال تعظیم، نزدیک شد. سرور بودا را چنین پرسید: «این زمین بزرگ، ای بودا بدون علت (pratyaya) نمی‌گردد (۲۳۵/۲)».

افعالی مانند -kāt^۵ «اندیشیدن»، -bud^۶ «دانستن»، -pyūṣ^۷ «شنیدن» و -pari^۸ «فرمان دادن» گاهی به‌طور کامل نقل قول مستقیم و گاهی نیز نقل قول غیرمستقیم هستند (Heston 1976: 285).

فعل -bud^۶ «دانستن» بعد از خود نشانه گفتمانی se/si را ندارد:

hajū	huve ^۹	harbiśśu	butte ^{۱۰}	gyaḍi	ṣātā	ārrā	ni	auysde ^{۱۱}
دانا	مرد	همه را	می‌داند	نادانی	این	خطا	ادات نفی	خشمگین نیست

مرد دانا همه را می‌داند: «این خطای نادانی است.» او خشمگین نیست (۱۳۳/۲).

در این مثال، بعد از butte^{۱۰} «می‌داند» نشانه آغازگر گفتمان se وجود ندارد.

فعل -kāt^۵ «اندیشیدن» نیز علامت گفتمان ندارد (Heston 1976: 285)؛ مانند:

pātcu	uysnorā	tta	kā'ñu ^{۱۲}	aysu	tta	praṇāhānu	yāḍaimā ^{۱۳}
افزون براین	موجود	چنین	باید بیندیشد	من	این	پیمان	بسته‌ام

۱. صفت مفعولی، نهادی، مفرد، مذکر از -jsaunāta «خم شده».

۲. نقلی، س.ش.م.، مذکر، لازم از -vaṣṭ^{۱۴} «نزدیک شدن» (SGS, 120).

۳. نقلی، س.ش.م.، مذکر، متعدی از -puls^{۱۵} «پرسیدن» (SGS, 85).

۴. مضارع اخباری، س.ش.م. از -ārūh^{۱۶} «حرکت کردن، گشتن» (SGS, 11).

۵. مضارع اخباری، س.ش.م.، گذرا از -bud^۶ «دانستن».

۶. مضارع اخباری، س.ش.م.، ناگذر از -oys/-auys^{۱۷} «خشمگین بودن» (SGS, 20).

۷. صفت الزامی از فعل -kāt^۵ اندیشیدن (SGS, 22).

۸. نقلی، ا.ش.م.، مذکر، متعدی از -yan^{۱۸} «کردن» با praṇāhānu^{۱۹} «پیمان بستن».

avaśśā balysūstu buvāni^۱ biśśā klaiśa purrdū yanīni^۲
 به یقین دانش بودی دریابم همه کلشه‌ها بتوانم غلبه کنم
 افزون بر این هر موجودی باید چنین بیندیشد: «من این‌گونه پیمان بسته‌ام، باشد که آگاهی را به یقین دریابم، باشد که بتوانم بر همه کلشه‌ها (ناپاکی‌ها) غلبه کنم» (۲۰۶/۲).

گاهی قید *tta* «بنابراین، چنین» در بندهای پیرو قبل از فعل گفتمانی می‌آید، خصوصاً اگر فعل آن *hvāñ-* «گفتن» باشد (Heston 1976: 285):

badṛ baña kṣiri vistātā tta hvate^۳ vā yanīru^۴ āysda
 بدره حرف اضافه سرزمین نزدیک شد چنین گفت ادات تأکید حمایت کنید
 بدره به نزدیک سرزمین روانه شد، چنین گفت: «باشد که <مرا> حمایت کنید...» (۹۶/۲).

badṛ kāḍe drātai^۵ pvaī'ttā^۶ balysā ānandā tta parste^۷
 بدره بسیار هراسان می‌ترسد بودا آنده را چنین فرمان داد

ttai hvāña badṛ ma pva'ttu
 چنین (+ ضمیر) او را بدره-نهادی بگویی نترسد
 بدره بسیار هراسان، می‌ترسد. بودا آنده (ānanda) را چنین فرمان داد: «او را چنین گوی: باشد که بدره نترسد...» (۱۰۱/۲).

در مثال بالا، *ttai hvāña...* مفعول فعل *parste* «فرمان داد» با علامت گفتمان *se* نیامده، همچنین، فعل *hvāña* با *tta* یا بدون *ttai* «چنین» به کار رفته است (Heston 1976: 285). به طور کلی، بند پیرو که در نقش مفعولی قرار دارد، به نقل واژه‌ها یا اندیشه‌های عامل بند اصلی در قالبی می‌پردازد که در آن، عامل، کننده کار یا گوینده آن باشد (Ibid: 275). بند

۱. مضارع التزامی، ا.ش.م.، ناگذر از *bud-* «دانستن».
 ۲. *purrdū yanīni* (ساخت امکانی) «بتوانم غلبه کنم» از *purrdā-* ص.م.، «مغلوب»، از *pur-* «غلبه کردن» + *yan-* «کردن» (میرفخرایی ۱۳۸۳: ۸۴-۸۵).
 ۳. نقلی، س.ش.م.، مذکر متعدی از *hvāñ-* «گفتن» (SGS, 156).
 ۴. تمنایی، د.ش.ج.، گذرا، متعدی از *yan-* با *āysda-* «حمایت کردن».
 ۵. نهادی، مفرد، مذکر از *drāta-* «ترسیده».
 ۶. مضارع اخباری، س.ش.م.، گذرا از *puva'd-* «ترسیدن» (SGS, 85).
 ۷. نقلی، س.ش.م.، مذکر، متعدی از فعل *parī-* «فرمان دادن» (SGS, 73).

وابسته یا پیرو اگر در جایگاه اسمی قرار بگیرد، ایفاگر نقش فاعلی و اگر در جایگاه مفعولی قرار گیرد، ایفاگر نقش متمم مفعولی برای بند پایه است.

۲.۱.۲.۳. بند پیرو اسمی پرسشی^۱

بند پیرو اسمی از نوع پرسشی بندی است که با ضمایر پرسشی، قیدها یا حروف ربط آغاز می‌شود. کاربرد ضمایر در جمله پرسشی حالت آنها را مشخص می‌کند. این نوع جمله‌ها می‌توانند ایفاگر نقش‌های فاعلی و مفعولی باشند. در شاهد‌های زیر، بند پیرو اسمی پرسشی، مفعول مستقیم بند پایه یا اصلی است:

ne	ne	butte	ttatvatu	kāmā
ادات نفی	ادات نفی	داند	واقعاً	چه کسی

او نمی‌داند آنها واقعاً چه کسانی هستند؟ (۱۵۸/۲).

ne butte tatvatu kāmā «آنها واقعاً چه کسانی هستند؟» مفعول مستقیم برای

«نمی‌داند» است.

۳.۱.۲.۳. بند پیرو اسمی موصولی^۲

بند پیرو اسمی از نوع موصولی به بندی اطلاق می‌شود که اطلاعات اضافه درباره‌ی یک عنصر را ارائه می‌کند. در زبان فارسی حرف ربط وابسته‌ساز «که» است.

در زبان ختنی، بند پیرو اسمی موصولی بندی است که با ضمایر موصولی یا قیدهای موصولی^۳، با یا بدون اشاره‌های پیشین^۴ یا گروه اسمی اشاره‌ای^۵ آغاز می‌شود. کاربرد ضمایر، تعیین‌کننده‌ی حالت آنها در این نوع بندهاست. این بندها به توصیف عنصر معین می‌پردازند، در واقع تعریف‌کننده‌ی اسم خاص یا عام یا ضمیر هستند و بیشتر با ce آغاز می‌شوند (معادل kē, ā در پهلوی و ky () و cw () در سغدی). ضمایر موصولی ca/ci/cu/ce هم با مرجع و هم بدون مرجع به کار می‌روند (Heston 1976: 308). اگر بدون مرجع به کار روند،

1. Interrogative relative clause
4. preceding administratives

2. nominal relative clause
5. demonstrative noun phrase

3. relative adverbs

در نقش ضمیر موصولی نامعین عمل می‌کنند (Ibid: 319)؛ مانند شاهد زیر. در این مثال، عنصر مورد نظر در جایگاه مفعول مستقیم توصیف شده است؛ یعنی، ضمیر موصولی *cu* با وابسته قیدی خود *buo* «هر آنچه را که» در نقش مفعول بند پایه به کار رفته است:

<i>cu</i>	<i>buo</i>	<i>ysnora</i>	<i>aysmūna</i>	<i>kei'ndä</i> ^۱	<i>hära</i>
آنچه را	ادات وابسته	موجود	ذهن	می‌اندیشند	چیز
<i>harbiššu</i>	<i>balysä</i>	<i>hamye</i>	<i>kṣaṇu</i>	<i>butte</i>	<i>biššu</i>
همه	بودا	همان	دم	می‌داند	همه

آن چیزی را که موجودات با اندیشه می‌اندیشند، بودا همه را کاملاً در همان دم می‌داند (۱۱۶/۲).
 در شاهد‌های زیر، عنصر مورد نظر جایگاه فاعلی دارد، یعنی در نقش فاعلی بند پایه به کار رفته است:

<i>aška</i>	<i>vā</i>	<i>balysä</i>	<i>puñyau</i>	<i>jsa</i>
شاید	ادات تأکید	بودا	نیکی‌ها	با
<i>biššä</i>	<i>hälysdä</i>	<i>hämäte</i> ^۲	<i>cu</i>	<i>štäka</i>
همه / هر	حاضر	است	آنچه را	لازم

شاید از طریق نیکی‌های بودا، هر آنچه را که نیاز است، آماده شود (۱۳۱/۲).

kye نیز به‌عنوان ضمیر موصولی با مرجع یا بدون مرجع به کار می‌رود. اگر بدون مرجع بیاید، در این حالت، معادل ضمیر موصولی نامعین مانند کسی که، هرکس معنی می‌دهد (Heston 1976: 319):

<i>kye</i>	<i>ttäte</i>	<i>kṣäta</i> ^۳	<i>bhadrra</i>	<i>carīyā</i> ^۴	<i>pārāmate</i>	<i>mulśde</i>	<i>jsa</i>	<i>hamṭsa</i>
هرکه	این	شش	ای بدره	فراگردی	فضیلت	مهربانی	با	همراه
<i>balysūstu</i>	<i>hastamo</i>	<i>butte</i>	<i>parrījäta</i> ^۴	<i>harbiššä</i>	<i>satva</i>			
آگاهی	بهرتر	درمی‌یابد	نجات می‌دهد	همه	موجودات			

۱. مضارع اخباری، س.ش.ج. گذرا از -*kät*^۳ «اندیشیدن».
 ۲. مضارع اخباری، س.ش.م. ناگذر از -*häm* «بودن، شدن».
 ۳. تمنایی، س.ش.م. گذرا از -*car* «تمرین کردن» (SGS, 33).
 ۴. مضارع اخباری، س.ش.م. گذرا از -*parrīj* «نجات دادن» (SGS, 192).

ای بدره! هرکه این شش فضیلت را همراه با مهربانی فراگیری، بهترین آگاهی را درمی‌یابد <و> همه موجودات را نجات می‌دهد (۲۳۰/۲).
 در اینجا، بند پیرو با واژه kye آغاز شده است.

۳.۱.۲.۴. بند پیرو اسمی مصدری^۱

بند پیرو اسمی مصدری، بندی است که بند پیرو در آن با مصدر آغاز می‌شود.
 در شاهد زیر، مصدر نقش متمم صفتی^۲ دارد:

kšamauvä	buljse	badrra	balysä	bišša	tcāraṇā	hvīte..
بخشش	تقوی	بدره-ندایی	بودا	همه	توانا	سخن گفتن

ای بدره! او به سخن گفتن از بخشش <و> همه تقوی‌های بودا تواناست... (۲۱۱/۲).

در اینجا، مصدر hvīte «گفتن» در جایگاه متمم صفتی tcāraṇā قرار گرفته و آغازگر بند پیرو شده است (Emmerick 2008).

kšamätä	nä	hāḍe	balysānu	drte ^۳	parau ^۴
خشنود می‌سازد	آنها	هنوز	بودی	نگه‌داشتن	قانون

هنوز نگاه‌داشتن (اجرا کردن) قانون بودایی آنها را خشنود می‌سازد (۱۸/۲۰).

در این مثال نیز، مصدر drte با نقش فاعلی برای kšamätä در آغاز بند پیرو آمده و بند پایه kšamätä nä را کامل کرده است (Emmerick 2008).

۴. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با گردآوری نمونه‌هایی از جملات مرکب همپایگی و مرکب وابستگی، از فصل دوم کتاب زمبسته، این نتیجه حاصل شد که در زبان خنتی ساختار جمله به سه دسته ساده، مرکب همپایگی و مرکب وابستگی تقسیم می‌شود. جمله‌های مرکب همپایگی با حرف ربط هم‌پایه مانند u «و»، au/o «یا»، irrau/irro «و، همچنین، نیز» به یکدیگر

1. infinitive relative clause

2. adjectival complementation

۳. مصدر از -drjjs «نگهداشتن».

۴. تاجایی که بررسی شد، در فصل دوم مصدری که ایفاگر نقش فاعلی برای بند پایه باشد، یافت نشد، بنابراین، شاهی از فصل بیستم زمبسته برای نمونه آورده شد.

مرتبط می‌شوند و ممکن است گروه فعلی و گروه غیرفعلی داشته باشند. همچنین، جمله مرکب وابستگی با بند پیرو اسمی، با توجه به جایگاه جمله‌واره پایه و جمله‌واره پیرو، بررسی شد. تفاوت این نوع جمله‌ها با جمله‌های مرکب همپایگی در این است که جمله استقلال درونی ندارد و به‌عنوان بخشی از یک کل، نقش دستوری را برعهده می‌گیرد. این نوع جمله، می‌تواند با بیش از دو جمله ساخته شده باشد. از آنجاکه، هر یک از جمله‌های پایه و پیرو ممکن است خود از یک جمله پایه و پیرو دیگری ساخته شده باشند و هر یک از این جمله‌ها نیز از جمله‌های هم‌پایه تشکیل شده باشد، شمار جمله‌هایی که درون یک جمله مرکب قرار می‌گیرند، محدودیتی ندارد. بررسی‌ها نشان داد که بند پیرو اسمی شامل بندهای پیرو خبری، پیرو پرسشی، پیرو موصولی و پیرو مصدری است. در بند پیرو اسمی خبری، جمله‌ها با ادات ربطی «که» به هم متصل می‌شوند و این نوع بندها می‌تواند در نقش فاعلی یا مفعولی بند اصلی به‌کار رود. در بند اسمی پیرو پرسشی، بندهای پایه و پیرو با ضمائر پرسشی، قیدها و حروف ربط مانند *kāma, ku* به یکدیگر می‌پیوندند. بند پیرو اسمی موصولی با ضمائر موصولی یا قیدهای موصولی، مانند *ca/ci/cu/ce* «که» آغاز می‌شود و می‌تواند نقش فاعلی یا مفعولی داشته باشد و بند پیرو اسمی مصدری نیز با مصدر آغاز می‌شود و ممکن است جایگاه مفعولی، متمم صفتی یا حتی فاعلی داشته باشد. هم‌زمان وجود بندهای پیرو قیدی شرطی، مکانی و بندهای پیرو اسمی نیز درون یک جمله مرکب ممکن است. یعنی یک جمله مرکب وابستگی می‌تواند با بیش از دو جمله ساخته شده باشد. از آنجاکه هر یک از جمله‌های پایه و پیرو ممکن است خود از یک جمله پایه و پیرو ساخته شده باشد و هر یک از این جمله‌ها نیز از جمله‌های هم‌پایه تشکیل شده باشند، شمار جمله‌هایی که درون یک جمله مرکب قرار می‌گیرند محدودیتی ندارد.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۳، دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ چهارم، تهران.
افراشی، آریتا، ۱۳۸۸، ساخت زبان فارسی، تهران.

- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، ۱۳۸۵، دستور زبان فارسی، تهران.
تفضلی، احمد، ۱۳۷۸، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران.
حق‌شناس، علی محمد و همکاران، ۱۳۸۷، دستور زبان فارسی، تهران.
فرشیدورد، خسرو، ۱۳۸۲، جمله و تحول آن در زبان فارسی، تهران.
گلفام، ارسلان، ۱۳۸۵، اصول دستور زبان، تهران.
مشکوة‌الدینی، مهدی، ۱۳۸۵، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد.
_____، ۱۳۸۶، دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)، تهران.
میرفخرایی، مهشید، ۱۳۸۳، درآمدی بر زبان ختنی، تهران.
_____، ۱۳۹۴، «ادبیات ختنی»، تاریخ جامع ایران، ج ۵، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ص ۵۳۳-۵۷۶.

ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۹۵، دستور زبان فارسی، تهران.

- Canevascini, G., 1991, "Medio-reflexive Verbs in Khotanese", *Corolla Iranica, Papers in Honor of Prof. Dr. David Neil MacKenzie on the Occasion of His 65th Birthday on April 8th, 1991*, ed. R. E. Emmerick and D. Weber, Frankfurt am Main, pp. 23-26.
- Degener, A., 1993, "Zur Syntax des Khotanischen", *Medioiranica, Proceedings of the International Colloquium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21st to the 23rd of May 1990*, ed. W. Skalmowski and A. van Tongerlo, Leuven, pp. 45-56.
- Emmerick, R. E., 1968a, *The Book of Zambasta: A Khotanese Poem on Buddhism*, London.
- _____, 1968b, *Saka Grammatical Studies (SGS)*, London.
- _____, 2008, *An Introduction to Khotanese*, Unpublished, ed. M. Maggi et al., Wiesbaden.
- Emmerick R. E. and Skjærvø, P.O., 1982, *Studies in the Vocabulary of Khotanese*, vol. I., Vienna.
- Gercenberg, L. G., 1965, "Hotanosaksij jazyk", *Jazyki nordov Azri i Afriki*, Moskva, pp. 117-137.
- Heston, W. L., 1976, *Selected Problems in Fifth to Tenth Century Iranian Syntax*, Doctral Dissertation, University of Pennsylvania.
- Maggi, M., 2009, "Khotanese Literature", *A History of Persian Literature: The*

Literature of Pre-Islamic Iran, ed. by R. E. Emmerick and M. Macuch, London, pp. 330-417.

———, 2015, “Local Literatures: Khotanese”, *Brill’s Encyclopedia of Buddhism 1: Literature and languages*, ed. J. Silk, Leiden, pp. 860-870.

Sander, L., 1986, “Brahmi Scripts on the Eastern Silk Raods”, *Studien zur Indologie und Iranistik* 11-12, pp. 159-192.

بررسی ساختار جمله پایانی متن‌های کتاب نهم دینکرد

پورچیستا گشتاسبی اردکانی (دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه شهید بهشتی)

چکیده: در پژوهش حاضر به بررسی پیام گردآوردندگان کتاب نهم دینکرد، که به صورت یک جمله چهار واژه‌ای در پایان هر متن آمده است، پرداخته خواهد شد. معنی و مفهوم جمله‌ها ناشی از چینش متفاوت واژه‌هاست که در کل سه پیام مشخص دارد: (۱) پرهیزگاری بهترین آبادی است، (۲) آبادی بهترین پرهیزگاری است، (۳) پرهیزگاری و آبادی بهترین است. در متن مقاله ساخت این جمله‌ها و چینش آنها و نوع واژه‌ها در جمله، تجزیه و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: دینکرد نهم، فعل ربطی، اسم معنی، صفت برترین (عالی)، اصل ضرب در قانون احتمال

۱. مقدمه

دینکرد، مهم‌ترین متن فارسی میانه به معنی «کرده دین» یا «اعمال دینی» یا «تألیف دینی» است (تفضلی ۱۳۷۶: ۱۲۸). این کتاب همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید بر پایه مطالب اوستا و شرح آن یعنی زند استوار است، از این رو نام کتاب، موضوع آن را نیز مشخص می‌کند. این

اثر را دومناش «دایرةالمعارف دین مزدایی» می‌نامد و با توجه به مطالب آن نامی مناسب هست. کتاب اثری است گردآوری شده (kardag) و نام دو تن از این گردآوردگان در آخرین فصل کتاب سوم آن یاد شده است و آگاهی‌هایی درباره گردآوردگان و درون‌مایه کتاب نیز در این فصل آمده است. بر پایه این یادکردها و بنا بر تصریح گردآوردگان، این کتاب بر اساس الهام دین به مزدیسنی به پیامبر آن، زردشت تنظیم شده و مطالب آن در بردارنده دانش‌هایی است که زردشت به نخستین پیروان خویش (اوستایی: paoiriio.tkaēša-پهلوی: pōryōtkēšan) آموخته است. سرگذشت کتاب نیز آن‌گونه که در آن آمده است، همانند خود کتاب اوستاست، فرمانروایی تازیان و آشفته‌گی پایان دوره ساسانی سبب پراکندگی این مجموعه می‌شود تا آنکه آذرفرنبغ پسر فرخزاد، پیشوای بزرگ زردشتیان فارس، که همزمان با مأمون عباسی ۱۹۸-۲۱۷ هـ. می‌زیست، به گردآوری و تنظیم مجدد آن همت می‌گمارد. کار این گردآورنده به سبب بلایی که برای فرزندش پیش می‌آید، ناتمام می‌ماند. این آذرفرنبغ موبدی شناخته و فرهیخته بوده است. پس از فرنبغ موبد دیگری به نام آذرباد فرزند امید (پهلوی: Ādurbād ī Ēmēdān) بر گردآوری مجدد کتاب همت می‌گمارد و آنچه امروز در دست است، ظاهراً همان است که او آخرین بار فراهم آورده و خود بر آن نام «دینکرد هزار فصل» گذاشته است و بنا به یادکرد او نیز این کتاب الهام خداوند به زردشت است که نسل به نسل به سنت شفاهی تا زمان او رسیده است. آخرین تألیف کتاب مربوط به قرن سوم هجری است (راشدمحصل ۱۳۸۹: ۱-۲). کتاب نهم دینکرد شامل سه نسک اوستای دوره ساسانی است که امروزه اصل آنها را در دست نداریم. اگرچه این سه نسک جزو نسک‌های گاهانی به‌شمار آمده‌اند، اما بسیاری از مطالب اساطیری در آنها آمده است که در جای دیگر اثری از آنها نمی‌یابیم. این کتاب بر اساس ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا تدوین شده است (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۳۰).

در این پژوهش سعی شده است به سه پرسش زیر پاسخ داده شود: ۱. نوع واژه‌ها در جمله پایانی متن‌های کتاب نهم دینکرد چیست؟ ۲. آرایش واژگانی در جمله‌های مذکور چگونه است؟ ۳. مفهوم جمله‌ها و مقصود گردآوردگان دینکرد نهم از جابه‌جا کردن واژه‌ها

در آنها چیست؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها، به بررسی جمله پایانی در همه متن‌های کتاب می‌پردازیم. برای این پژوهش جمله پایانی هر یک از متن‌های کتاب نهم دینکرد را در سه بخش بررسی می‌کنیم. بخش نخست که شامل بیست و دو فرگرد است و سوتگرنسک نام دارد، بخش دوم که بیست و سه فرگرد دارد و ورشت مانسرنسک نامیده شده، بخش سوم که شامل بیست و دو فرگرد است و بغنسک نام دارد. همچنین متنی با عنوان «در باره گزیده‌ای از همه هات» و متن پایان کتاب را که متنی کوتاه با عنوان «به نام دادور دادگر» است، بررسی خواهیم کرد تا مفهوم این جمله‌ها و مقصود گردآورندگان دینکرد نهم را دریابیم.

در آرایش واژگانی جمله‌های مورد نظر، از قانون احتمال شرطی، اصل ضرب استفاده شده است. برای به دست آوردن همه احتمالات شرطی در یک پدیده که دارای جزء ۱ تا n است از قاعده ضرب استفاده می‌کنیم تا تمامی احتمالات قرارگیری جزء ۱ تا n را در پدیده مشخص کنیم. برای اثبات قاعده ضرب، تعریف احتمال شرطی را در طرف راست رابطه می‌نویسیم (راس ۱۳۹۰: ۷۴-۷۵).

$$P(E_1) \frac{P(E_1 E_2)}{P(E_1)} \cdots \frac{P(E_1 E_2 \dots E_n)}{P(E_1 E_2 \dots E_{n-1})} = p(E_1 E_2 \dots E_n)$$

بدین صورت که در جمله‌ای که دارای ۴ واژه باشد، تعداد احتمالات برای آرایش واژگانی از ضرب زیر به دست خواهد آمد:

$$۲۴ = ۴ \times ۳ \times ۲ \times ۱ = \text{تعداد احتمالات}$$

بدین ترتیب برای آرایش واژگانی جمله پایانی متن‌های کتاب نهم دینکرد که دارای ۴ واژه است، ۲۴ احتمال وجود دارد.

در باره دینکرد نهم تا کنون دو اثر به صورت رساله دانشگاهی در مقطع دکتری تدوین شده است. یکی رساله شادروان احمد تفضلی (۱۳۴۴) با عنوان «تصحیح و ترجمه سوتگر و ورشت مانسرنسک از دینکرد نهم و سنجش این دو نسک با متن‌های اوستایی با واژه‌نامه پهلوی - فارسی» و دیگری رساله فاطمه سیدی با نام «بررسی بغنسک از کتاب نهم دینکرد».

۲. ساختار جمله

جمله مورد بررسی در این پژوهش، جمله خبری ساده و دارای چهار واژه است: *ahlāyīh* که اسم معنی و به معنی «پرهیزگاری، نیکوکاری» است (مکنزی ۱۳۹۴: ۳۵)، *ābādīh* که اسم معنی و به معنی «آبادی، خوشبختی» است (همان: ۲۷)، *pāhlom* که صفت عالی و به معنی «بهترین، برترین» است (Nyberg 1979: 2/148) و فعل ربطی *ast* «است». واژه *ahlāyīh* و *ābādīh* می‌توانند در نقش نهاد (مسندالیه) قرار بگیرند. واژه *pāhlom* که صفت عالی است می‌تواند صفت برای واژه بعد از خود که اسم معنی *ahlāyīh* یا *ābādīh* است، باشد. به این صورت که *pāhlom* با اسم معنی بعد از خود، با هم نقش مسند را داشته باشند:

ahlāyīh pāhlom ābādīh ast.

ābādīh pāhlom ahlāyīh ast.

در جمله نخست *ahlāyīh* «پرهیزگاری» مسندالیه، *pāhlom ābādīh* «بهترین آبادی» مسند، و *ast* «است» فعل ربطی است. در جمله دوم *ābādīh* «آبادی» مسندالیه، *pāhlom ahlāyīh* «بهترین پرهیزگاری» مسند، و *ast* «است» فعل ربطی است.

صفت عالی *pāhlom* همچنین به تنهایی نقش مسند را در جمله دارد:

pāhlom ast ahlāyīh ābādīh.

در این جمله *ahlāyīh* و *ābādīh* هر دو نقش نهادی (مسندالیه) دارند. بدین معنی که «پرهیزگاری و آبادی بهترین است».

گردآورندگان کتاب، گویا قصد بازی با کلمات و جابه‌جایی واژه‌ها را در جمله داشته‌اند، همانند شاعران که در شعر خود واژه‌ها را درهم می‌ریزند تا زیبایی و آهنگین شدن را به اشعار خود ببخشند. علاوه بر زبان شعر که به ضرورت وزن و قافیه، نظم طبیعی و منطقی در آن برهم می‌خورد، در زبان محاوره و در زبان نویسندگان و استادان قدیم و جدید نیز برای تکیه و تأکیدی که بر یکی از اجزای جمله دارند یا به حکم ساخت خاص جمله یا به دلایل دیگر یا از روی تفنّن و بدون هیچ دلیلی، نظم جمله برهم می‌خورد و عناصر جمله را پس و پیش

می‌آورند (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۴: ۳۲۰). گردآورندگان دینکرد نهم، همه احتمالات را برای آرایش واژگانی جمله یادشده، استفاده کرده‌اند که جنبهٔ تفنّن داشته است. همچنین این جابه‌جایی، جمله‌هایی با سه معنی و مفهوم متفاوت ساخته است:

ahlāyīh ābādīh pāhlom ast.
ahlāyīh ābādāh ast pāhlom.
ābādīh ahlāyīh pāhlom ast.
ābādīh ahlāyīh ast pāhlom.
pāhlom ast ahlāyīh ābādīh.
pāhlom ast ābādīh ahlāyīh.
ast ahlāyīh ābādīh pāhlom.
ast ābādīh ahlāyīh pāhlom.

در این هشت جمله ahlāyīh و ābādīh موصوف برای صفت pāhlom نیستند و صفت pāhlom به‌تنهایی نقش مسند را دارد و ahlāyīh و ābādīh هر دو نقش نهادی دارند. قرار ندادن ud (واو عطف) میان این دو برای حفظ شکل ظاهری جمله‌ها بوده که تنها چهار واژه یادشده در جمله قرار بگیرد. این هشت جمله دارای یک معنی و مفهوم «پرهیزگاری و آبادی بهترین است» است.

شش جمله دیگر که دارای یک معنی هستند، به شرح زیر است:

ahlāyīh pāhlom ābādīh ast.
ahlāyīh ast pāhlom ābādīh.
pāhlom ābādīh ahlāyīh ast.
pāhlom ābādīh ast ahlāyīh.
ast ahlāyīh pāhlom ābādīh.
ast pāhlom ābādīh ahlāyīh.

در این شش جمله واژه pāhlom صفت برای واژه ābādīh است و پیش از آن آمده است و هر دو با هم نقش مسند را ایفا می‌کنند. واژه ahlāyīh نقش نهادی دارد و این جمله‌ها دارای معنی یکسان «پرهیزگاری بهترین آبادی است» هستند.

شش جمله هم‌معنی دیگر به شرح زیر است:

ābādīh pāhlom ahlāyīh ast.

ābādīh ast pāhlom ahlāyīh.

pāhlom ahlāyīh ābādīh ast.

pāhlom ahlāyīh ast ābādīh.

ast pāhlom ahlāyīh ābādīh.

ast ābādīh pāhlom ahlāyīh.

در این شش جمله واژه pāhlom صفت برای واژه ahlāyīh است، زیرا پیش از آن آمده است و هر دو با هم نقش مسند را در جمله دارند. واژه ābādīh نقش نهادی دارد و این شش جمله دارای معنی یکسان «آبادی، بهترین پرهیزگاری است» هستند.

در جمله‌های زیر واژه pāhlom صفت برای واژه قبل از خود است و نویسندگان باید I (کسره اضافه) را بین صفت و موصوف می‌آوردند، زیرا صفت بعد از موصوف آمده و مستلزم آوردن کسره اضافه I است. در فارسی میانه رابطه میان صفت توصیفی و موصوف را – اگر صفت پیش از موصوف نیامده باشد – کسره اضافه (I) برقرار می‌کند (ابوالقاسمی ۱۳۹۵: ۵۹). وقتی ابهامی پیش نیاید در توالی اضافات، ادات اضافه I حذف می‌شود (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۶۷). اما برای حفظ شکل ظاهری جمله با چهار واژه، نویسندگان از گذاشتن کسره اضافه I خودداری کرده‌اند.

ābādīh pāhlom ast ahlāyīh.

ahlāyīh ast ābādīh pāhlom.

ahlāyīh pāhlom ast ābādīh.

ābādīh ast ahlāyīh pāhlom.

پس این چهار جمله باید به صورت زیر آورده می‌شدند:

1. ābādīh ī pāhlom ast ahlāyīh.

در این جمله ahlāyīh نقش نهادی دارد و ābādīh ī pāhlom نقش مسند را ایفا می‌کند و جمله به معنی «آبادی بهترین است پرهیزگاری» است.

2. ahlāyīh ast ābādīh ī pāhlom.

در این جمله هم مانند جمله پیشین ahlāyīh نقش نهادی و ābādīh ī pāhlom نقش مسند را ایفا می‌کنند و معنی جمله مانند جمله پیشین این‌گونه است: «پرهیزگاری است آبادیِ بهترین».

3. ahlāyīh ī pāhlom ast ābādīh.

در این جمله واژه ābādīh نقش نهادی دارد و ahlāyīh ī pāhlom مسند است و معنی این جمله چنین است: «پرهیزگاریِ بهترین است آبادی».

4. ābādīh ast ahlāyīh ī pāhlom.

در این جمله همانند جمله پیشین ābādīh نقش نهادی دارد و ahlāyīh ī pāhlom نقش مسند را ایفا می‌کند و معنی همانند جمله پیشین به این صورت است: «آبادی است پرهیزگاریِ بهترین».

۳. بررسی جمله‌ها

آوانویسی جمله‌های پایانی بیست‌ودو فرگرد بخش نخست کتاب که سوتگرنسک نام دارد، در جدول ۱ آمده است:

جدول ۱. جمله پایانی فرگردها در سوتگرنسک

فرگرد نخست (مَدَن ۱۳۹۶: ۷۸۸)	ahlāyīh	ābādīh	pāhlom	ast
فرگرد دوم (همان: ۷۸۸)	ahlāyīh	pāhlom	ābādīh	ast
فرگرد سوم (همان: ۷۸۹)	ahlāyīh	ast	pāhlom	ābādīh
فرگرد چهارم (همان: ۷۹۰)	ābādīh	ahlāyīh	pāhlom	ast
فرگرد پنجم (همان: ۷۹۰)	ābādīh	pāhlom	ahlāyīh	ast
فرگرد ششم (همان: ۷۹۲)	ābādīh	ast	pāhlom	ahlāyīh
فرگرد هفتم (همان: ۷۹۲)	pāhlom	ahlāyīh	ābādīh	ast
فرگرد هشتم (همان: ۷۹۴)	ahlāyīh	ābādīh	pāhlom	ast
فرگرد نهم (همان: ۷۹۴)	pāhlom	ast	ahlāyīh	ābādīh

فرگرد دهم (همان: ۷۹۶)	ast	ahlāyīh	ābādīh	pāhlom
فرگرد یازدهم (همان: ۸۰۰)	ast	ābādīh	ahlāyīh	pāhlom
فرگرد دوازدهم (همان: ۸۰۱)	ast	pāhlom	ābādīh	ahlāyīh
فرگرد سیزدهم (همان: ۸۰۲)	ahlāyīh	ābādīh	ast	pāhlom
فرگرد چهاردهم (همان: ۸۰۳)	ahlāyīh	pāhlom	ast	ābādīh
فرگرد پانزدهم (همان: ۸۰۵)	ahlāyīh	ābādīh	pāhlom	ast
فرگرد شانزدهم (همان: ۸۰۶)	ābādīh	ahlāyīh	ast	pāhlom
فرگرد هفدهم (همان: ۸۰۷)	ābādīh	pāhlom	ast	ahlāyīh
فرگرد هجدهم (همان: ۸۰۸)	ābādīh	pāhlom	ahlāyīh	ast
فرگرد نوزدهم (همان: ۸۱۰)	pāhlom	ahlāyīh	ast	ābādīh
فرگرد بیستم (همان: ۸۱۵)	pāhlom	ābādīh	ast	ahlāyīh
فرگرد بیست و یکم (همان: ۸۱۷)	pāhlom	ābādīh	ahlāyīh	ast
فرگرد بیست و دوم (همان: ۸۱۸)	ast	pāhlom	ābādīh	ahlāyīh

در بیست و دو فرگرد نخست سوتگرنسک، گردآورندگان کتاب ترتیب خاصی را برای استفاده از تمام احتمالات ممکن استفاده نکرده‌اند. به همین دلیل گاهی تکرار در آرایش واژگانی جمله‌ها رخ داده است و جمله را به همان صورت در فرگرد دیگری تکرار کرده‌اند. احتمالاتی که برای چنین این چهار واژه در کنار هم وجود دارد، ۲۴ احتمال است که در بیست و دو فرگرد نخست از ۱۹ احتمال استفاده شده و ۵ صورت را در نوشتار خود استفاده نکرده‌اند. علت این اشتباه رعایت نکردن نظم در ترتیب چنین واژه‌ها بوده است. بدین صورت که جمله پایانی فرگرد نخست (یتاهوویریو)، در پایان فرگرد هشتم و پانزدهم تکرار شده است و جمله پایانی فرگرد پنجم در پایان فرگرد هجدهم تکرار شده و جمله پایانی فرگرد دوازدهم، در پایان فرگرد بیست و دوم تکرار شده است. پنج احتمالی که نویسندگان در آرایش واژگانی استفاده نکرده‌اند، به شرح زیر است:

1. ahlāyīh ast ābādīh pāhlom
2. ābādīh ast ahlāyīh pāhlom

3. pāhlom ast ābādīh ahlāyīh

4. ast ahlāyīh pāhlom ābādīh

5. ast ābādīh pāhlom ahlāyīh

به نظر می‌رسد نویسندگان دقت لازم را در به‌کارگیری واژه‌ها در چهار جایگاه رعایت نکرده‌اند و از فرمول خاصی برای چینش بدون تکرار استفاده نکرده‌اند، برای همین بدون در نظر گرفتن پنج احتمال باقی‌مانده، جمله فرگرد نخست را که ahlāyīh ābādīh pāhlom ast بوده، در پایان فرگرد هشتم و پانزدهم تکرار کرده‌اند و نیز جمله فرگرد پنجم را که ahlāyīh ābādīh pāhlom ast بوده، در پایان فرگرد هجدهم تکرار کرده‌اند و همچنین جمله فرگرد دوازدهم را که ast pāhlom ābādīh ahlāyīh بوده، دوباره در پایان فرگرد بیست و دوم تکرار کرده‌اند.

آوانویسی جمله‌های پایانی بیست و سه فرگرد بخش دوم کتاب که ورثت مانسرنسک نام دارد، در جدول ۲ آمده است:

جدول ۲. جمله پایانی فرگردها در ورثت مانسرنسک

فرگرد نخست (مَدَن ۱۳۹۶: ۸۲۲)	ahlāyīh	ābādīh	pāhlom	ast
فرگرد دوم (همان: ۸۲۳)	ahlāyīh	ābādīh	ast	pāhlom
فرگرد سوم (همان: ۸۲۳)	ahlāyīh	pāhlom	ābādīh	ast
فرگرد چهارم (همان: ۸۲۳)	ahlāyīh	pāhlom	ast	ābādīh
فرگرد پنجم (همان: ۸۲۵)	ahlāyīh	ast	ābādīh	pāhlom
فرگرد ششم (همان: ۸۲۸)	ahlāyīh	ast	pāhlom	ābādīh
فرگرد هفتم (همان: ۸۳۱)	ābādīh	ahlāyīh	pāhlom	ast
فرگرد هشتم (همان: ۸۳۵)	ābādīh	ahlāyīh	ast	pāhlom
فرگرد نهم (همان: ۸۴۱)	ābādīh	pāhlom	ahlāyīh	ast
فرگرد دهم (همان: ۸۴۳)	ābādīh	pāhlom	ast	ahlāyīh
فرگرد یازدهم (همان: ۸۴۶)	ābādīh	ast	ahlāyīh	pāhlom

فرگرد دوازدهم (همان: ۸۴۹)	ābādīh	ast	pāhloṃ	ahlāyīh
فرگرد سیزدهم (همان: ۸۵۱)	pāhloṃ	ahlāyīh	ābādīh	ast
فرگرد چهاردهم (همان: ۸۵۴)	pāhloṃ	ahlāyīh	ast	ābādīh
فرگرد پانزدهم (همان: ۸۵۶)	pāhloṃ	ābādīh	ahlāyīh	[ast]
فرگرد شانزدهم (همان: ۸۶۰)	pāhloṃ	ābādīh	ast	ahlāyīh
فرگرد هفدهم (همان: ۸۶۱)	pāhloṃ	ast	ahlāyīh	ābādīh
فرگرد هجدهم (همان: ۸۶۴)	pāhloṃ	ast	ābādīh	ahlāyīh
فرگرد نوزدهم (همان: ۸۶۶)	ast	ahlāyīh	ābādīh	pāhloṃ
فرگرد بیستم (همان: ۸۶۷)	ast	ahlāyīh	pāhloṃ	ābādīh
فرگرد بیست و یکم (همان: ۸۷۰)	ast	ābādīh	ahlāyīh	pāhloṃ
فرگرد بیست و دوم (همان: ۸۷۲)	ast	ābādīh	pāhloṃ	ahlāyīh
فرگرد بیست و سوم (همان: ۸۷۳)	ast ast	pāhloṃ pāhloṃ	ahlāyīh ābādīh	ābādīh ahlāyīh

در بیست و سه فرگرد ورشت مانسرنسک، همه احتمالات ممکن برای آرایش واژگانی جمله‌ها به کار گرفته شده است، به این صورت که فرگرد نخست تا فرگرد بیست و دوم هر کدام یکی از صورت‌های آرایش واژگانی را در جمله پایان خود دارد، اما فرگرد بیست و سوم دو جمله را با دو آرایش واژگانی متفاوت در انتهای خود دارد. نویسندگان همه ۲۴ احتمال ممکن را بدون خطا و بدون تکرار در این بیست و سه فرگرد به کار برده‌اند و از فرمول خاصی پیروی کرده‌اند، به این صورت که اگر یک واژه در جایگاه اول جمله باشد، شش احتمال برای سه واژه دیگر وجود خواهد داشت که جایشان با هم عوض شود. برای جلوگیری از تکرار بعد از نوشتن یک جمله برای نخستین بار، جایگاه اول و دوم را در جمله بعد با همان واژه‌های جایگاه اول و دوم پر کرده‌اند و آن را تغییر نداده‌اند و واژه‌های جایگاه سوم و چهارم را جابه‌جا کرده‌اند و سپس در جمله بعد در جایگاه دوم واژه جایگاه سوم را قرار داده‌اند و دوباره واژه‌های جایگاه سوم و چهارم را جابه‌جا کرده‌اند و با همین روش شش احتمال

ممکن را به شرطی که یک واژه در جایگاه نخست جمله باشد نوشته‌اند و پس از آن واژه جایگاه نخست را تغییر داده‌اند و دوباره شش احتمال را به شرطی که واژه جدید در جایگاه نخست باشد نوشته‌اند و قصدشان این بوده که هر ۲۴ احتمال در فرگردها به صورتی آورده شود که در فرگرد دیگری تکرار نشده باشد و با این فرمول سعی کرده‌اند که از آرایش واژگانی جمله در فرگردهای بعدی با همان صورت خودداری کنند. درواقع از احتمال شرطی، اصل ضرب استفاده کرده‌اند.

آوانویسی جمله‌های پایانی بیست و دو فرگرد بخش سوم کتاب نهم دینکرد یعنی بغ‌نسک و متن «گزیده‌ای از همه هات»، و سپس متن «دادور دادگر» که متن پایان کتاب است در جدول ۳ آمده است:

جدول ۳. جمله پایانی فرگردها در بغ‌نسک تا پایان کتاب

فرگرد نخست (مَدَن ۱۳۹۶: ۸۷۶)	ahlāyīh	ābādīh	pāhlom	ast
فرگرد دوم (همان: ۸۷۷)	ahlāyīh	ābādīh	ast	pāhlom
فرگرد سوم (همان: ۸۷۸)	ahlāyīh	pāhlom	ābādīh	ast
فرگرد چهارم (همان: ۸۸۴)	ahlāyīh	pāhlom	ast	ābādīh
فرگرد پنجم (همان: ۸۸۸)	ahlāyīh	ast	ābādīh	pāhlom
فرگرد ششم (همان: ۸۹۲)	ahlāyīh	ast	pāhlom	ābādīh
فرگرد هفتم (همان: ۹۰۳)	ābādīh	ahlāyīh	pāhlom	ast
فرگرد هشتم (همان: ۹۰۴)	ābādīh	ahlāyīh	ast	pāhlom
فرگرد نهم (همان: ۹۰۷)	ābādīh	pāhlom	ahlāyīh	ast
فرگرد دهم (همان: ۹۰۸)	ābādīh	pāhlom	ast	ahlāyīh
فرگرد یازدهم (همان: ۹۱۳)	ābādīh	ast	pāhlom	ahlāyīh
فرگرد دوازدهم (همان: ۹۱۸)	ābādīh	ast	pāhlom	ahlāyīh
فرگرد سیزدهم (همان: ۹۲۱)	pāhlom	ahlāyīh	ābādīh	ast
فرگرد چهاردهم (همان: ۹۲۳)	pāhlom	ahlāyīh	ast	ābādīh

فرگرد یازدهم (همان: ۹۲۵)	pāhlom	ābādīh	ahlāyīh	[ast]
فرگرد شانزدهم (همان: ۹۲۶)	pāhlom	ābādīh	ast	ahlāyīh
فرگرد هفدهم (همان: ۹۲۸)	pāhlom	ast	ahlāyīh	ābādīh
فرگرد هجدهم (همان: ۹۳۰)	pāhlom	ast	ābādīh	ahlāyīh
فرگرد نوزدهم (همان: ۹۳۲)	ast	ahlāyīh	ābādīh	pāhlom
فرگرد بیستم (همان: ۹۳۴)	ast	ahlāyīh	pāhlom	ābādīh
فرگرد بیست و یکم (همان: ۹۳۶)	ast	ābādīh	ahlāyīh	pāhlom
فرگرد بیست و دوم (همان: ۹۳۶)	ast	ābādīh	pāhlom	ahlāyīh
درباره گزیده‌ای از همه هات (همان: ۹۴۶)	ast ast	pāhlom pāhlom	ahlāyīh ābādīh	ābādīh ahlāyīh
به نام دادور دادگر (همان: ۹۵۳)	ahlāyīh	ābādīh	pāhlom	ast

در بخش سوم کتاب، یعنی بیست و دو فرگرد بگ‌نسک به علاوه متنی با عنوان گزیده‌ای از همه هات، ۲۳ احتمال از ۲۴ احتمال ممکن، در آرایش واژگانی جمله‌های پایانی به کار رفته است. بدین صورت که هر متن جمله پایانی صورتی دارد که در فرگردهای دیگر تکرار نشده است، به غیر از متن یازدهم که جمله فرگرد دوازدهم در پایان آن تکرار شده است. در بخش سوم کتاب دینکرد نیز نویسندگان از همان فرمولی که در نوشتن جمله‌های بخش دوم به کار برده‌اند استفاده کرده‌اند، اما در فرگرد یازدهم دچار اشتباه شده‌اند و جمله پایانی فرگرد دوازدهم را در فرگرد یازدهم نیز آورده‌اند، که این جمله به صورت *ābādīh ast pāhlom* و به دلیل اشتباه صورت گرفته، جمله *ahlāyīh pāhlom ast ābādīh* را که یکی از ۲۴ احتمال است اصلاً در بخش سوم به کار نبرده‌اند. جمله پایان هر متن دارای یک صورت از بیست و چهار احتمال آرایش واژگانی است به جز متن «گزیده‌ای از همه هات» که دو جمله را به دو صورت متفاوت در پایان خود دارد. متن پایانی کتاب دینکرد نهم یعنی متن «به نام دادور دادگر» با جمله‌ای در انتهای آن با همان صورتی که جمله پایانی در فرگردهای نخست هر بخش آمده است، یعنی با جمله *ahlāyīh ābādīh pāhlom ast* پایان یافته

است، اما واژه *ābādīh* به اشتباه به صورت *ābādag* آورده شده است که در جدول بالا به صورت درست نوشته شده است.

۴. نتیجه‌گیری

گردآورندگان دینکرد نهم با آوردن جمله‌ای با فعل اسنادی که دارای چهار واژه *ahlāyīh*، *pāhlom*، *ābādīh* و *ast* است، قصد دادن پیامی را به خواننده کتاب داشته‌اند که با تغییر جای این واژه‌ها در جمله، با استفاده از اصل ضرب در قانون احتمال شرطی و به کار بردن ۲۴ احتمال ممکن، سه پیام متفاوت را به خواننده کتاب رسانده‌اند:

۱. پرهیزگاری، بهترین آبادی است.

۲. آبادی، بهترین پرهیزگاری است.

۳. پرهیزگاری و آبادی بهترین است.

این سه جمله در حقیقت ترجمه دعای اشم‌وهو است و این دعا در دین زردشتی تعریف مشخصی دارد، اما در اینجا تنها ترجمه آن به لحاظ آرایش واژگانی بررسی شده است. نویسندگان کتاب نهم دینکرد با استفاده از هوش و فراست خود، فرمولی را برای به کارگیری هر ۲۴ احتمال در آرایش واژگانی جمله‌ها با چهار واژه یادشده ساخته‌اند، به این صورت که هنگامی که یک واژه را برای نخستین بار در جایگاه نخست جمله قرار داده‌اند، ۶ احتمال ممکن را برای قرارگیری سه واژه دیگر در سه جایگاه باقی مانده آورده‌اند، به این گونه که در جمله بعد واژه‌های جایگاه اول و دوم را تغییر نداده‌اند و واژه‌های جایگاه سوم و چهارم را جابه‌جا کرده‌اند و سپس در جمله پس از آن در جایگاه دوم، واژه جایگاه سوم را قرار داده‌اند و دوباره همین روش را تکرار کرده‌اند، تا ۶ احتمال ممکن به شرطی که یک واژه در جایگاه نخست باشد نوشته شود و سپس واژه دیگری را در جایگاه نخست قرار داده‌اند و ۶ احتمال ممکن را برای آن نیز نوشته‌اند و این کار را برای واژه‌های بعد هم انجام داده‌اند تا نهایتاً ۲۴ احتمالی که برای جمله‌ها وجود دارد. با استفاده از این فرمول، امکان تکراری را که در بخش

نخست کتاب در جمله‌های پایان فرگردها روی داده است، به حداقل رسانده‌اند. همچنین نویسندگان با نیاوردن واو عطف (ud) بین دو کلمه *ahlāyīh* و *ābādīh* که در جایگاه نهادی (مسندالیه) قرار دارند و نیز نیاوردن کسره اضافه (ī̄)، هنگامی که صفتِ عالی *pāhlom* پس از موصوفِ خود قرار گرفته است، شکل ظاهری جمله را با چهار واژه در همهٔ ۲۴ احتمال حفظ کرده‌اند.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۹۵، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران.
آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۸۲، زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن، تهران.
انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، ۱۳۹۴، دستور زبان فارسی ۲، تهران.
تفضلی، احمد، ۱۳۴۴، تصحیح و ترجمهٔ سوتگر و ورشت مانسرنک از دینکرد ۹ و سنجش این دو نسک با متن‌های اوستایی یا واژه‌نامهٔ پهلوی - فارسی، دانشگاه تهران.
_____، ۱۳۷۶، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران.
راس، شلدون، ۱۳۹۰، مبانی احتمال، تهران.
راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۸۹، دینکرد هفتم، تهران.
مکنزی، د.ن.، ۱۳۹۴، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمهٔ مهشید میرفخرایی، تهران.

Madan, D., M., 1911, *Pahlavi Dinkard*, Part II, Bombay.
Nyberg, H.S., 1974, *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, Wiesbaden.

انگاره آفرینش گیاه از گاو یکتاآفریده در بندهشن و پیوند آن با ایزدبانو

لیلا عسگری (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: بیشتر شواهد اسطوره‌ای فرهنگ هندواروپایی نشانگر ایماژ یا تصویری از آفرینش جهان از یک قربانی انسان یا حیوان برای آفرینش کل جهان از اجزا و اندام‌های اوست. یکی از این نمونه‌ها قربانی کیومرث و گاو یکتاآفریده در بندهشن است. این مقاله می‌کوشد ایماژ زایش گیاه از اندام‌های گاو یکتاآفریده را در پیوند با دیگر نمونه‌های آفرینش از ایزد یا ایزدبانویی دوجنسی توضیح دهد و به این پرسش پاسخ دهد، که آیا این دو الگو در اصل به هم وابسته‌اند؟ از این رو، پس از ذکر شواهدی از هردو نمونه می‌کوشیم این ارتباط را در روایت‌های یادشده تحلیل کنیم و نشان دهیم نقش گاو در اسطوره‌های آفرینش هندواروپایی با نقش ایزدبانو در آفرینش جهان، انسان، زمین و گیاه در دیگر الگوها می‌تواند هم‌نشین هم قرار گیرد.

کلیدواژه: آفرینش، بندهشن، گاو یکتاآفریده، ایزدبانو، گیاه

۱. مقدمه

در دین زردشتی بیشتر روایت‌های اسطوره‌ای درباره آدمیان است و کمتر به دیگر پدیده‌ها از جمله جانوران پرداخته شده است. اما یکی از روایت‌های مهم اسطوره آفرینش در فرهنگ

ایرانی، در کنار آفرینش از اجزای بدن ایزد یا انسان اولیه، حضور سرنمونه گاو آغازین است. ایده انطباق جهان صغیر و کبیر در روایت ایرانی به تمایز آفرینش جانوران و گیاهان از بدن گاو و نحوه آفرینش جفت نخستین، مشی و مشیانه، از بدن کیومرث دست می‌گذارد که به این شکل آشکار در دیگر روایت‌های فرهنگ هندواروپایی دیده نمی‌شود.

در داستان اسطوره‌ای بندهشن در نبرد آفریدگان گیتی به مقابله اهریمن، در سه هزاره سوم که با جنبش و حرکت آغاز می‌شود، در دوره آمیزش تاریکی و روشنایی اهریمن به آفرینش اهوره‌مزدا می‌تازد. تصویر بندهشن از تجاوز اهریمن بسیار تکان‌دهنده است. او کناره آسمان را پاره می‌کند وارد دنیای مادی می‌شود آب‌ها را آلوده، گیاهان را مسموم و موجب مرگ گاو و انسان آغازین می‌شود. بآنکه نخستین مرد و نخستین گاو از اهریمن شکست می‌خورند، اما در حال مرگ تخم‌های خود را بیرون می‌ریزند؛ از تخم‌های کیومرث نخستین جفت انسان و از تخم گاو که به روشنی ماه پالوده شده گیاهان و چارپایان پدید می‌آیند. تصویر بندهشن از قربانی شدن گاو یکتاآفریده این‌گونه توصیف شده است:

پنجم نبرد را گاو یکتاآفریده کرد. چون درگذشت به سبب سرشت گیاهی، از اندام‌های گاو پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رُست. روشنی و زوری که در تخمه گاو بود به ماه سپرده شد، آن تخمه به روشنی ماه پالوده شد، به همه گونه‌ای آراسته شد، جان در (او) کرده شد؛ و از آنجا جفتی گاو، یکی نر و یکی ماده (بر زمین آورده شد). سپس، بر زمین، از هر نوعی دو تا، یعنی دویست و هشتاد و دو نوع، فراز پیدا شدند، به اندازه دو فرسنگ که در دین هیجده هاسر گوید (بهار ۱۳۸۵: ۶۵-۶۶).

مؤلفه‌های نمادین این داستان اسطوره‌ای: آفرینش، قربانی شدن کیومرث، نخستین انسان، و پدید آمدن مشی و مشیانه، نخستین زن و مرد از نطفه او، قربانی شدن گاو یکتاآفریده، و به پیدایی درآمدن گیاهان و جانوران از اندام‌های او، اهریمن در نقش قربانی‌کننده است.

اندیشه جهان روایت بندهشن در اصل بازنمود انسان بزرگی است، و در واقع انسان جهان کوچکی در این ایده است (تصور انطباق جهان صغیر و کبیر) که در الگوی قربانی انسان نخستین و گاو نخستین ارائه شده است. این الگو در ریگ‌ودا (RV 10, 90, 1-16)

در سرود پوروشه^۱ فقط در شکل قربانی انسان ارائه می‌شود (Hasting 1908-1927: 517). همین الگو در اسطوره‌های اسکاندیناوی از طریق غول آغازین یمیر^۲ توضیح داده شده است. یمیر و گاو اودملا^۳ از آب شدن یخ کوه به وجود می‌آیند (Lindow 2001: 63). گاو یمیر را شیر می‌دهد و از لیسیدن صخره نخستین انسان، پدر ایزدان، بوری^۴ به وجود می‌آید (Ibid). این روایت به سبب حضور گاو، بسیار به اسطوره آفرینش ایرانی نزدیک‌تر از پوروشه در متن اد^۵ است. در اساطیر اسکاندیناوی آفرینش از اندام‌های غول آغازین انجام می‌گیرد؛ جهان محصول اجزا و اندام‌های جانور عظیم‌الجثه‌ای به نام یمیر است: از گوشت یمیر زمین، و از خونس دریا‌های خروشان و از استخوان‌های کوه‌ها و از مویش درختان و از جمجمه‌اش گنبد آسمان ساخته شده است، گاوی به نام اودملا نیز که یمیر غول نخستین را شیر می‌دهد، به نخستین انسان و نیای ایزدان، بوری، زندگی می‌بخشد. بوری از صخره‌هایی که اودملا می‌لیسیده به وجود می‌آید. این روایت نیز به رغم آن که مانند روایت ایرانی به روشنی از نقش آفرینش گاو نخستین سخن نمی‌گوید اما بنیادهای مشابهی با روایت ایرانی در حضور جفت انسان - گاو آغازین در خلق جهان دارد.

لینکلن از محققانی است که به این موضوع پرداخته است. او با تطبیق روایت‌های گوناگون از داستان آفرینش، اسطوره آغازینی را که این روایت‌ها از آن منشعب شده بازسازی کرده است و به نظر او منشأ این اسطوره‌ها هندواروپایی پیشین است. در آغاز دو مرد و یک گاو نر بودند. این مردها دو برادر دو قلو بودند، مانو^۶ و یمو^۷. مانو نخستین پرستار، و یمو نخستین شاه بود. مانو برادرش را قربانی، و اندام‌های او را قطعه‌قطعه کرد و با این قطعه‌ها جهان را شکل داد. سپس او گاو نر را قربانی کرد و با قطعه‌های اندام او گیاهان خوراکی و حیوانات اهلی را آفرید. یمو نخستین انسان فانی و نخستین شاه مردگان شد. او قلمرواش را برای همه کسانی که از او پیروی کرده بودند گشود (Lincoln 1991: 7). لینکلن این اسطوره را اسطوره آغازین اقوام هندواروپایی پیشین می‌شمارد، که با گسترش و مهاجرت این اقوام

1. Puruṣa

۲. Ymir این اسم را با هندی Yima و ایرانی Yama مربوط دانسته‌اند.

3. Auðumla

4. Buri

5. Edda

6. Manu

7. Yemo

روایت‌های گوناگونی از آن پیدا شده و در باور و دین‌های آنها رخنه کرده است. اما ساختار و بن‌مایه‌های تغییرناپذیر آنها در همه روایت‌های کیهان‌آفرینی هندواروپایی، مانند آفرینش مجدد حیات از اندام‌های قربانی‌شده موجود آغازین همسان است.

لینکلن با بازسازی داستان آفرینش، در واقع اندیشه مسلط بر نظام ایدئولوژی اقوام بسیار کهن هندواروپایی را به تصویر کشیده، که روایتی از آن در بندهشن حفظ شده است. او سه داستان آفرینش در ریگ‌ودا، ادا و بندهشن را کاملاً مشابه می‌داند و در نتیجه کیومرث در ایران و پوروشه در هند و یمیر در اسکاندیناوی را با یکدیگر مرتبط می‌داند. او با تطبیق معنایی و آوایی هر سه نام در نظر می‌گیرد که باید بر اساس تطبیق اسطوره‌ای نیز هر سه از یک شخصیت پیش‌هندواروپایی مشتق و شکل گرفته باشند، و تفاوت‌های آنها نیز به دلیل تحولات و دگرگونی‌های قطعی فرهنگی است. در این بازسازی از دو برادر یکی پرستار و دیگری شاه نام برده که در بندهشن پرستار را با اهریمن و نخستین شاه را با کیومرث (باتوجه به یشت ۱۹، کیومرث با جم همسان است) همانند می‌داند. او نخستین گاو را گوشورون و نخستین قربانی انسان و گاو نر را با متن بندهشن مطابقت داده است. (Lincoln 1975: 140-141).

لینکلن حضور گاو در اسطوره‌های هندوایرانی و اروپایی را با رویکرد اهمیت گاو در زندگی اقوام هندوآریایی و اروپایی بررسی و با وجود همانندی‌های بسیار آنها را از یکدیگر متمایز کرده است. در روایت‌های هندوایرانی مانند بندهشن از اندام گاو نر دیگر حیوانات و گیاهان خوراکی آفریده می‌شود. اما در روایت‌های اروپایی، نقش گاو ماده پررنگ است که صرفاً تغذیه و مراقبت از دو برادر دو قلو را در عمل آفرینش عهده‌دار است. به نظر او اروپاییان زودتر در مرحله کشاورزی قرار گرفته‌اند و هندوایرانیان بیشتر دامدار بوده‌اند. از این رو، برای اروپاییان گاو منبع ثروت و از اهمیت حیاتی برخوردار بوده است. اما برای هندوایرانیان گاو جایگاه بسیار ارزش‌تری دارد، گاو نر عنصری ضروری در نظام اجتماعی به‌شمار می‌رفته، جامعه‌ای که صرفاً از مردم تشکیل نشده، بلکه مجموعه‌ای واحد از مردم و گاو نر است (Ibid: 143).

به نظر او همانند نمونه اسطوره‌آغازین آفرینش در اقوام هندواروپایی پیشین، در جوامع

کشاورزی شیر گاو برای تغذیه حائز اهمیت است، که در اسطورهٔ میمر اسکاندیناوی به آن اشاره شده است. درحالی‌که در جوامع دام‌پروری ارزش گاو غیر از گوشت و شیر، و چرم است؛ گاو نر منبع همهٔ چیزهای خوب است (Ibid). ازاین‌رو، در روایت هند و ایرانی گاو برابر با انسان ظاهر می‌شود و منبع حیاتی برای کل آفرینش شمرده شده است.

ما در این پژوهش می‌کوشیم به ایماژ اسطوره‌ای آفرینش گیاه از اندام گاو در پیوند با دیگر نمونه‌هایی که شاید کمتر به آنها توجه شده است بپردازیم. روشن است که اهمیت و نقش گاو در اسطوره‌ها و آثار و اشیا باستانی در اکثر فرهنگ‌ها دیده می‌شود و نمونه‌های گسترده‌ای از تصاویر و آثار پیشاتاریخی بدان گواهی داده‌اند (Golan 2003: 126). بدین ترتیب، همواره پیش‌فرض بر این بوده، که خاستگاه پرستش گاو، برآمده از جوامع کشاورزی نگاه‌دارندهٔ چارپایان بوده، اما پژوهش‌هایی با رویکرد اسطوره‌شناسی و دین‌شناسی نشان می‌دهد، که تجسم یک ویژگی الهی در پس گاو نر در بسیاری از داستان‌های حماسی و اسطوره‌ای وجود داشته و پرستش گاو نر به دوره‌های بسیار کهن‌تر برمی‌گردد. چنان‌که سر و شاخ‌های گاو نر مضمون اصلی و مهم فرهنگ نوسنگی چتل‌هویک^۱ بوده، دوره‌ای که گاو نر هنوز حیوان اهلی نبوده است. درواقع گاو نر از فرهنگ پارینه‌سنگی^۲ و میان‌سنگی^۳، هنگامی‌که هنوز کشاورزی و دامداری شکل نگرفته بوده، پرستیده می‌شده است. تصور گاو نر حتی برای سرخپوستان امریکایی هم مقدس بوده است و این اهمیت به‌دلیل کارکرد گاو در کشاورزی و شخم‌زنی برای آنان نبوده است (Ibid: 126)، یا در بیابان‌های عربستان همواره نگهداری از گوسفند و بز رایج بوده است، اما در کوه سینا با تجلی نمادین پرستش گاو نر مواجه هستیم که امری معمول نیست (Waterman 1915: 231).

ازاین‌رو، در این مقاله به شواهدی اشاره می‌کنیم که ایماژ پیوند گیاه و گاو و رویش گیاه از بدن گاو را در تصویرها و آثار به‌جامانده از فرهنگ‌های، پیشاهندواروپایی و در داستان‌های اسطوره‌ای - دینی نشان دهد. با چنین منظری کوشش بر آن است تا به بنیادها و خاستگاه‌های اندیشهٔ نمادین آفرینش گیاه از اندام‌های گاو نر در متن بندهشن، نزدیک

1. Çatalhöyük

2. paleolithic

3. mesolithic

شویم، و معنای نمادینی را که چنین نقش و جایگاه نمادینی برای گاو در کنار انسان اولیه و یا شاه نخستین در فرهنگ ایرانی قرار داده، دریابیم.

۲. پیوند نمادین گاو با ایزد و ایزدبانو

گاو نر حیوانی است که تصور و تجسم او در هیئت ایزد به قدری کهن و گسترده است، که تقریباً هر ایزدی در دوره باستان متقدم یا متأخر تجسمی از گاو نر بوده است. در ریگ‌ودا شیوا به هیئت گاو سفید درمی‌آید و نمونه‌های بسیار دیگری که گاو نر در تفکر نمادین به‌عنوان خدا ظاهر می‌شده است (Walker 2007: 126).

در اسطوره‌های یونانی ایزد دیونیسوس^۱ در هیئت گاو نر بوده است؛ یکی از کهن‌ترین خدایان زاگرس^۲ نیز گاو - خدای کرت بوده است، که گونه دیگر آن مینوتور^۳ است. خدا یک گاو نر بر روی زمین بوده است (Ibid). ازیریس^۴ ایزد مصر باستان در هیئت گاو نر به‌عنوان آپیس ازیریس پرستش می‌شده است. ایزد اُرفیک دیونیسوس ایزد باروری با گاو مربوط است یا زئوس به‌صورت گاو نر سفید ائوروپه را دنبال می‌کند و می‌فریبد (Witzel 2012: 201). در اوستا نیز gəuš-urvan به‌معنی «روان گاو»، ایزد حامی جهان حیوانی و در اوستای متأخر نگهبان گله‌ها و رمه‌هاست (Bartholomae, 1961: 1538).

در کتاب مقدس خاستگاه لقب El، که خدا ترجمه می‌شود گاو - خدای فینیقی است، که پدر انسان نامیده شده است. او همانند خدای برتر سامی‌ها در معابد در کنار خدایان بومی پرستیده می‌شده است، یا یکی از لقب‌های بعل، گاو نر بوده است. مسیح در کتاب خنوخ گاو سپید معرفی شده است (Walker 2007: 126). در پس پرستش یهوه صورتی از گاو نر موجود است (Waterman 1915: 229). بدین‌سان در بسیاری از فرهنگ‌های کهن گاو مقامی بس ارزشمند داشته و در جهان‌بینی اسطوره‌ای از اصلی‌ترین و مهم‌ترین حیواناتی است که تجلی خدایی دارد.

اما یکی از مهم‌ترین جنبه‌های گاو باروری است که او را به ایزدبانوی بزرگ و همسانی با

1. Dionysus

2. Zagreus

3. Minotaur

4. Osiris

او نزدیک می‌سازد. در ذهنیت اقوام کهن ایزدبانوی بزرگ، نماد حیات‌بخشی به کل طبیعت است و نه فقط انسان. اهمیت گاو نر و شاخ‌هایش به‌عنوان نماد آفرینش و نیروی حیات ایزدبانوی بزرگ در فرهنگ دوران نوسنگی در اروپای باستان و چتل‌هویک هم دیده می‌شود. در چتل‌هویک ایزدبانو به گاو به‌عنوان فرزندش حیات می‌بخشد. این تصور در سرتاسر خاور نزدیک هم وجود داشته، و معنای آن نیروی حیات دوباره بر روی زمین است.

بازتاب این نظام فکری در آثار دوره‌های بسیار کهن نشان می‌دهد تصور ایزدبانوی بزرگ که پیش از ایزدان مذکر وجود داشته در هر تصویری از دوره‌های فرهنگی قابل‌بازایی است. زمین، گیاه و گاو نر هم از تجلی‌های ایزدبانوی بزرگ است (Gimbutas 1993: 40). ایزدبانوی بزرگ در جهان اسطوره‌های گوناگونی دارد. او مادر زمین یا ایزدبانوی زمین است. او ایزد باروری و حیات‌بخش است. خوراک می‌دهد و دوباره آنها را به هنگام مرگ به خود بازمی‌گرداند. حتی گاه آفرینش از بدن تکه‌تکه‌شده خود او به‌عنوان قربانی شکل می‌گیرد (Leeming 1991: 422). بررسی مواد باستان‌شناختی نشان می‌دهد که ایزدبانوی بزرگ از مرگ و از بدن گاو نر قربانی پدیدار می‌شود (Gimbutas 1982: 236).

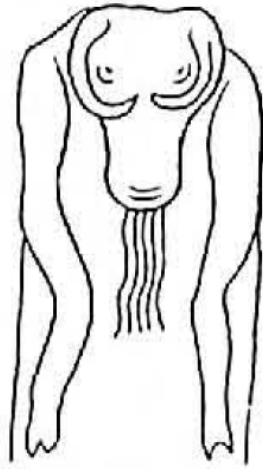
نزدیک به یک‌سوم نقاشی‌های موجود در غارها به گاو نر اختصاص دارد. درحالی‌که حیوانی مانند گوزن که ماموت‌ها مدام شکار می‌کردند و استخوان‌های آن به وفور یافت شده به‌ندرت در غارها تصویر شده‌اند. پرسش اساسی در این بازنمایی‌ها بیش از هرچیز معطوف به این است که چرا جانورانی مانند گاو یا اسب بسیار بیشتر از دیگر جانوران تصویر شده‌اند. پاسخ به چنین پرسش‌هایی در گرو درک و دریافت نظریه‌های نماد و ایماژ اسطوره‌ای در سرآغازهای فرهنگی است. در این نظریه‌ها شکل‌گیری نماد را بیش از آنکه به‌کارکرد و اهمیت موضوع تقلیل دهند، به شکل‌گیری نماد و ایماژ در خلاقیت ذهن انسان در پیوند با نشانه‌ای عینی به‌طور ناگهانی و استمرار آن معطوف می‌کنند. بنابراین، گاو به‌جز اهمیت آن در زندگی انسان، چون برخی دیگر از جانوران، بهترین موضوع یا امر عینی در پیوند با حالات روحی و ذهنیت خلاق انسان صورت‌نمادین یافته است. گاو نر نماد نیرو و باروری بوده است، شاخ‌های گاو‌میش و گاو همانند هلال ماه نماد نیروی باززایی و حیات

زندگی تصور می‌شده است، که بعدها جنبهٔ زایش زنانگی آن کم‌رنگ و نرینگی آن بیشتر اهمیت می‌یابد، همان‌گونه که گاو و خدا مذکر شده‌اند. بوتاس این احتمال را داده که در عصر برنز اسطوره‌ای که در آن گاو نر از طریق ماه به مرگ و حیات دوره‌ای مستمر با قدرت زندگی مربوط بوده، خاستگاهش به ۱۵۰۰۰ سال قبل‌تر به ایزدبانوی لاسل^۱ که شاخ گاویش را در دست‌هایش نگاه داشته برسد (Ibid: 30).

۳. گاو نر نماد زمین و ایزد زمین

ایزدبانوی زمین را به‌طور کلی منبع باروری و حاصلخیزی زمین دانسته‌اند که با باروری و حاصلخیزی ماه نیز مربوط می‌شود، مضمونی که در بندهشن نیز تکرار شده است، و یکی از صورت‌های نمادین گاو همانندی او با ایزدبانوی زمین است. شواهد باستان‌شناختی پیش‌هندواروپایی نشان می‌دهند گاو تجسمی از ایزد نخستین زمین نیز دانسته شده است (Golan 2003: 67). یکی از مضمون‌های مشترک حضور گاو نر در اسطوره‌ها و آثار پیشاتاریخی نشان‌دهندهٔ آن است که او مظهر و نمادی از زمین است (Ibid 92, 142).

از دیگر شواهدی که ارتباط گاو با زمین را نشان می‌دهد، تصویری است که از دهان گاو نر آب به بیرون می‌ریزد. در این تصویر گاو را نمادی از زمین دانسته‌اند که چشمهٔ آب‌ها از درون آن بیرون می‌آید (تصویر شماره ۱). گلن این تصویر را با گاو یکتاآفریده در اسطورهٔ آفرینش بندهشن تطبیق داده است، به‌نظر او گاو یکتاآفریده که از بدنش گیاهان مفید و جانوران اهلی پدیدار می‌شود نمونهٔ روشن دیگری است، که گاو در آن نماد زمین است. نمونه‌های دیگری از فرهنگ‌های مختلف نیز نقش گاو را در مقام ایزدبانوی زمین تأیید می‌کند، مانند تصویری که نشان می‌دهد، یونانی‌ها جمجمهٔ گاو نر را با گل می‌آراستند و آن را نماد حاصلخیزی زمین می‌پنداشتند (Ibid: 128).



تصویر شماره ۱: ارمنستان آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد

بازماندهٔ این پندارهای نمادین در متون کهن نیز دیده می‌شود. در ریگ‌ودا به گاو نری اشاره شده که تخم را درون گیاه قرار می‌دهد. در سنسکریت نام *prithivī* به معنی «زمین» است و در عین حال نام ایزدبانویی در هندوئیسم که نماد او گاو نر و ماده است (Stone 1976: 143). در اوستای متأخر نیز پیوند گاو نر، گیاه و ایزد زمین در نام گئوسپننه دیده می‌شود، که در ایرانی نو و فارسی میانه به معنای «چارپا» تحول یافته است. سپننه با نام ایرانی میانهٔ گیاه «سپند» یا «اسپند» که برای دور کردن چشم‌زخم به کار می‌رود مربوط است. در ضمن به شکل صفت برای آرمیتی (سپنتاآرمیتی) ایزد نگاهبان زمین به کار رفته که صورتی بسیار کهن است (نیرگ ۱۳۸۲: ۹۹). مطالعهٔ نقش‌ها یا مجسمه‌های بازمانده از تصورات و ذهنیت اقوام ماقبل هندواروپایی نشان می‌دهند که ایزد زمین و ایزد گیاهان می‌توانند با یک حیوان که همان گاو نر یا گوساله است، نشان داده شوند (Golan 2003: 158).

۴. گاو قربانی، نماد مرگ و باززاینده‌گی

مرگ و باززایی مضمون گستردهٔ اسطوره‌ای و مرگ ایزد قربانی شده از تصورات بنیادی اسطوره‌ای - دینی است که زایش و حیات دوباره با مرگ ایزد اتفاق می‌افتد. یکی از مهم‌ترین

صورت‌های باززایی و تصور قربانی برای رسیدن به مفهوم حیات مجدد در گاو متجلی شده است. او منشأ باززایی در ذهنیتی است که خدا، انسان و جانوران از یکدیگر متمایز نمی‌شوند. انسان در روند قربانی شدن گاو و زایش از اندام‌های او روند حیات بی‌واسطه را درک می‌کند و سرنوشت خود را می‌بیند. این تصور در بسیاری از نقاشی‌های باقی‌مانده از دوره‌های متفاوت فرهنگی متجلی شده است (Witzel 2012: 121). یکی از مهم‌ترین خصیصه‌های دینی در عصر آهن را قربانی گاو نر برای باززاینده‌گی دانسته‌اند که تقریباً در تمام فرهنگ‌های اقوام هندواروپایی مشترک بوده و عمیقاً در ساختار اسطوره‌های آفرینش هندواروپایی حفظ شده است. این اندیشه و تصورات نمادین از باززایی در نقوش اشیاء کشف‌شده در کاوش‌های باستان‌شناسی بازتاب یافته‌اند، مانند آثار سرامیک با تزئین جمجمه گاو نر، که مربوط به آغاز دوران نوسنگی تا پایان فرهنگ مینوسی است (Gimbutas, 1993: 143). بن‌مایه سر گاو نر نیز در معبدهای زیر زمین در ساردینا با نماد باززایی و بازآفرینی مربوط است. این تصویرها در بالا یا نزدیک ورودی غارها یا حتی خود ورودی غار به شکل سر گاو نر با شاخ‌هایی که بر بالای آن تصویر شده‌اند با تصور زهدان مربوط است. شاخ‌های مقدس یافت‌شده مربوط به هزاره‌های سوم تا دوم پیش از میلاد مسیح، خاص فرهنگ و تمدن مینوسی کرت که در معابد زیر زمین یافت شده‌اند با آیین‌های بازآفرینی مربوط‌اند و آنها را ادامه نمادین زهدان و بازآفرینی دانسته‌اند (Ibid: 246, 431).

بازنمود چنین بن‌مایه‌ای در اسطوره کیش میتراپی هم دیده می‌شود. در این اسطوره بن‌مایه گاو نقش مرکزی و محوری دارد و میترا از دزدی گاو نر گرفته تا قربانی کردنش این نقش مرکزی را نمودار می‌سازد. پس از قربانی شدن گاو است که گیاه از تن او آفریده می‌شود. این نقش محوری گاو در کیش مهری تقریباً در اکثر نگاره‌های تصویری و سنگ‌نگاره‌ها نمایش داده شده است. او با چرخش سر سوراخ‌های بینی گاو را با یک دست محکم می‌گیرد و با دست دیگر چاقو را در پهلوی آن فرو می‌کند و در پی آن از بدن قربانی در حال مرگ علف‌ها و گیاهان شفابخش زاده می‌شوند. از خونس درخت انگور، که نوشیدنی مقدس است، اسرار او را تولید می‌کند (نک: Renshaw 2012: 113; Boyce 1979: 24) مؤلفه‌های نمادین قربانی

شدن گاو و رویش گیاه و آفرینش حیات از اندام‌های او در کیش مهری و در بندهشن نشان می‌دهد که این تفکر در باورها و دین‌های ایرانی رایج و شناخته‌شده بوده است. ویرژیل^۱ در گئورگیکس^۲ یکی از مهم‌ترین داستان‌های کیهان‌آفرینی، نیز باور به زاینده‌گی گاو نر را توصیف کرده است. او در این اثر روایتی از آفرینش زنبور از لاشه و اندام‌های گاو نر را شرح داده است (Habinek 1990: 211). این باور به زایش زنبور از جسد گاو به شکلی در سفر داوران (۱۴: ۸-۱۸) بن‌مایه معمای شمشون نیز قرار گرفته که در آن به انبوه زنبور و عسل در لاشه شیر اشاره می‌کند.

همه این داستان‌های آفرینش سوای تفاوت در برخی اجزا که خود بنیاد منطقه‌ای و اعتقادی دارند، در نقش محوری گاو با هم مشترک‌اند که خود به ساختار فرهنگی مشترکی نزد اقوام هندواروپایی اشاره دارد. مجموعه‌ای نمادین از تصاویر گاو نر، یا نیمه‌گاو نیمه‌انسان، یا حتی به شکل انسان‌انگارانه با شاخ گاو و... چیزی جز همان شکل‌گیری ایماژ اسطوره‌ای در سرآغازهای فرهنگی و استمرار آن به ما نمی‌گوید که همگی با موضوع باروری و آفرینش مرتبط دانسته می‌شده است. همان‌گونه که الیاده اشاره می‌کند گاو قربانی با خشونت برای حیاتی نو کشته می‌شده است.

۵. پیوند گیاه با گاو و ایزدبانو

از سوی دیگر مضمونی نسبتاً گسترده توضیح می‌دهد که ریشه‌های خوراکی و درختان میوه از ایزد یا الوهیتی به وجود آمده که قربانی شده است. از این رو، گیاهان نیز خوراک مقدس هستند، زیرا از جسم یک ایزد یا الوهیت ریشه گرفته‌اند. نمونه مشهور آفرینش گیاه از بدن ایزد قربانی در داستان اسطوره‌ای هاینوله^۳ تأییدی بر این نگرش و اندیشه است، که الیاده آن را با روییدن گیاه از گاو یکتاآفریده مربوط دانسته است. این داستان اسطوره‌ای که یکی از نمونه‌های مشهور آفرینش گیاه از سرام^۴ است در جزایر گینه نو حفظ شده است. از بدن تکه‌تکه و مدفون‌شده دختری نیمه‌ایزدی به نام هاینوله گیاهانی که تا آن زمان ناشناخته بود

1. Virgil

2. Georgics

3. Hainuwele

4. Ceram

مخصوصاً ریشه‌های غده‌ای خوراکی پدیدار می‌شود (الیاده ۱۳۹۴: ۶۷).
تفکر اسطوره‌ای رویدن گیاه از بدن تکه‌تکه‌شده ایزدبانوی بزرگ به قدری ریشه‌دار و گسترده بوده که نمونه آن حتی در اسطوره‌های مادرغله مربوط به امریکای شمالی نیز دیده می‌شود. به باور آریکارایی‌ها^۱ غله یا ذرت از اندام مادرغله^۲ گشته‌شده می‌روید. مردم کرسان در شمال غربی نیز اسطوره‌ای دارند که چگونه مادرغله قلبش را در زمین می‌کارد، و می‌گویند که در سینه‌های او غله شیر خواهد شد این مادرغله هم بلعنده است و هم غذادهنده، او زمین است و آنچه را که از مرگ گرفته، به زمین باز می‌گرداند (Leeming 1991: 19, 20).

همان‌طورکه اشاره شد، تصور ایزدبانوی بزرگ و ایزدبانوی زمین و پیوند او با گیاه و گاو نر به کرات در تصاویر و آثار باستان‌شناختی دیده می‌شود. در نقش‌های تزینی پیش از تاریخ، از دوره پیش آریایی تمدن دره سند تصویری از گاو نر که به‌سختی شبیه یک گاو واقعی است با گیاهی که بر صورتش روییده تصویر شده است. در نقاشی‌های بازمانده از غارهای پارینه‌سنگی نیز معمولاً نشانه گیاه در برابر گاو نر تصویر شده است. بررسی و تحلیل این تصاویر نشان می‌دهد که آنها صرفاً گیاه نیستند، زیرا هنرمندان این آثار در فرهنگ مگدانی قادر بودند اشیا را به شکل واقعی در طبیعت تصویر کنند. تنها دلیل به تصویر درآوردن این نشانه‌های نمادین بازتاب اندیشه‌ای است که آنها صرفاً تصویر گیاه نیستند، بلکه نمادی از ایزدبانوی بزرگ در دوره پارینه‌سنگی اولیه هستند. به‌نظر برخی از پژوهشگران اتحاد نمادین گیاه با گاو در این نقاشی‌ها احتمالاً به پیوستگی ایزد و ایزدبانو اشاره دارد (Golan 2003: 369).
مضمون رویدن گیاه از بدن گاو به شکل روشنی در آثار بازمانده از فرهنگ‌های کهن پیش‌هندواروپایی نیز دیده می‌شود. در موکنای مَه‌ری مربوط به ۱۵۰۰ قبل از میلاد به‌دست آمده که تصویری واضح و روشن از رویدن گیاه از بدن گاو را به نمایش گذاشته است (تصویر شماره ۲).



تصویر شماره ۲: گیاهان روئیده از پشت گاوهای نر، همراه با گیاه برآمده از بذر در میان آنها؛ حک شده بر حلقه کریستالی، متعلق به ۱۵۰۰ پیش از میلاد در میسین.

گیاهان در این تصویر از پشت دو گاو نر جوان روئیده، و مابین آن دو گیاهی نیز از درون بذر روی زمین بالیده است. این تصویر نمادی است از نیروی حیات که به شکل دانه روئیده و تصور باززایی گیاه از درون گاو نر را نشان می‌دهد (Gimbutas 1993: 129). یا تصویر نقش‌شده بر مهری از میسین^۱ که ایزد جوانی در سمت چپ خود درخت زندگی را روئیده در محراب لمس می‌کند (تصویر شماره ۳).



تصویر شماره ۳: ایزد جوان با درخت و بز همراه با گیاهان روئیده بر پشت او، مهر میسین متعلق به ۱۵۰۰ پیش از میلاد.

پشت او بز شاخ‌داری است که درختی همانند درخت زندگی از پشتش روییده است؛ درست مانند روییدن گیاه از پشت گاو در مَهری که در بالا شرح داده شد. نیز در تصویری که بعدها روی گلدانی (۵۳۰-۵۱۰ پیش از میلاد) از هرکول به همراه گاو کرتی نقش شده (تصویر شماره ۴) و از بدن گاو گیاه روییده است. تصاویری که به یک سنت مستمر اشاره دارد و نشان‌دهنده آن است که اصل حیات مجدد که پیش از این به ایزدبانوی دوجنسی تعلق داشته، بعد کاملاً در حیوان نر و ایزد نر جوان تجلی یافته است (Ibid: 135).



تصویر شماره ۴: نقاشی بر گلدانی یونانی (۵۳۰-۵۱۰ پیش از میلاد)، هرکول در حال کشتن گاو کرتی.

۶. گاو و ایزدبانوی بزرگ دوجنسی

باتوجه به شواهدی که تاکنون ارائه دادیم، می‌توان حضور گاو در روایت آفرینش بندهشن در کنار کیومرث را در ادامه روندی دانست که اشکال آغازین، ایزدبانوی گاو شکل یا ایزد نیمه‌انسان نیمه‌گاو در این روایت به دو موجود مجزای انسان (کیومرث) و گاو یکتاآفریده درآمده‌اند. روندی که در حرکت ایماژ اسطوره‌ای به سمت مفاهیم دینی روندی عقلانی تلقی می‌شود. باین‌همه در این روایت تمامی ویژگی‌های ایزدبانوی بزرگ در آفرینش گیاه به گاو یکتاآفریده انتقال داده شده است و به‌نوعی در کنار کیومرث می‌تواند جنبه ایزد دوجنسی (نر- ماده) را نیز نمایش دهد. این ویژگی را گیمبوتاس در اروپا نیز نشان می‌دهد: گذشته از آنکه گاو نر در اروپای باستان نماد

قدرت و نرینگی است، همچنین نماد زهدان و منبع حیات و باززایی نیز پنداشته می‌شده است (Gimbutas 1993: 400)، و همانند ایزدبانوی زمین با قدرت باروری است، همهٔ خصلت‌های ایزدبانوی بزرگ مانند خصلت دوجنسی او را نیز داراست. گرچه برخی به دوجنسی بودن کیومرث اشاره کرده‌اند: کیومرث نیز مانند یمیر و پروشه یک بزرگانسان آغازین دوجنسی است (الیاده ۱۳۹۴: ۳۴۳)، اما ما در این مقاله این دوجنسی را در گاو و کیومرث و نه فقط در کیومرث بازنشاسایی کردیم.

زمانی همه چیز در ایزدبانوی بزرگ مادر تجلی می‌کرده و او برای مدت طولانی تجسم صورت نرینه و مادینه بوده است (Gimbutas 1993: 74). الیاده یکی از ویژگی‌های مشخصهٔ الوهیت‌های ازلی آغازین را دوجنسی بودن آنها دانسته مانند تیامات، زروان. دوجنسی بودن خدایان یکی از شیوه‌های بیان متعدد برای تمامیت یا وحدتی است که با پیوند و اتحاد زوج‌های متضاد نر - ماده مشخص می‌شود (الیاده ۱۳۹۴: ۷۶). دوجنسی بودن، نرینگی و مادگی منبع آغازین که در تمام سطوح و مراتب آفرینش بازتاب داشته تا به امروز که آشکارا به‌عنوان دو نیمهٔ روح مذکر و مؤنث نر و ماده منبع ازلی در هر جایگاه بلندمرتبه‌ای از خلقت منعکس است تا آنجاکه در خود (ego) خودمان در دو نیمهٔ روح زنانگی و مردانگی آشکار و پدیدار می‌شود (Gimbutas 1993: 629). این بن‌مایهٔ نرینگی و مادگی به بهترین نحو در روایت آفرینش میترا در خود گاو متجلی است. با آفرینش این جانور که به‌نوعی انسان یا ایزد دوجنسی آغازین هم هست، آفرینش شکل می‌گیرد. زیرا نیروی گاو ماده به‌طور ضمنی در خون گاو نر شکل گرفته و با ماه پالایش شده است (Walker 2007: 125). در ریگ‌ودا به اسطورهٔ گاو برتر دوجنسی اشاره شده که جهان را آفریده است (Witzel 2012: 122). این ویژگی دوجنسی گاوهای اسطوره‌ای در اوستا نیز مطرح شده است. در یسن ۲۹ به روان گاو گنوش‌اورون (Gəuš Urvan) دربرگیرندهٔ گاو نر و ماده (گاو ازی) اشاره شده است. او موجودی آسمانی، نمایندهٔ چارپایان زمینی، و وجود نخستینی که روزگاری در آغاز از سوی یک خدای ویژه‌ای به نام گنوتشن «آفرینندهٔ گاو» پدید آمده است. یکی از چیزهایی که به یاری دهندگان زردشت پاداش می‌دهند گاو ازی است، که به گمان نیبرگ در یسن ۴۶ بند ۱۹ به معنی «گاو آبستن» و

«گاو نر» است. به نظر نیبرگ بی‌تردید در یسن ۲۹ (یسن گاو) روان گاو گئوش‌اورون که دربرگیرنده گاو نر و ماده (گاو ازی) است یک موجود آسمانی است^۱ (نیبرگ ۱۳۸۲: ۲۰۶).

باتوجه به این شواهد شاید بتوان گفت که گاو در این تصویر می‌تواند جانشین ایزدبانوی بزرگ باشد. به عبارتی گاو روایت بندهشن به همراه کیومرث باز نمود این جنبه دوجنسیتی ایزد یا ایزدبانوی آفریننده در آفرینش جهان‌اند. بدن موجود یا غول آغازین نرینه تنها از راه نطفه امکان خلق و آفرینش را دارد که نمونه روشن آن کیومرث در داستان بندهشن است. بعد از حمله اهریمن نطفه کیومرث به زمین ریخته شد و چهل سال بعد گیاه ریواسی که از آن روید به نخستین انسان زن و مرد، مشی و مشیانه، تبدیل شد. این موتیف در دیگر داستان‌های اروپایی قرون وسطی در میان فرانسوی‌ها، ژرمن‌ها و انگلیس‌ها با درخت زندگی مربوط است^۲، که مضمون اصلی آن تجسم بازآفرینی درخت از بدن نرینه انسان از طریق نطفه است. از این رو، در واقع شاید بتوان گفت که کیومرث تجلی باروری مردانه و گاو در مقام ایزدبانو نماد و تجلی آفرینش مادگی است.

این ویژگی نری و مادگی، زمین و آسمان نماد زن و مرد در دیگر اسطوره‌های آفرینش که با داستان بندهشن مقایسه شده‌اند از این دیدگاه نیز تفسیر شده است. برای نمونه پوروشه آن نیروی خلاق و آفریننده زنانه، ویراج^۳ را به وجود می‌آورد و سپس از ویراج متولد می‌شود. در ریگ‌ودا یمه کشنده مانو است و مانو به‌عنوان کشنده و قطعه‌قطعه‌کننده همسرش منوی^۴ به هیئت گاو ظاهر و ثبت شده است و با آنکه یمیر به معنی «دوقلو» است ولی او تنها با برادر دیگرش همراه نیست بلکه آنها را اوزملا گاو ماده‌ای نیز همراهی می‌کند، که از یخ به پیدایی درآمده و چهار رود

۱. البته هومباخ جنسیت این گاو را ماده دانسته و نوشته، که جنسیت *gəuš-uruuan-* در «روح گاو ماده» است، و عبارت *mā uruuā gəuščā aziīā* را «روح (زردشت) من و (آن) گاو ماده بارور» ترجمه کرده است (Humbach 1991: 2/31).

۲. این موتیف در روایت‌های گوناگون مربوط به درخت زندگی دیده می‌شود. یکی از نمونه‌های آن مربوط به آدم است. هنگامی که آدم در حال مرگ بوده فرزند او شیث برای گرفتن سه تخمه از درخت زندگی برای پدرش به باغ عدن می‌رود. اما وقتی برمی‌گردد پدرش درگذشته است. شیث تخم‌ها را در دهان پدرش می‌گذارد و او را با این تخم‌ها به خاک می‌سپارد. مدتی بعد این تخمه‌ها به درخت تبدیل می‌شوند. در واقع از بدن مرده و ناباور که تخم گیاه درون آن بوده حیات به شکل درخت به پیدایی می‌آید؛ یعنی نمادی از آفرینش از بدن نرینه (Linke 1992: 598).

شیر را شکل داده که می‌میر از آنها می‌نوشد و می‌میر را نوه‌های او ذملاً تکه‌تکه می‌کنند: ادین و ویلی و وه^۱ مانو دیگر اثری نیست، و گاو و مرد یک جفت را تشکیل می‌دهند^۲ (Grigsby 2018: 62).

۷. نتیجه‌گیری

باور به مرگ و حیات مجدد از بدن قربانی در میان اقوام هندواروپایی و غیرهندواروپایی باوری بسیار قوی بوده که باز نمود آن در داستان‌های اسطوره‌ای آفرینش به صورت‌های گوناگون بازتاب یافته است. بشر در روند جوانه زدن، رشد و پژمردن گیاهان روند حیات خود را درک می‌کند. جهان عینی برای او زمانی قابل درک است که از اجزای بدن انسان یا موجود نخستین یا موجود مافوق انسانی ساخته شود. او این‌گونه به پرسش‌های منشأها پاسخ می‌دهد. در اندیشه او با قطعه‌قطعه شدن موجود اولیه یا ایزد، وجود الهی متکثر شده و به شکل جهان و آدمیان درآمده است.

در این شکل از اندیشه یک ماده ملموس منحصر به فرد مانند اندام گاو می‌تواند به ماده ملموس منحصر به فرد دیگری چون گیاه تبدیل شود. یعنی اندیشه‌ای که در آن استنباط از زایش و پیدایش تبدیل محض است. تبیین‌های اسطوره‌ای که شرح می‌دهند چگونه پدیده‌های جهان شکل گرفته‌اند. داستان‌های اسطوره‌ای آفرینش که موضوع منشأها را مطرح می‌کند، و به سبب تسلط ذهنیت نمادپرداز هر چیزی می‌تواند از هر چیزی ناشی شود و رویدادی منحصر به فرد را ثبت کند. انسان با این ذهنیت برای همه چیز جوهریت مادی قائل می‌شود و نسبت‌های پیچیده انتزاعی به همین شیوه تبیین می‌شوند.^۳

باتوجه به داده‌های بالا تصویر بندهشن از مرگ گاو و رویش گیاه از بدن می‌تواند بیان همانندی او با ایزدبانوی بزرگ یا ایزدبانوی زمین و باروری باشد. تجلی آفرینندگی زنانه در کنار تجلی آفرینش مردانه کیومرث است که همان‌گونه که اشاره شد به شکل روشن در دیگر اسطوره‌های آفرینش مانند پوروشه دیده نمی‌شود.

1. Vili and Vê

۲. اسطوره هندواروپایی دیگری که اتحادی از یک مرد و گاو را تشکیل می‌دهد زنوس و اروپا یا پسفایا (Pasiphae) و گاو نر پوزیدون (Poseidon) در سنت یونانی است (Grigsby 2018: 59).

۳. در این باره، نک: کاسیرر ۱۳۷۸: ۱۰۰-۱۰۳.

منابع

الیاده، میرچا، ۱۳۹۴، تاریخ اندیشه‌های دینی، جلد اول: از عصر حجر تا آیین اسرار الثوسی، ترجمه مانی صالحی، تهران.

بهار، مهرداد [مترجم]، ۱۳۸۵، بندهش، تهران.

کاسیرر، ارنست، ۱۳۷۸، فلسفه صورت‌های سمبلیک، جلد دوم: اندیشه اسطوره‌ای، ترجمه یدالله موقن، تهران.

نیبرگ، سامونل، ۱۳۸۲، دین‌های ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، کرمان.

Bartholomae, Ch., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Boyce, M., 1979, *Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices*, London.

Golan, A., 2003, *Myth and Symbol* (Symbolism in Prehistoric Religion), Jerusalem.

Gimbutas, M., 1982, *The Goddess and Gods of Old Europe*, Berkeley.

—————, 1993, *The Myth of the Goddess*, Arkana.

Golan, A., 2003, *Myth and Symbol* (Symbolism in Prehistoric Religions), Jerusalem.

Grigsby, J., 2018, *Skyscapes, Landscapes, and the Drama of Proto-Indo-European Myth*, PhD Dissertation, Bournemouth University.

Habinek, T. N., 1990, "Sacrifice, Society, and Vergil's Ox-born Bees", *Cabinet of the Muses: Essays on Classical and Comparative Literature in Honor of Thomas G. Rosenmeyer*, ed. M. Griffith and D. J. Mastronarde, Atlanta, pp. 209-223.

Hasting, J., 1908-1927, *Encyclopedia of Religions and Ethics*, 13 Vols., Edinburg.

Humbach, H., 1991, *The Gāthās of Zarathustra and the Other Old Avestan Texts*, vol. 2, Heidelberg.

Leeming, D. A., 1991, *Creation of Myths of the World: An Encyclopedia*, Second Edition.

Lincoln, B., 1975, "The Indo-European Myth of Creation", *History of Religions*, vol. 15, n. 2, pp. 121-145.

—————, 1991, *Death, War, and Sacrifice: Studies in Ideology and Practice*, Chicago.

Lindow, J. 2001, *Norse Mythology: A Guide to the Gods, Heroes, Rituals, and Beliefs*, Oxford.

Linke, U., 1992, "Manhood Femaleness, and Power: A Cultural Analysis of Prehistoric Images of Reproduction", *Comparative Studies in Society and History*, vol. 34, n. 4, pp. 579-620.

Renshaw, J., 2012, *In Search of the Romans*, London.

Stone, M., 1976, *When God Was Woman*, New York.

Walker, B., 2007, *The Woman's Encyclopedia of Myths and Secrets*, San Francisco.

Waterman, L., 1915, "Bull-Worship in Israel", *The American Journal of Semitic Languages and Literature*, vol. 31, n. 4, pp. 229-255.

Witzel, M., 2012, *The Origins of the World's Mythology*, Oxford.

معرفی دست‌نویس بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم

محسن صادقی (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، نویسنده مسئول)

علی محمد پشتدار (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور)

چکیده: هدف این مقاله، معرفی یک ترجمه کهن از قرآن کریم است که در آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود و با بخش ترجمه تفسیر کتاب‌الله - که تفسیر دیلمی هم نامیده شده است - قرابت دارد. به این منظور، نخست نسخه‌شناسی، ویژگی‌های زبانی شاخص و برخی تفاوت‌های آن با تفسیر کتاب‌الله، و سپس ترجمه چند آیه، با برگردان آنها در دو اثر قرآنی دیگر، ارائه می‌شود. بر این پایه، برخی عنصرهای زبانی این دست‌نویس، با متون فارسی و بخشی دیگر، با گویش‌های شرق گیلان و غرب مازندران مشترک است. در این ترجمه، نسبت به تفسیر کتاب‌الله، آیه‌ها و واژه‌های بیشتری ترجمه شده، و با آن در ترجمه برخی لغت‌های قرآنی اختلاف دارد. واژه‌های گویشی مورد استفاده در این پژوهش، با جست‌وجو در گویش‌نامه‌ها فراهم آمده است.

کلیدواژه‌ها: ترجمه قرآن، تفسیر کتاب‌الله، ترجمه دیلمی قرآن کریم، دیلمان، گویش‌های

ایرانی

۱. مقدمه

در این پژوهش، ترجمه‌ای کهن از قرآن کریم معرفی می‌شود. دست‌نویس این ترجمه، با شماره ۴۹۷۵ در سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود (نک: تصویر ۱ و ۲). در شناسنامه تهیه‌شده برای این دست‌نویس، تاریخ تحریر آن با قید احتمال، قرن ۷ هجری قمری دانسته شده است. این نسخه ۲۵۰ برگ دارد که در هر طرف برگ‌های آن، ۸ سطر متن و ۸ سطر ترجمه نوشته شده است. خط متن نسخ، خط ترجمه نستعلیق، اسامی سوره‌ها به خط ثلث به سنگرف، فواصل آیات به شکل گل چهارپیر، با خال‌های سبز و سرخ، و کاغذ آن از نوع نخودی آهارمهره است. عطف آن نیز از هم‌گسسته است و کرم‌خوردگی دارد. برگ‌ها نیز آسیب‌رسیده و آبدیده است، اما خوشبختانه، به جز چند برگ پایانی، به متن آسیب چندانی نرسیده و بیشتر آن خواناست.

متن، با آخر آیه ۱۰۰ سوره انبیا لَا يَسْمَعُونَ (ناشنون) شروع می‌شود و با آیه ۴۸ سوره رسالات وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ - که ترجمه آن ناخواناست - پایان می‌یابد. در آغاز تمام سوره‌ها و بر روی بسم الله الرحمن الرحيم وقف عام نوشته شده است. در این ترجمه، آیات و سوره‌های قرآن کریم شماره ندارد و ترجمه غالباً لفظ‌به‌لفظ آن، در میان سطرها نوشته شده است. افزون‌بر آن، در متن و حاشیه‌ها، به‌صورت پراکنده برخی توضیحات تفسیری دیده می‌شود که باتوجه‌به نوع خط، به نظر می‌رسد اغلب آنها را فردی غیر از کاتب/ مترجم اصلی نوشته باشد.

در متن، از نام کاتب/ مترجم و محل تحریر یا ترجمه آن سخنی نیست؛ اما از یک‌سو، به‌سبب برخی همسانی‌های زبانی دست‌نویس با گویش‌های رایج در شرق گیلان و غرب مازندران؛ به‌ویژه گویش رامسری^۱ (شکری ۱۳۸۵؛ غدیری ۱۳۸۶) و از طرف دیگر، باتوجه‌به پیوند آشکار زبان آن با بخش ترجمه تفسیر زیدی موسوم به کتاب‌الله اثر ابوالفضل بن شهردویر دیلمی (۱۳۸۸)، که تفسیر دیلمی نیز نامیده شده (محمدی ۱۳۹۲)، می‌توان این ترجمه را نیز از میراث برجای‌مانده از دیلمان قدیم دانست و عنوان بخشی از ترجمه دیلمی

۱. رامسر، به لحاظ تقسیمات کشوری در استان مازندران قرار دارد، اما از نظر گویش و فرهنگ به گیلان وابسته‌تر است (شکری ۱۳۸۵: سی‌ویک).

قرآن کریم را برای نامیدن آن به‌کار برد^۱ (برای آگاهی از تاریخ این منطقه، نک: پیرنیا و همکاران ۱۳۸۵: ۳۱۶-۴۳۳).

۲. برخی از ویژگی‌های رسم‌الخطی و زبانی بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم

- «چ» همانند «ج» غالباً با یک نقطه کتابت شده، اما در چند مورد با سه نقطه هم دیده می‌شود.
- «پ» همانند «ب» غالباً با یک نقطه کتابت شده، اما گاه با سه نقطه هم دیده می‌شود.
- «گ» اغلب همانند «ک» با یک سرکش آمده است و در یک مورد: هرئیس (۲۰/پ)^۲ «أبدأ» (نور/ ۴) زیر آن سه نقطه قرار دارد.
- مصوت «آ» بیشتر بدون علامت مد (~) کتابت می‌شود.
- آیات غالباً مشکول است، اما ترجمه به‌ندرت حرکت‌گذاری ندارد.
- ام، ای، اند، ایم و اید معمولاً جدا کتابت می‌شوند.
- قاعده دال و ذال رعایت نشده، در یک مورد نیز در مقایسه با فارسی معیار، به‌جای «ذ»، «د» آمده است: نوشته کاغدها (۱/ر) سَجَلْ (انبیاء/ ۱۰۴).
- اغلب به‌جای «چه» در فارسی معیار، جی می‌آید، مانند: باون جی که (۱/ر) فی ما (انبیاء/ ۱۰۲).
- کاربرد صامت «ج»، در جایگاهی که در فارسی معیار «ز» به‌کار می‌رود، از قبیل: هوریجن (۴/پ) یصَبْ (حج/ ۱۹)؛ روح (۱۰/ر) «یوم» (حج/ ۶۹). بسنجید با boduj «بدوژ»، bosuj «بسوز» در گویش رامسری (غدیری ۱۳۸۶: ۲۵ و ۲۷).
- کاربرد صامت «و»، در جایگاهی که در فارسی معیار «ب» به‌کار می‌رود، مانند: ویماری (۲۶/پ) مَرَضْ (نور/ ۵۰). بسنجید با višta «بیشتَر» در گویش رامسری (همان: ۲۳۶).

۱. در ادامه پژوهش، از دست‌نویس مورد بررسی با نام «بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم» یاد می‌شود.
۲. در ارجاع به دست‌نویس‌ها، عدد سمت راست، نشان‌دهنده شماره برگ، حرف «ر» بیان‌گر رویه برگ و حرف «پ» نشان‌دهنده پشت آن است.

- کاربرد «او» در جایگاهی که در فارسی معیار «آ» به‌کار می‌رود، مانند: اوینه (۲۴/پ) فی زُجَابَجَه (نور/۱۴).
- کاربرد صامت «س»، در جایگاهی که در فارسی معیار «ش» به‌کار می‌رود، مانند: سور (۳۴/پ) مِلْح (فرقان/۵۳).
- کاربرد صامت «ز»، در جایگاهی که در فارسی معیار «س» به‌کار می‌رود، مانند: سپاز (۱۱۰/ر) اَلْحَمْدُ (صافات/۱۸۲).
- کاربرد صامت «-ت»، در جایگاهی که در فارسی معیار «-خت» به‌کار می‌رود، مانند: شما را دراموته (۳۹/پ) عَلَمَكُم (شعرا/۳۲). بسنجید با eiomotæn «آموختن»، در گویش رامسری (همان: ۲۱) و نیاموته در مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم: neyâmut-a «ادب نکند» (پاینده ۱۳۵۲: ۶۹). (برای آگاهی بیشتر در مورد حذف /x/ از خوشه /xt/, نك: صادقی ۱۳۹۵: ۱۳۹ و ۱۴۳).
- کاربرد صامت «-ت»، در جایگاهی که در فارسی معیار «-فت» به‌کار می‌رود، مانند: اما بشکاتم (۱۹۲/پ) فَجْرَنَا (قمر/۱۲). بسنجید با bəškātə «باز کرد، شکاف ایجاد کرد» در گویش رامسری (همان: ۲۷).
- حذف صامت «د» اغلب بعد از مصوّت، مانند: برار (۱۵/ر) آخاه (مومنون/۴۵)؛ بخره بدونستین (۷/پ) یَعْقُلُون (حج/۴۶). این ویژگی در متون دیگر هم دیده می‌شود، مانند: چو بنیا (= بنیاد) فاسد بود... (تفسیر سوراآبادی: ۲۳۲۳/۴)؛ «ما نفس خویش کنون خور (= خورد، خُرد) کنیم که تو مرا شناختی...» (هزار حکایت صوفیان: ۴۰۱/۱).
- کاربرد صامت «ی»، در جایگاهی که در فارسی معیار، «د» به‌کار می‌رود، مانند: یک مایه میش (۱۱۲/ر) نَعْبَجَه (ص/۳۸).
- گاه صفت، قبل از موصوف می‌آید، مانند: خیاء خشم (۲۱/ر) لَعْنَتَ اللّٰهِ (نور/۹)؛ سنکی عذاب (۳۱/پ) عَذَابًا كَبِيرًا (فرقان/۱۹).
- اغلب، مضاف‌الیه ضمیری، پیش از مضاف می‌آید، مانند: می مزد (۴۳/ر) اجْری (شعراء/۱۰۹)؛ تی دل (۴۶/ر) قَلْبِكَ (شعراء/۱۹۳). این ویژگی در ترانه معروف گیلکی رعنا نیز پرکاربرد است: مو جونه شیرین یلاق بومای [= جان شیرین من به بیلاق آمده است]؛ می جونه

دیلای رعنا [«جان و دل من است رعنا»]؛ میقراض بزناى تی رختونای رعناى [«به رخت‌های خودت فیچی بز، رعنا»] [برای آگاهی بیشتر، نک: وحدتی ۱۳۹۲: ۲۰۷-۲۱۹].

— کاربرد «ا» به جای «از»، مانند: اسن [«از آهن»] مِنْ حَدِيدِ (حج/ ۲۱). باین‌حال، به‌ندرت به‌صورت کامل هم دیده می‌شود، مانند: از کلی کزیده از کل (ر/ ۱۲) مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ (مؤمنون/ ۱۲).

— گاه صفت و موصوف در شمار مطابقت دارند، مانند: نشونیه‌ها روشنون (ر/ ۴) آیاتِ بِنَاتٍ (حج/ ۱۶)؛ خیاوندون بینشها (ر/ ۲۶) أُولَى الْأَبْصَارِ (نور/ ۴۴). در فارسی میانه (ابوالقاسمی ۱۳۸۰: ۲۷۱) و قرآن شماره ۴ آستان قدس رضوی (رجائی بخارایی ۱۳۶۳: سی‌ونه) و شاهنامه فردوسی (نک: صادقی ۱۳۹۳: ۲۵۸-۲۶) هم گاهی صفت از لحاظ شمار با موصوف خود مطابقت می‌کند.

— حرف اضافه «را» گاه به‌صورت «ر» دیده می‌شود، مانند نیه او رهمباز (ر/ ۳) لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ (الاسراء/ ۱۱۱). این کاربرد در قصص‌الانبیای نیشابوری و برخی متون کهن دیگر نیز دیده می‌شود (حاجی‌سیدآقایی ۱۳۸۹: ۴۷). در اردکولی، از گویش‌های جنوب خراسان — که نگارنده خود گویشور آن است — نیز «را» بعد از کلمهٔ مختوم به مصوت، به‌صورت «ر» /r/ می‌آید.

— گاه برای یک واژهٔ قرآنی چند معادل ذکر شده که اغلب بدون حرف پیوند، پشت سر هم می‌آیند، مانند: شکر ازای خیا (ر/ ۱۳) أَلْحَمْدُ (مؤمنون/ ۲۸)؛ حلال باکجک (ر/ ۳۰) الطَّيِّبَاتِ (مؤمنون/ ۵۱)؛ اما به‌ندرت بین آنها حرف عطف هم قرار می‌گیرد، مانند کاری نیک و شاهسته (ر/ ۳۶) عَمَلًا صَالِحًا (فرقان/ ۷۰).

— کاربرد پیشوند فعلی «ها/ هو»، مانند «أُنزِلَ»: هوفرستاء (ر/ ۹) پ. (حج/ ۶۰)؛ «خُذْ» هاگیر (ر/ ۱۱۳) پ. (ص/ ۴۴)؛ پیشوند «ها»، تحول یافتهٔ «فرا» است (صادقی ۱۳۹۱: ۲۶) و در متون و گویش‌های مناطق گوناگون ایران دیده می‌شود، مانند: hakəʃeen «به دنبال خود کشیدن» در گویش رامسری (غدیری ۱۳۸۶: ۲۳۹) یا hāru.a «می‌روبد» در مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم (پاینده ۱۳۵۲: ۱۵۶).

- کاربرد گروه «حرف اضافه + اسم/ ضمیر+حرف اضافه»، مانند و خیاتعالی جا (۳۶/پ) اِلْيَالِه (فرقان/ ۷۱)؛ بزبور داود در (۱/ر) فِي الزُّبُور (الانبیاء/ ۱۰۵).
- کاربرد حرف اضافه پسین «با»، مانند همه عالمونبا (۱/پ) لِّلْعَالَمِينَ (الانبیاء/ ۱۰۷).
- برخی برابر نهاده‌های دست‌نویس در لغت‌نامه‌های فارسی هم دیده می‌شود، نظیر زینهار در اشونی زینهارها (۱/۱۲)؛ عَهْدِهِمْ (مؤمنون/ ۸)؛ «زینهار - به معنی زینهار است که پناه جستن و امان خواستن باشد - و عهد و پیمان...» (برهان قاطع). از فارسی میانه zīnhār «زینهار» از ایرانی باستان jīvana-hāra- لفظاً به معنی «حفظ زندگی/ جان» (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱۶۲۱/۳).
- یاسه برن (۱/ر)؛ اَشْتَهَتْ (انبیاء/ ۱۰۳)، «یاسه - بر وزن کاسه - به معنی خواهش و آرزو هم آمده است و به عربی تمنی گویند» (برهان قاطع).
- آزادی (۱۱۰/ر)؛ اَلْحَمْدُ (صافات/ ۱۸۲). «آزادی - بر وزن آبادی - شکر و شکرگذاری [= شکرگزاری] را نیز گویند» (برهان قاطع). فارسی میانه: āzādīh «شکر، سپاس، آزادی» (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۴۶/۱).
- اشونی دیمها (۱۹/ر)؛ وَجُوهُهُمْ (مؤمنون/ ۱۰۴)؛ «دیم - به سکون ثانی بر وزن جیم، روی و رخساره باشد و به عربی خد گویند» (برهان قاطع). فارسی میانه: dēm > ایرانی باستان -daiman* از ریشه -day* «دیدن» (همان: ۹۹/۲).
- برخی از واژه‌های دست‌نویس نیز اکنون، بیشتر در گویش‌های شرق گیلان و غرب مازنداران، به کار می‌رود، مانند جور (۱۵۸/پ)؛ فَوْقُ (دخان/ ۴۸). معادل بالا در گویش رامسری jār/ jor/ jour «بالا، زبر» است (شکری ۱۳۸۵: ۲۳۹).
- خجیر (۲/پ)؛ بَهِيح (حج/ ۵). معادل خوب، در گویش رامسری xojoir «خوب» (غدیری ۱۳۸۶: ۷۹) و در مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم: xujir «خوب» (پاینده ۱۳۵۲: ۱۲۶) است. این واژه احتمالاً از ریشه ایرانی باستان *hu-čīθra* و قابل مقایسه با پارتی hužihr «زیبا، خوش چهر» است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۲۸۸۶/۴).

مونک (۱۹۲/پ): الْقَمْرُ (حج/ ۱۸). معادل ماه، در گویش رامسری māng است (غدیری ۱۳۸۶: ۲۰۸).

میه (۲۵/پ): سَحَابٌ (نور/ ۴۰). معادل ابر، در گویش رامسری me است (شکری ۱۳۸۵: ۲۲۸). فارسی میانه mēγ (حسن‌دوست ۱۳۸۹: ۱۴/۱).

پوتری (۴۹/ر): التَّمَلِ (نمل/ ۱۸). معادل مورچه، در گویش رامسری potar/ potir/ potâr (غدیری ۱۳۸۶: ۳۵)؛ در گویش بندر انزلی putâr (کیا ۱۳۹۰: ۷۷۵) و در مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم: pitâr-a dil-a dard ne-yar-a «دل مورچه را درد نمی‌آورد» (پاینده ۱۳۵۲: ۷۴) است.

— به نظر می‌رسد برخی برابرنهاده‌ها نیز حاصل قریحه مترجم باشد، مانند: پردهش‌کن [«بسیار بخشنده»] (۱۱۳/ر): الْوَهَابُ (ص/ ۳۰)؛ خور ورمین‌گاه [«خور برآمدن گاه، جایگاه برآمدن خورشید»] (۱۰۳/ر): الْمَسَارِقِ (صافات/ ۵)؛ شفاعه‌خواز [«شفاعتگر»] (۱۲۷/پ): شَفِيعٍ (غافر/ ۱۸)؛ هاساته سخنها [ها ساخته سخن‌ها، «سخنان برساخته»] (۱۷/پ): أَسَاطِيرُ (مومنون/ ۸۳).

۳. برخی تفاوت‌های بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم، با بخش‌های مشترک در تفسیر کتاب‌الله

تفسیری از قرآن کریم، اثر ابوالفضل بن شهردویر دیلمی، از علمای زیدی منطقه دیلم، به روزگار ما رسیده است. این تفسیر، در دو مجلد تدوین شده است. دو دست‌نویس کهن‌تر، کامل‌تر، اصیل‌تر و نفیس‌تر آن که به کتابخانه مجلس شورای اسلامی تعلق دارند، با مقدمه محمد عمادی حائری در سال ۱۳۸۸ به‌صورت عکس برگردان در اختیار پژوهشگران قرار گرفته است (نک: تفسیر کتاب‌الله، مقدمه/ ۳۲). بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم، به‌لحاظ زبان، با بخش ترجمه این تفسیر شباهت آشکار دارد، اما بین آنها تفاوت‌های زیادی نیز وجود دارد؛ از آن جمله است:

— بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم، مشتمل بر سوره‌ها و آیاتی از قرآن کریم است که در

بخشی از جلد دوم کتاب‌الله، نسخه شماره ۱۷۹۸۲ مجلس، تفسیر آنها آمده است.

— کتاب‌الله، تفسیر قرآن کریم است و در آن برخی آیات، واژه‌ها یا عبارات قرآنی به صورت پراکنده ترجمه شده است و چنان‌که پیداست به منظور توضیح لغات و عبارات نوشته شده و نه به قصد ارائه ترجمه کامل (همان: ۲۶)، اما در بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم، برای آیات ترجمه نسبتاً کامل ارائه شده است. افزون‌بر آن، شمار زیادی از آیات قرآن کریم در بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم، ترجمه نسبتاً کامل دارند، ولی در تفسیر کتاب‌الله حتی یک کلمه از آنها ترجمه نشده است؛ از آن جمله است:

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (مؤمنون/۱۱۸)

بگو یا محمد^(ص) ای می‌خوایند بیا مرز رحمة بکن تو و هتری همه رحمة کنونی (۲۰/ر).

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (نور/۴۲)

خیایشه پادشاهی اسمونها زمی وا خیاء حکم جا همه واشین کاه (۲۵/پ).

— در موارد فراوان، در تفسیر کتاب‌الله و بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم، برای ترجمه لغت‌های قرآنی یکسان، معنی‌های متفاوت درج شده است. به ظاهر، این تفاوت‌ها علاوه بر سبک شخصی مترجم‌ها، بیشتر از یکی نبودن زمان تحریر دو متن، یکی نبودن محل دقیق نشو و نمای مترجمان، یا تلفیقی از هر دو مورد سرچشمه می‌گیرد. در زیر، برای نمونه، برخی از این تفاوت‌ها بیان می‌شود:

واژه یا عبارت قرآنی	بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم (نسخه ۴۹۷۵ آستان قدس)	جلد دوم تفسیر کتاب‌الله (نسخه ۱۷۹۸۲ مجلس)
سَبَقَتْ (انبیاء/۱۰۱)	بیش بشوه بون (۱/ر)	پیش بوبو (۴۷/ر)
نَطَوَى (انبیاء/۱۰۴)	اما دنواردینیم (۱/ر)	اما دیبجیم (۴۷/ر)
ذَاتِ حَمَلٍ (حج/۲)	باره دار زن (۲/ر)	حامله زن (۴۹/ر)
عَذَابِ الْحَرِيقِ (حج/۹)	عذاب سوچنا (۳/ر)	اتش سوچی (۵۰/ر)
يُصَبِّ (حج/۱۹)	هوریجن (۴/پ)	ریجن (۵۲/پ)
حَرِيْرٌ (فاطر/۳۳)	باریک ابریشمین (۴/پ)	الدیاج (۵۳/ر)

واژه یا عبارت قرآنی	بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم (نسخه ۴۹۷۵ آستان قدس)	جلد دوم تفسیر کتاب‌الله (نسخه ۱۷۹۸۲ مجلس)
مَسْجِدِ الْحَرَامِ (حج/ ۲۵)	مسجدی که پایسته (۵/ ر)	الکعبه (۵۳/ ر)
قَوْلِ الزُّورِ (حج/ ۳۰)	دروسخنا (۵/ پ)	سخن دروغ (۵۵/ پ)
أَخَذَتْهُمْ (حج/ ۴۴)	اشونا بکتم (۷/ پ)	اوشانا هلاک کردیم (۵۸/ ر)
يَعْقِلُونَ (حج/ ۴۶)	بخره بدونستین (۷/ پ)	بعقل دونن (۵۸/ ر)
طُورِ سَيْنَاءَ (مؤمنون/ ۲۰)	کوه خجیر (۱۳/ ر)	کوه سینا (۶۵/ ر)
الْحَمْدُ لِلَّهِ (مؤمنون/ ۲۸)	شکر ازای خیارا (۱۳/ پ)	شکر خدای (۶۶/ ر)
يَجِيرُ (مؤمنون/ ۸۸)	او پاء (۱۸/ ر)	فریاد رس (۷۱/ پ)
أَعُوذُ بِكَ (مؤمنون/ ۹۷)	من د تو وریثوم (۱۸/ پ)	من خویشتن واپانم (۷۲/ ر)
جُنَّاحَ (نور/ ۲۹)	وناه (۲۳/ ر)	بزه (۸۰/ ر)
عَلَى الْأَعْمَى (نور/ ۵۸)	و کور کس (۲۸/ پ)	و ناوینا (۸۸/ ر)
عَلَى الْأَعْرَجِ (نور/ ۵۸)	و کول کس (۲۸/ پ)	و شل کس (۸۸/ ر)
فَدَمَّرْنَاَهُمْ (فرقان/ ۳۶)	اما اشونا بساجنیم (۳۳/ پ)	اوشونا هلاک ور آوردیم (۹۵/ ر)
مُقَامًا (فرقان/ ۶۶)	باستان کاهی (۳۶/ ر)	بو بین گاهی (۹۹/ پ)
تُعْبَانُ (شعرا/ ۳۲).	اچرها (۳۸/ پ)	مار (۱۰۴/ پ)
أَنْتَوُا (نمل/ ۱۸)	بومان (۴۹/ ر)	بیومین (۱۱۷/ پ)
هُزُوا (لقمان/ ۶)	بوخندسته (۷۶/ ر)	مسخریه (۱۵۵/ ر)
عُرْوَةَ (لقمان/ ۲۲)	دماستن کاه (۷۸/ ر)	حبل (۱۵۷/ ر)
الْفِرَافِرُ (احزاب/ ۱۶)	وریتن (۸۵/ ر)	وَرِيختن (۱۶۶/ ر)
جَدَادٍ (احزاب/ ۱۹)	تیج تیج (۸۸/ ر)	فصیح (۱۶۶/ پ)
عَفْوَرًا (احزاب/ ۲۴)	امرزیار (۸۶/ پ)	او مرزا (۱۶۷/ پ)
مُنِيرًا (احزاب/ ۴۶)	سوزن (۸۹/ پ)	روشن (۱۷۱/ ر)
بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ (صافات/ ۵۰)	اشونی استی و استی (۱۰۴/ ر)	کس کسا (۲۰۰/ ر)
طَاغِينَ (صافات/ ۳۰)	طرنبارون (۱۰۴/ ر)	مختارین طغیان (۲۰۰/ ر)

۴. ترجمه تعدادی از آیات قرآن کریم در بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم به همراه برگردان آنها در دو اثر قرآنی دیگر^۱

ثُمَّ قَبَضْنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (فرقان/ ۴۶)

بخشی از ترجمه دیلمی: بس اما او را و کیریم ای الی ملکنا واکتنی خوارخوار (۳۶/ر).
ترجمه تفسیر طبری: پس اندر کشیدیم آن را سوی ما اندر کشیدنی آسان (۱۳۳۹: ۵/۱۱۴۳).
ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: سپس آن را اندک اندک به سوی خود بازمی‌گیریم (۱۳۸۶: ۳۶۴)

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (شعراء/ ۸۳)

بخشی از ترجمه دیلمی: ای می خیاوند مرا بده تموم علم و نبوة مرا دراسن بشاهسته بنده‌اوان (۴۱/ر).

ترجمه تفسیر طبری: خداوند من ببخش مرا حکمت و اندر رسان مرا بنیکان (همان: ۵/۱۱۶۶).
ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: پروردگارا به من حکمت ببخش و مرا به شایستگان ببیوند (همان: ۳۷۰).

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (شعراء/ ۱۸۱)

بخشی از ترجمه دیلمی: بتموم کنین پماستن شما مبالین از جمله نقصون واکناون (۴۵/پ).
ترجمه تفسیر طبری: تمام کنید پیمانانه و مه باشید از زیان‌کاران (همان: ۱۱۷۳).
ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: پیمانانه را تمام دهید و از کم‌فروشان م باشید (همان: ۳۷۴).

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (قصص/ ۱۷)

بخشی از ترجمه دیلمی: کت موسی ع ای می خیاوند باون نعمتی که تو بکرده ور من نبوم یار نصره کن وناه کارونی (۵۸/ر).

ترجمه تفسیر طبری: گفت: ای خدای من بدانچه منت نهادی بر من هرگز نباشم یاری‌کننده

۱. اغلب آیات ارائه‌شده در این بخش، در تفسیر کتاب‌الله معنی کامل ندارند، یا این که خوانش صحیح آنها برای ما مقدور نشد. به همین سبب، ترجمه آنها از یکی از قدیم‌ترین و یکی از تازه‌ترین آثار قرآنی دیگر نقل شد، تا امکان سنجش برای مخاطب وجود داشته باشد.

کافران را (همان: ۱۲۶۲/۵).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: گفت پروردگارا به‌خاطر لطفی که در حق من کردی هرگز پشتیبان گناهکاران نخواهم شد (همان: ۳۸۷).

وَرَبِّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (قصص/ ۶۹)

بخشی از ترجمه دیلمی: تی خیا یا محمدص دونه اون که واپوشی اشونی دلها ا اون که ها اشکار کنن (۶۴/پ).

ترجمه تفسیر طبری: و خداوند تو داند آنچه پنهان کنند اندر دل‌هاشان و آنچه آشکارا کنند (همان: ۱۲۷۲/۵).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: و پروردگارت آنچه دل‌هایشان پنهان می‌دارد و آنچه آشکار می‌دارند می‌داند (همان: ۳۹۳).

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (قصص/ ۸۸)

بخشی از ترجمه دیلمی: تو ومخون وا خیا را جا دیر خیا را هیچ خیاوند نیه که او سجاوار خوندن بون الا که اون خیاوند که افریار همه خلقونه همه جی فانی بون الا که ذات خیاتعالی حکم ویشه و او یحکم جا واجاین (۳۶/ر).

ترجمه تفسیر طبری: و مه خوان با خدای عزوجل خدای دیگر، که نیست خدای مگر او، و همه چیزی هلاک گردد مگر خدای عزوجل. و او راست حکم و داوری و سوی اوست بازگشتن همه را (همان: ۱۲۷۵/۵).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: و در جنب خداوند خدایی دیگر مخوان؛ خدایی جز او نیست؛ همه چیز فناپذیر است، مگر ذات او، حکم او راست، و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید (همان: ۳۹۶).

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ

يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب/ ۲۱)

بخشی از ترجمه دیلمی: شما را هسته برسول خیاء در اندرز خجیر اون کسا که بون خیا را

اومی داره روح قیامتاً خیاء ذکر بکنن پر (۸۶/ر).

ترجمه تفسیر طبری: به درستی که هست شما را اندر پیغامبر خدای عزّ و جلّ بدو در نیکوای آن را که هست که همی ترسد از خدای و روز رستخیز و یادکرد خدای بسیار (همان: ۱۴۲۵/۵).
ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی: به راستی که برای شما و برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید [و ایمان] دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند، در پیامبر خدا سرمشق نیکویی است (همان: ۴۲۰).

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (احزاب/ ۶۴)

بخشی از ترجمه دیلمی: خیا تعالی بلعنه بکرده کافرونا هابجارده اشونبا وشنده آتش (۹۲/پ).
ترجمه تفسیر طبری: که خدای تعالی نفرین کرد کافران را و بساخت ایشانرا آتشی (همان: ۱۴۳۳/۵).

ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی: بی‌گمان خداوند کافران را لعنت کرده است، و برای آنان آتشی [فروزان] آماده ساخته است (همان: ۴۲۷).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر/ ۱۵)

بخشی از ترجمه دیلمی: ای مردمون شما درویشونین خیا جا خیا تعالی او ای حاجه بسندیه (۹۹/ر).

ترجمه تفسیر طبری: ای مردمان شما درویشانید سوی خدا، و خدای عزّ و جلّ اوست بی‌نیاز و ستوده (همان: ۱۴۸۹/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی: هان ای مردم، شما [نادار و] نیازمند به خداوند هستید، و خداوند است که بی‌نیاز ستوده است (همان: ۴۳۶).

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ (صافات/ ۵).

بخشی از ترجمه دیلمی: وساگونه اسمونهاه زمی اونی که در میون اسمون و زمین هسته خیا خور ور مین کاهههه (۱۰۳/ر).

ترجمه تفسیر طبری: خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه اندر میان آن هر دو است و خدای مشرق‌ها (همان: ۱۵۱۶/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: پروردگار آسمان‌ها و زمین و مابین آنها و پروردگار مشرق‌ها [و

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (صافات/ ۲۶)

بخشی از ترجمه دیلمی: بلک اشون امروج کردن هاداشته‌اون بون (۱۰۴/ر).

ترجمه تفسیر طبری: بل که ایشان امروز گردن نهادگانند (همان: ۱۵۱۸/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: آری ایشان امروز تسلیم پیشه‌اند (همان: ۴۴۷).

فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (صافات/ ۷۳)

بخشی از ترجمه دیلمی: دریش جون بوا سرجوم تارسنش بکرده مردمونی (۱۰۵/پ).

ترجمه تفسیر طبری: بنگر چگونه بود سرانجام بیم کردگان (همان: ۱۵۲۰/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: پس بنگر سرانجام هشدار یافتگان چگونه بوده است (همان: ۴۴۸)

قَدْ صَدَقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (صافات/ ۱۰۵)

بخشی از ترجمه دیلمی: تو براست کردی بوساشبا اما جنین مکافاة کنیم یعنی بخیر خجیرکارونا (۱۰۷/ر).

ترجمه تفسیر طبری: بدرستی که راست کردی خواب، ما چنان پاداش کنیم نیکوکاران را (همان: ۱۵۲۲/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: رؤیایت را به حقیقت باور داشتی، ما بدین‌سان نیکوکاران را جزا می‌دهیم (همان: ۴۵۰).

وَيَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ

لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (زمر/ ۶۱)

بخشی از ترجمه دیلمی: خیا تعالی براهنی اونونا که خیا را ترسن باون جی که اشونی هستیاری بون اشونا هانرس عذاب و وشون غم نخورن (۱۲۳/پ).

ترجمه تفسیر طبری: و برهاند خدای عزوجل آنکس‌ها را که پرهیزند به‌رستگاری ایشان و نه

رسد بدیشان هیچ بدی و رنج و نه ایشان هیچ اندوه دارند (همان: ۱۵۷۷/۶).
ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: و خداوند کسانی را که پرهیزگاری ورزیده‌اند به رستگاری‌شان برهاند، چنان‌که نه عذابی به آنها برسد و نه اندوهگین شوند (همان: ۴۶۵).

اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (زمر/۶۲)

بخشی از ترجمه دیلمی: خیا تعالی افریاره همه جی او و همه جی بسراستا (۱۲۳/پ).
ترجمه تفسیر طبری: و خدای عزّ و جلّ آفریننده همه چیزی است، و اوست بر همه چیزی نگاهبان (همان: ۱۵۷۷/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: خداوند آفریدگار همه چیز است، و او بر هر چیزی نگاهبان است (همان: ۴۶۵).

وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى التَّجَاهِ
وَتَدْعُونِي إِلَى التَّارِ (غافر/۴۱)

بخشی از ترجمه دیلمی: ای مردوم مرا جی که من شما را خونم هارستیاری اشما مرا خونین وا دوجه (۱۳۰/پ).

ترجمه تفسیر طبری: ای گروه چیست مرا که می‌خوانم شما را سوی رستگاری و می‌خوانید مرا سوی آتش؟ (همان: ۱۵۹۳/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: و ای قوم من، مرا چه می‌شود که شما را به رهایی می‌خوانم، حال آنکه شما مرا به آتش دوزخ دعوت می‌کنید (همان: ۴۷۲).

وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ (شورا/۳۵)

بخشی از ترجمه دیلمی: دونه یعنی خیا تعالی اونون که پی‌کار کنن ای فی دیننا اشونا نی هیچ رهش کا (۱۴۶/پ).

ترجمه تفسیر طبری: و بدانند آنکس‌ها که پیکار می‌کنند اندر نشان‌های ما نیست ایشانرا هیچ گزیری (همان: ۱۶۴۲/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: و تا کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که گریزگاهی ندارند (همان: ۴۸۷).

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ
فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (زخرف/ ۱۰)

بخشی از ترجمه دیلمی: اون خیا که بکرده به شماء با زمیا بوستر بکرده شماء با ای فی الارض
راه‌ها دا شما بهر شهری راه دونین (۱۵۱/پ).

ترجمه تفسیر طبری: آنک کرد شما را زمین بسترگاه، و کرد شما را اندران راهی تا مگر شما راه
یابید (همان: ۷/۶-۱۶۵۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی: همان کسی که زمین را آسایشگاه شما ساخت و در آن راه‌هایی
برای شما پدید آورد، باشد که راه یابید (همان: ۴۸۹).

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ (دخان/ ۳)

بخشی از ترجمه دیلمی: اما این قراونا هوفرستایم بشو مبارک و هی لیلۃ القدر که اما هستیم
تارسنش کنون (۱۵۷/ر).

ترجمه تفسیر طبری: که ما فرو فرستادیم آن اندر شبی مبارکه، ما بودیم آگاه‌کنندگان (همان: ۶/
۱۶۶۷).

ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی: که ما آن را در شبی فرخنده فروفرستاده‌ایم، که ما هشداردهنده
بوده‌ایم (همان: ۴۹۶).

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (دخان/ ۹)

بخشی از ترجمه دیلمی: بلک اشون یعنی کفار مگّه بشک درن کاکای کنن (۱۵۷/پ).

ترجمه تفسیر طبری: نه که ایشان اندر گمانند و بازی همی پندارند (همان: ۶/۱۶۶۷).

ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی: آری آنان به شک و شبهه خویش سرگرم‌اند (همان: ۴۹۶).

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (دخان/ ۳۱)

بخشی از ترجمه دیلمی: اما براهنیم بنی اسرایلا ا فرعون عذاب بکمارزومه کن (۱۵۸/پ).

ترجمه تفسیر طبری: از فرعون که او بود برتری از گزاف‌کاران (همان: ۶/۱۶۶۹).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: از [شر] فرعون که او بزرگی طلبی از تجاوزکاران بود (همان: ۴۹۷).

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (دخان/۴۸)

بخشی از ترجمه دیلمی: پس هوریجن جور وی سر ا عذاب کرم پلایشی (۱۵۸/پ).

ترجمه تفسیر طبری: بریزید بر فرق سر او از عذاب آب گرم (همان: ۱۶۷۰/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: سپس بر فراز سرش از عذاب آب گرم فروریزید (همان: ۴۹۸).

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِيَتَجَرَّيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (جاثیه/۱۲)

بخشی از ترجمه دیلمی: خیا تعالی اون خیا که بذلیل کرده شماء با دریاوا دا بروی کشتیر بوی

در ای بامرالله دا شما طلب کنین ارزق خیا تعالی دابون که شما شکر بوجارین (۱۶۶/ر).

ترجمه تفسیر طبری: خدای تعالی آنک راه کرد شما را اندر دریا تا می‌رود کشتی اندران بفرمان

او، تا بجوئید از فضل او، تا مگر شما شکر کنید (همان: ۱۶۷۴/۶).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: خداوند کسی است که دریا را برای شما رام کرد تا کشتی‌ها در آن

به فرمان او [برای شما] روان شود، تا از فضل او در طلب روزی خود برآیید و باشد که سپاس

بگذارید (همان: ۴۹۹).

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (قمر/۱)

بخشی از ترجمه دیلمی: بنزدیک بوه قیومه و اترکسته مونک (۱۹۱/پ).

ترجمه تفسیر طبری: نزدیک شد رستاخیز و بشکافت ماه (همان: ۱۷۷۶/۷).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: قیامت نزدیک شد و ماه دوپاره شد (همان: ۵۲۸).

وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (الرحمن/۹)

بخشی از ترجمه دیلمی: راست هودارین و رداشتنا براستی شما زیون مکنین بترازوا (۱۹۵/ر).

ترجمه تفسیر طبری: و برپای دارید سُختن بداد و مه کاست کاری کنین اندر ترازو (همان: ۱۷۸۴/۷).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: و وزن را دادگرانه به کار آورید و در ترازو کمی و کاستی می‌آوردید

(همان: ۵۳۱).

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (صف / ۱۰)

بخشی از ترجمه دیلمی: ای بخیا ایمون باورده مردمون من شما را راه بنمام و استواری شما را براهنه ا عذاب دردن (۲۱۸/ر).

ترجمه تفسیر طبری: ای آنکس‌ها که بگرویدید راه نمایم شما را بر بازرگانی که رهاند شما را از عذابی دردناک (همان: ۱۶۸۰/۷).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: ای مؤمنان شما را به دادوستدی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می‌رهاند؟ (همان: ۵۵۲).

وَيْلٌ يُؤْمِنُ لِلْمُكذِبِينَ (مرسلات/ ۲۸)

بخشی از ترجمه دیلمی: وی باش اون روج بدروکون (۲۵۰/ر).

ترجمه تفسیر طبری: وای آن روز مر دروغ زنان را! (همان: ۱۹۷۳/۷).

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی: در چنین روز وای بر منکران (همان: ۵۸۱).

۵. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، ترجمه‌ای کهن و ناقص‌الطرفین از قرآن کریم معرفی شد و عنوان بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم برای آن پیشنهاد گردید. این متن، ترجمه حدود نیمی از قرآن کریم را شامل می‌شود. در آن به نام مترجم/ کاتب و زمان و مکان ترجمه اشاره نشده است، اما از یک طرف، همسانی فراوان آن با گویش‌های شرق گیلان و غرب مازندران و از سوی دیگر، شباهت زبانی آشکار آن با تفسیر زیدی موسوم به کتاب‌الله نشان می‌دهد که این ترجمه نیز در حوالی شرق گیلان و غرب مازندران صورت پذیرفته است. این ترجمه و بخش ترجمه تفسیر کتاب‌الله، با وجود شباهت‌های آشکار، با یکدیگر تفاوت‌های چشمگیری دارند. این تفاوت‌ها می‌تواند علاوه بر سبک شخصی مترجم‌ها، بیانگر یکی نبودن زمان تحریر دو متن، یکی نبودن محل دقیق نشو و نمای مترجمان، یا تلفیقی از هر دو مورد باشد. افزون بر این، خصوصیات زبانی مشترک بخشی از ترجمه دیلمی قرآن کریم با متون سبک خراسانی و گویش‌های گیلکی، نسبت به تفسیر کتاب‌الله، بیشتر به چشم می‌آید.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۰، تاریخ زبان فارسی، تهران.
- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۶۱.
- پاینده، محمود، ۱۳۵۲، مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم، تهران.
- پیرنیا، حسن و همکاران، ۱۳۸۵، تاریخ ایران، تهران.
- ترجمه تفسیر طبری، به اهتمام حبیب یغمایی، ۷ ج، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۹.
- تفسیر کتاب‌الله، ابوالفضل بن شهردویر دیلمی، با مقدمه محمد عمادی حائری، ۲ ج، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ قم، کتابخانه تخصصی تفسیر و علوم قرآنی، ۱۳۸۸.
- تفسیر سوره‌آبادی، ابوبکر عتیق، ۵ ج، به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۷۱.
- حاجی سیدآقایی، اکرم‌السادات، ۱۳۸۹، «لزوم بازنگری در تصحیح قصص الانبیای نیشابوری»، آینه میراث، س ۸، ضمیمه ش ۲۱، تهران.
- حسن دوست، محمد، ۱۳۸۹، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، ۲ ج، تهران.
- _____، ۱۳۹۳، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ۵ ج، تهران.
- رجائی بخارایی، احمدعلی، ۱۳۶۳، فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی شماره ۴ با ترجمه فارسی کهن، با مقدمه عزیزالله جوینی، تهران.
- شکری، گیتی، ۱۳۸۵، گویش رامسری، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۹۱، «تحقیق در کتاب المصادر ابوبکر بستی»، آینه میراث، س ۱۰، ضمیمه ش ۲۳، تهران.
- صادقی، محسن، ۱۳۹۳، «بررسی زبانی بیتی از شاهنامه فردوسی، سپردار و جوشنوران صددهزار/شمرده به لشکرگه آمد سوار»، ادب و زبان دانشگاه باهنر کرمان، س ۱۷، ش ۳۶، ص ۲۵۷-۲۶۸.
- _____، ۱۳۹۵، «پاچه ریخته، ترکیبی ناشناخته در پند پیران»، جستارهای نوین ادبی، س ۴۹، ش ۱۹۵، مشهد، ص ۱۳۷-۱۴۶.
- غدیری، جلیل، ۱۳۸۶، فرهنگ گویش محلی رامسری «دو سویه»، تهران.
- قرآن کریم، ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۶.
- کیا، صادق، ۱۳۹۰، واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی، تهران.
- محمدی، میثم، ۱۳۹۲، «برخی بررسی‌ها درباره تفسیر دیلمی»، نامه بهارستان، دوره جدید، ش ۲، ص ۲۳۴-۲۵۲.
- وحدتی، ناصر، ۱۳۹۲، زندگی و موسیقی: البرز خاستگاه موسیقی گیلان، تهران.
- هزار حکایت صوفیان، مؤلف ناشناخته، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر حامد خاتمی‌پور، ۲ ج، تهران، ۱۳۸۹.

تصویر شماره ۲: انجام دست‌نویس



بررسی ساخت فعل ماضی در گویش سه‌قلعه و مقایسه آن با فارسی میانه*

عباس ریاحی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه علامه طباطبائی)

چکیده: گویش سه‌قلعه تنها در یک شهر در استان خراسان جنوبی به نام سه‌قلعه که بخشی از شهرستان سرایان است رواج دارد. از گذشته این گویش سند قابل اتکا و متقنی در دست نیست و گویش کنونی نیز تا اندازه زیادی بر اثر عوامل گوناگون رو به خاموشی گذارده است. این گویش که در گفتار گویشوران آن با لفظ سه‌قلعه یاد می‌شود ویژگی‌های خاصی دارد که در آن منطقه منحصر به فرد بوده و با هیچ گویش دیگری همسان نیست. در پژوهش پیش رو ساختار فعل‌های زمان گذشته توصیف و تجزیه و تحلیل شده است. همچنین وجوه اشتراک و افتراق این گویش با فعل‌های گذشته فارسی میانه بررسی شده است. ساختار فعل ماضی در گویش سه‌قلعه ویژگی‌هایی را نشان می‌دهد که می‌تواند گواه بر وجود ساخت کنایی در گذشته این گویش باشد.

کلیدواژه‌ها: گویش سه‌قلعه، فارسی میانه، فعل ماضی، ساخت کنایی، ضمیر، واژه‌بست

۱. مقدمه

زبان‌ها و گویش‌های گوناگون گنجینه‌های گران‌سنگی هستند که نه تنها از دید دانش زبان‌شناسی بسیار ارزنده و مملو از اطلاعات ارزنده و مفیدند بلکه از منظر مردم‌شناختی، جامعه‌شناختی و مطالعات فرهنگی و تاریخی نیز ارزش بسیار دارند، چراکه هر زبان مجموعه‌ای از عناصری است که مختصات فرهنگی و جامعه‌شناختی یک قوم را به بهترین وجه در خود جای داده است.

استان خراسان جنوبی منطقه‌ای است که در آن لهجه‌ها، گویش‌ها و زبان‌های گوناگونی وجود دارد. تفاوت‌های ساختاری و آوایی بسیار زیاد از جمله ویژگی‌های گویش‌های رایج در این استان است. شهرستان‌های این استان شامل بیرجند، قانات، فردوس، طبس، سراپان، سربیشه، بشرویه، خوسف، درمیان، نهندان و زیرکوه همگی دارای گویش‌های خاص خود هستند که به نام شهر یا روستای محل کاربرد نامیده می‌شوند. همچنین، در این استان دیگر زبان‌های ایرانی مانند بلوچی و غیرایرانی مانند عربی رواج دارند.

شهرستان سراپان در شمال غربی استان خراسان جنوبی واقع شده است. این شهرستان از شمال و شمال شرق به بخش کاخک شهرستان گناباد (متعلق به استان خراسان رضوی) و بخش نیمبلوک شهرستان قانات، از شرق به بخش سده شهرستان قانات، از جنوب به شهرستان خوسف و از جنوب غربی به بخش دیهوک شهرستان طبس و از شمال غرب به شهرستان فردوس محدود می‌شود. سراپان در ۱۶۰ کیلومتری مرکز استان (شهرستان بیرجند) در دشتی هموار در حاشیه کویر در دامنه جنوب غربی رشته کوه زابری معروف به شتران قرار دارد. این شهرستان در ۵۸ درجه و ۳۱ دقیقه طول شرقی و در ۳۳ درجه و ۵۱ دقیقه عرض شمالی قرار دارد و ارتفاع متوسط آن از سطح دریا ۱۴۸۴ متر است. شهرستان سراپان دارای سه مرکز شهری شامل سراپان، سه قلعه و آیسک، دارای ۴ دهستان (آیسک، سه قلعه، دوکوهه و مصعبی)، دو بخش سه قلعه و آیسک و همچنین دارای ۷۱ روستای دارای سکنه و ۴۴۶ پارچه آبادی است که دارای ۱۵ دهیاری فعال است. این شهرستان وسعتی نزدیک به ۹۳۳۴ کیلومتر مربع دارد. شهر سه قلعه که از لحاظ تقسیمات کشوری بخشی از شهرستان سراپان

است که در ۱۴ کیلومتری جنوب غرب سرایان قرار گرفته است. سه قلعه در حاشیه کویر واقع شده و ۴۴۳۶ نفر جمعیت دارد.^۱ نام آن به دلیل وجود سه قلعه اصلی در این منطقه در روزگاران گذشته بر روی آن گذاشته شده است.

در میان آبادی‌های خراسان جنوبی تنها در سه قلعه به این گویش خاص تکلم می‌کنند. سه قلعه به علت ویژگی‌های خاص خود به ویژه در زمینه مطابقه و نظام فعلی یک جزیره زبانی است، چنان‌که هیچ‌یک از گویش‌های شهرها و روستاهای دور و نزدیک به آن در حال حاضر چنین ویژگی‌هایی ندارد. گویش سه قلعه نیز مانند هر گویش و زبان دیگری از گزند و تازش فناوری‌های نوین، تأثیر زبان معیار، مهاجرت و سایر عوامل زیان‌بخش در امان نمانده و شمار گویشوران خود را به ویژه در میان جوانان از دست داده و به تندی به زبان معیار نزدیک می‌شود.

درباره گویش سه قلعه تا آنجایی که این پژوهشگر آگاهی دارد تاکنون کاری انجام نشده است و پژوهش حاضر - که امیدوار است بخشی از یک پژوهش بزرگ‌تر باشد - نخستین گام در این زمینه است. کارهایی هرچند اندک ولی ارزشمند پیرامون گویش‌های دیگر در استان خراسان جنوبی پیش از این به چاپ رسیده است که از آن جمله می‌توان به کتابی در مورد گویش بیرجند تألیف رضایی (۱۳۷۷) و گویش قاین از زمردیان (۱۳۶۸) اشاره کرد. به هر روی جای کارهای پژوهشی بر روی دیگر گویش‌ها و زبان‌های استان همچنان خالی است.

در این پژوهش تلاش بر این است تا با استفاده از آثار موجود و نظریات زبان‌شناسان برخی ویژگی‌های نظام فعل در گویش سه قلعه بررسی شود. این بررسی‌ها که تاکنون نادیده گرفته شده می‌تواند دریچه‌ای به سوی بررسی دقیق‌تر رده‌شناسانه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی بگشاید و به ویژه نگاهی دقیق‌تر به گذار از ساخت کُنایی فارسی میانه به فارسی نو و گویش‌های آن بیندازد. در این پژوهش عزم بر آن است تا برای نخستین بار نگاهی دقیق‌تر به ساختار گویش سه قلعه انداخته شود و ویژگی‌های آن زیر ذره‌بین زبان‌شناسانه قرار گیرد.

۲. فعل ماضی در گویش سه‌قلعه

فعل ماضی در گویش سه‌قلعه انواع گوناگون دارد و شمار آن از انواع معادلش در فارسی رسمی بیشتر است. در ساخت انواع فعل ماضی، نقش اصلی بر عهده ماده ماضی و ضمیرهایی است که به صورت واژه‌بست به کار می‌روند. شخص و شمار فعل - برخلاف مضارع - با استفاده از شناسه یا اجزایی بر روی فعل بازنمایی نمی‌شود بلکه این نقش را ضمائر شش‌گانه یادشده بازی می‌کنند و در این زمینه میان فعل لازم و متعدی جدایی نیست و صرف هردو مانند هم است. این ضمیرهای واژه‌بستی در جدول ۱ آمده است.

جدول ۱. ضمیرهای واژه‌بستی گویش سه‌قلعه

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ej	et	om	مفرد
ʃæ	tæ	mæ	جمع

۱.۲. ماضی ساده

فعل ماضی ساده به وسیله ضمیرهای شش‌گانه و در برخی فعل‌ها با افزودن -be یا -bo به بن ماضی و در برخی دیگر بدون افزودن این پیشوند ساخته می‌شود. تصریف فعل لازم رفتن در مثال ۱ آمده است.

مثال ۱:

om=bera vær sorɑ.	به خانه رفتم.
et=bera vær sorɑ.	به خانه رفتی.
ej=bera vær sorɑ.	به خانه رفت.
mæ=bera vær sorɑ.	به خانه رفتیم.
tæ=bera vær sorɑ.	به خانه رفتید.
ʃæ=bera vær sorɑ.	به خانه رفتند.

تصریف فعل بالا در جدول ۲ آمده است.

جدول ۲. تصریف ماضی ساده فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef=bera	et=bera	om=bera	مفرد
ʃæ=bera	tæ=bera	mæ=bera	جمع

نمونه صرف گذشته ساده برای فعل متعدی دیدن در جدول ۳ آمده است.

جدول ۳. تصریف ماضی ساده فعل دیدن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef=di	et=di	om=di	مفرد
ʃæ=di	tæ=di	mæ=di	جمع

در فعل‌های مرکب ضمیرهای واژه‌بستی به اضافه بن گذشته این فعل‌ها ساختمان فعل را تشکیل می‌دهد. تصریف فعل ایستادن در جدول ۴ ارائه شده است.

جدول ۴. تصریف ماضی ساده فعل ایستادن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef=vær-pa fo	et=vær-pa fo	om=vær-pa fo	مفرد
ʃæ=vær-pa fo	tæ=vær-pa fo	mæ=vær-pa fo	جمع

تصریف فعل کردن در جدول ۵ آمده است.

جدول ۵. تصریف ماضی ساده فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef=ce	et=ce	om=ce	مفرد
ʃæ=ce	tæ=ce	mæ=ce	جمع

۲.۲. نفی ماضی ساده

در ساخت فعل نفی گذشته ساده تنها تکواژ -næ- به آغاز بن ماضی می‌چسبد.

مثال ۲:

om=be-næ-r-a vær sora.	به خانه نرفتم.
et=be-næ-r-a vær sora.	به خانه نرفتی.
ef=be-næ-r-a vær sora.	به خانه نرفت.
mæ=be-næ-r-a vær sora.	به خانه نرفتیم.
tæ=be-næ-r-a vær sora.	به خانه نرفتید.
ʃæ=be-næ-r-a vær sora.	به خانه نرفتند.

تصریف فعل مذکور در جدول ۶ آمده است.

جدول ۶. تصریف ماضی ساده منفی فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef=be-næ-r-a	et=be-næ-r-a	om=be-næ-r-a	مفرد
ʃæ=be-næ-r-a	tæ=be-næ-r-a	mæ=be-næ-r-a	جمع

نمونه صرف گذشته ساده از صورت نفی فعل متعدی دیدن در جدول ۷ آمده است.

جدول ۷. تصریف ماضی ساده منفی فعل دیدن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef=næ-di	et=næ-di	om=næ-di	مفرد
ʃæ=næ-di	tæ=næ-di	mæ=næ-di	جمع

نمونه صرف گذشته ساده یک فعل مرکب با پیشوند نفی ساز در جدول ۸ آورده شده است.

جدول ۸. تصریف ماضی ساده منفی فعل ایستادن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef = værpα næ-ʃo	et = værpα næ-ʃo	om = værpα næ-ʃo	مفرد
ʃæ = værpα næ-ʃo	tæ = værpα næ-ʃo	mæ = værpα næ-ʃo	جمع

نمونه صرف گذشته ساده از صورت نفی فعل کردن در جدول ۹ آمده است.

جدول ۹. تصریف ماضی ساده منفی فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ɛʃ = næ-ce	et = næ-ce	om = næ-ce	مفرد
ʃæ = næ-ce	tæ = næ-ce	mæ = næ-ce	جمع

۳.۲. ماضی استمراری

فعل ماضی استمراری به کمک ضمیرهای شش گانه و افزودن پیشوند mæ- به بن ماضی ساخته می‌شود. در صرف بین فعل لازم و متعدی تفاوت نیست. نمونه از فعل رفتن در مثال ۳ آمده است.

مثال ۳:

om = mæ-ra vær sorɑ.	به خانه می‌رفتم.
et = mæ-ra vær sorɑ.	به خانه می‌رفتی.
ɛʃ = mæ-ra vær sorɑ.	به خانه می‌رفت.
mæ = mæ-ra vær sorɑ.	به خانه می‌رفتیم.
tæ = mæ-ra vær sorɑ.	به خانه می‌رفتید.
ʃæ = mæ-ra vær sorɑ.	به خانه می‌رفتند.

تصریف فعل مثال ۳ در جدول ۱۰ آمده است.

جدول ۱۰. تصریف ماضی استمراری از فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ɛʃ = mæ-ra	et = mæ-ra	om = mæ-ra	مفرد
ʃæ = mæ-ra	tæ = mæ-ra	mæ = mæ-ra	جمع

تصریف گذشته استمراری فعل کردن در جدول ۱۱ آمده است.

جدول ۱۱. تصریف ماضی استمراری از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef = mæ-ce	et = mæ-ce	om = mæ-ce	مفرد
ʃæ = mæ-ce	tæ = mæ-ce	mæ = mæ-ce	جمع

در فعل‌های مرکب تکواژ -mæ به آغاز سازه فعلی می‌چسبد و سازه غیرفعلی تغییری نمی‌کند. تصریف فعل غذا خوردن در مثال ۴ آمده است.

مثال ۴:

diruz = om Gæzɑ mæ-xɑ.	دیروز غذا می‌خوردم.
diruz = et Gæzɑ mæ-xɑ.	دیروز غذا می‌خوردی.
diruz = ef Gæzɑ mæ-xɑ.	دیروز غذا می‌خورد.
diruz = mæ Gæzɑ mæ-xɑ.	دیروز غذا می‌خوردیم.
diruz = tæ Gæzɑ mæ-xɑ.	دیروز غذا می‌خوردید.
diruz = ʃæ Gæzɑ mæ-xɑ.	دیروز غذا می‌خوردند.

تصریف فعل مذکور در جدول ۱۲ آمده است.

جدول ۱۲. تصریف ماضی استمراری از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef Gæzɑ mæ-xɑ	et Gæzɑ mæ-xɑ	om Gæzɑ mæ-xɑ	مفرد
ʃæ Gæzɑ mæ-xɑ	tæ Gæzɑ mæ-xɑ	mæ Gæzɑ mæ-xɑ	جمع

می‌توان در چنین فعل‌هایی جای ضمیر عامل را عوض کرد و آن را به سازه غیرفعلی افزود. چنین کاربردی به‌ویژه در سه صیغه جمع، روایی کمتری دارد. تصریف فعل غذا خوردن در مثال ۵ ارائه شده است.

مثال ۵:

diruz Gæzɑ = m mæ-xɑ.	دیروز غذا می‌خوردم.
diruz Gæzɑ = t mæ-xɑ.	دیروز غذا می‌خوردی.

diruz Gæzα = ʃ mæ-xα. دیروز غذا می خورد.
 diruz Gæzα = mæ mæ-xα. دیروز غذا می خوردیم.
 diruz Gæzα = tæ mæ-xα. دیروز غذا می خوردید.
 diruz Gæzα = ʃæ mæ-xα. دیروز غذا می خوردند.

تصریف فعل مذکور در جدول ۱۳ آمده است.

جدول ۱۳. تصریف ماضی استمراری از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
Gæzα = ʃ mæ-xα	Gæzα = t mæ-xα	Gæzα = m mæ-xα	مفرد
Gæzα = ʃæ mæ-xα	Gæzα = tæ mæ-xα	Gæzα = mæ mæ-xα	جمع

۴.۲. نفی ماضی استمراری

برای ساخت فعل نفی ماضی استمراری تکواژ -næ به آغاز صورت مثبت آن افزوده می شود. مثال ۶ صرف نمونه ای از فعل رفتن را به دست داده است.
 مثال ۶:

om = be-næ-me-ra vær mædresæ. به مدرسه نمی رفتم.
 et = be-næ-me-ra vær mædresæ. به مدرسه نمی رفتی.
 eʃ = be-næ-me-ra vær mædresæ. به مدرسه نمی رفت.
 mæ = be-næ-me-ra vær mædresæ. به مدرسه نمی رفتیم.
 tæ = be-næ-me-ra vær mædresæ. به مدرسه نمی رفتید.
 ʃæ = be-næ-me-ra vær mædresæ. به مدرسه نمی رفتند.

تصریف فعل مذکور در جدول ۱۴ آمده است.

جدول ۱۴. تصریف ماضی استمراری منفی از فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = be-næ-me-ra	et = be-næ-me-ra	om = be-næ-me-ra	مفرد
ʃæ = be-næ-me-ra	tæ = be-næ-me-ra	mæ = be-næ-me-ra	جمع

تصریف فعل کردن در جدول ۱۵ آمده است.

جدول ۱۵. تصریف ماضی نفی استمراری از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = (be)-næ-me-ce	et = (be)-næ-me-ce	om = (be)-næ-me-ce	مفرد
ʃæ = (be)-næ-me-ce	tæ = (be)-næ-me-ce	mæ = (be)-næ-me-ce	جمع

در فعل‌های مرکب تکواژ یادشده به آغاز سازه فعلی افزوده می‌شود و فعل نفی ماضی استمراری می‌سازد. نمونه‌ای از صرف فعل غذا خوردن در جدول ۱۶ آمده است.

جدول ۱۶. تصریف ماضی استمراری منفی از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = Gæzɑ næ-mæ-xɑ	et = Gæzɑ næ-mæ-xɑ	om = Gæzɑ næ-mæ-xɑ	مفرد
ʃæ = Gæzɑ næ-mæ-xɑ	tæ = Gæzɑ næ-mæ-xɑ	mæ = Gæzɑ næ-mæ-xɑ	جمع

۵.۲. ماضی نقلی

برای ساخت ماضی نقلی از ضمیرهای واژه‌بستی و صفت فعلی گذشته استفاده می‌شود. برای ساخت صفت فعلی گذشته به ماده گذشته فعل پسوند æ- افزوده می‌شود. نکته در اینجا است که ماده ماضی که برای ساخت صفت فعلی استفاده می‌شود با ماده ماضی که در صرف فعل به کار می‌رود یکی نیست و با هم تفاوت‌های آوایی دارند. ماده گذشته امروزی صورتی است که نسبت به گونه کهن خود سایش آوایی چشم‌گیری داشته ولی برای ساخت صفت فعلی گونه کهن‌تر دوباره پدیدار شده و پسوند یادشده به آن افزوده شده است. برای نمونه بن گذشته برای فعل رفتن ra و در مواردی بسیار اندک raf است، ولی صفت فعلی گذشته آن به صورت ræftæ است. همچنین از دید ظاهری تلفظ این صفت فعلی در بسیاری موارد با مصدر یکی است ولی جدایی معنایی و کاربردی آن دو آشکار است. در مثال ۷ تصریف فعل رفتن آمده است.

مثال ۷:

om = be-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد رفته‌ام.
et = be-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد رفته‌ای.
eʃ = be-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد رفته است.
mæ = be-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد رفته‌ایم.
tæ = be-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد رفته‌اید.
ʃæ = be-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد رفته‌اند.

تصریف فعل مذکور در جدول ۱۷ آمده است.

جدول ۱۷. تصریف ماضی نقلی از فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = be-ræft-æ	et = be-ræft-æ	om = be-ræft-æ	مفرد
ʃæ = be-ræft-æ	tæ = be-ræft-æ	mæ = be-ræft-æ	جمع

تصریف فعل کردن در جدول ۱۸ آمده است.

جدول ۱۸. تصریف ماضی نقلی از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = cerd-æ	et = cerd-æ	om = cerd-æ	مفرد
ʃæ = cerd-æ	tæ = cerd-æ	mæ = cerd-æ	جمع

نمونه‌ای از صرف فعل مرکب غذا خوردن در جدول ۱۹ ارائه شده است.

جدول ۱۹. تصریف ماضی نقلی از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = Gæzɑ xord-æ	et = Gæzɑ xord-æ	om = Gæzɑ xord-æ	مفرد
ʃæ = Gæzɑ xord-æ	tæ = Gæzɑ xord-æ	mæ = Gæzɑ xord-æ	جمع

۶.۲. نفی ماضی نقلی

برای ساخت فعل نفی ماضی نقلی پیشوند $næ$ به صفت فعلی گذشته در صرف گونه مثبت آن افزوده می‌شود. در این گونه جدایی بین فعل ساده و مرکب دیده نمی‌شود. در سه جدول زیر صرف دو فعل ساده رفتن (جدول ۲۰) و کردن (جدول ۲۱) و فعل مرکب غذا خوردن (جدول ۲۲) آمده است.

جدول ۲۰. تصریف ماضی نقلی منفی از فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
$eʃ = be-næ-ræft-æ$	$et = be-næ-ræft-æ$	$om = be-næ-ræft-æ$	مفرد
$ʃæ = be-næ-ræft-æ$	$tæ = be-næ-ræft-æ$	$mæ = be-næ-ræft-æ$	جمع

جدول ۲۱. تصریف ماضی نقلی منفی از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
$eʃ = næ-cerd-æ$	$et = næ-cerd-æ$	$om = næ-cerd-æ$	مفرد
$ʃæ = næ-cerd-æ$	$tæ = næ-cerd-æ$	$mæ = næ-cerd-æ$	جمع

جدول ۲۲. تصریف ماضی نقلی منفی از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
$eʃ = Gæzɑ næ-xord-æ$	$et = Gæzɑ næ-xord-æ$	$om = Gæzɑ næ-xord-æ$	مفرد
$ʃæ = Gæzɑ næxordæ$	$tæ = Gæzɑ næ-xord-æ$	$mæ = Gæzɑ næ-xord-æ$	جمع

۷.۲. ماضی نقلی استمراری

این فعل با افزودن تکواژ $mæ$ به صفت فعلی گذشته در صیغه‌های ماضی نقلی ساخته می‌شود (می‌توان کاربرد آن را تا اندازه‌ای با ساخت‌های ماضی در فارسی یکسان دانست که با فعل داشتن ساخته می‌شوند و به نام ساخت‌های مستمر خوانده می‌شوند) و بیشتر برای

بازنمایی هم‌زمانی کاری با رویدادی دیگر در گذشته به‌کار می‌رود و اگر رویداد دوم در جمله گفته نشود از بافت دریافت می‌شود یا بیان انجام کاری در زمانی ویژه در گذشته که اکنون مد نظر گوینده و شنونده است. صرف فعل رفتن در مثال ۸ داده شده است.
 مثال ۸:

om = mæ-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد می‌رفته‌ام.
et = mæ-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد می‌رفته‌ای.
eʃ = mæ-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد می‌رفته است.
mæ = mæ-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد می‌رفته‌ایم.
tæ = mæ-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد می‌رفته‌اید.
ʃæ = mæ-ræft-æ vær mæʃæd.	به مشهد می‌رفته‌اند.

تصریف فعل مثال ۸ در جدول ۲۳ آمده است.

جدول ۲۳. تصریف ماضی نقلی استمراری از فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = mæ-ræft-æ	et = mæ-ræft-æ	om = mæ-ræft-æ	مفرد
ʃæ = mæ-ræft-æ	tæ = mæ-ræft-æ	mæ = mæ-ræft-æ	جمع

تصریف فعل کردن در جدول ۲۴ آمده است.

جدول ۲۴. تصریف ماضی نقلی استمراری از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = mæ-cerd-æ	et = mæ-cerd-æ	om = mæ-cerd-æ	مفرد
ʃæ = mæ-cerd-æ	tæ = mæ-cerd-æ	mæ = mæ-cerd-æ	جمع

نمونه‌ای از صرف فعل مرگب غذا خوردن در جدول ۲۵ ارائه می‌شود.

جدول ۲۵. تصریف ماضی نقلی استمراری از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ=Gæza mæ-xord-æ	et=Gæza mæ-xord-æ	om=Gæza mæ-xord-æ	مفرد
ʃæ=Gæza mæ-xordæ	tæ=Gæza mæ-xord-æ	mæ=Gæza mæ-xord-æ	جمع

۸.۲. نفی ماضی نقلی استمراری

برای ساخت فعل نفی در صیغه‌های فعل مثبت به آغاز بخش فعلی تکواژ -næ افزوده می‌شود. در سه جدول زیر صرف فعل‌های ساده رفتن (جدول ۲۶) و کردن (جدول ۲۷) و فعل مرگب غذا خوردن (جدول ۲۸) آمده است.

جدول ۲۶. تصریف ماضی نقلی استمراری منفی از فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ=be-næ-mæ-ræft-æ	et=be-næ-mæ-ræft-æ	om=be-næ-mæ-ræft-æ	مفرد
ʃæ=be-næ-mæ-ræft-æ	tæ=be-næ-mæ-ræft-æ	mæ=be-næ-mæ-ræft-æ	جمع

جدول ۲۷. تصریف ماضی نقلی استمراری منفی از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ=næ-mæ-cerd-æ	et=næ-mæ-cerd-æ	om=næ-mæ-cerd-æ	مفرد
ʃæ=næ-mæ-cerd-æ	tæ=næ-mæ-cerd-æ	mæ=næ-mæ-cerd-æ	جمع

جدول ۲۸. تصریف ماضی نقلی استمراری منفی از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ=Gæza be-næ-mæ-xord-æ	et=Gæza be-næ-mæ-xord-æ	om=Gæza be-næ-mæ-xord-æ	مفرد
ʃæ=Gæza benæmæxordæ	tæ=Gæza be-næ-mæ-xord-æ	mæ=Gæza be-næ-mæ-xord-æ	جمع

۹.۲. ماضی بعید

ساختمان ماضی بعید در گویش سه‌قلعه دارای سه بخش است. عامل یا همان ضمیر واژه‌بستی، صفت فعلی گذشته و صیغه سوم شخص مفرد از فعل «بودن» (bo) در جدول‌های ۲۹، ۳۰ و ۳۱ به ترتیب صرف فعل‌های ساده رفتن و کردن و فعل مرکب غذا خوردن ارائه شده است.

جدول ۲۹. تصریف ماضی بعید از فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef = be-ræft-æ bo	et = be-ræft-æ bo	om = be-ræft-æ bo	مفرد
ʃæ = be-ræft-æ bo	tæ = be-ræft-æ bo	mæ = be-ræft-æ bo	جمع

جدول ۳۰. تصریف ماضی بعید از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef = cerd-æ bo	et = cerd-æ bo	om = cerd-æ bo	مفرد
ʃæ = cerd-æ bo	tæ = cerd-æ bo	mæ = cerd-æ bo	جمع

جدول ۳۱. تصریف ماضی بعید از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ef = gæzɑ xord-æ bo	et = gæzɑ xord-æ bo	om = gæzɑ xord-æ bo	مفرد
ʃæ = gæzɑ xordæ bo	tæ = gæzɑ xord-æ bo	mæ = gæzɑ xord-æ bo	جمع

۱۰.۲. نفی ماضی بعید

برای ساخت فعل نفی ماضی بعید به آغاز صفت فعلی گذشته تکواژ منفی ساز -næ افزوده می‌شود. صرف سه فعل رفتن و کردن و غذا خوردن در جدول‌های ۳۲، ۳۳ و ۳۴ به ترتیب داده شده است.

جدول ۳۲. تصریف ماضی بعید منفی از فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = be-næ-ræft-æ bo	et = be-næ-ræft-æ bo	om = be-næ-ræft-æ bo	مفرد
ʃæ = be-næ-ræft-æ bo	tæ = be-næ-ræft-æ bo	mæ = be-næ-ræft-æ bo	جمع

جدول ۳۳. تصریف ماضی بعید منفی از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = næ-cerd-æ bo	et = næ-cerd-æ bo	om = næ-cerd-æ bo	مفرد
ʃæ = næ-cerd-æ bo	tæ = næ-cerd-æ bo	mæ = næ-cerd-æ bo	جمع

جدول ۳۴. تصریف ماضی بعید منفی از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
eʃ = Gæza næ-xord-æ bo	et = Gæza næ-xord-æ bo	om = Gæza næ-xord-æ bo	مفرد
ʃæ = Gæza næ-xord-æ bo	tæ = Gæza næ-xord-æ bo	mæ = Gæza næ-xord-æ bo	جمع

۱۱.۲. ماضی التزامی

فعل ماضی التزامی از قواعد صرف فعل ماضی پیروی نمی‌کند و صرف آن مانند هیچ‌یک از دیگر گونه‌های ماضی نیست. در این گونه، از صفت فعلی گذشته در کنار ماده باش- و شناسه‌های خاص آن استفاده می‌شود. می‌توان گفت صفت فعلی گذشته به اضافه صیغه‌های مضارع التزامی از ماده باش- با اندک تغییر در شناسه، ماضی التزامی را می‌سازد و در این صرف جدایی میان فعل ساده و مرگب و لازم و متعدی نیست. در ادامه صرف فعل‌های نشستن (جدول ۳۵) و کردن (جدول ۳۶) و غذا خوردن (جدول ۳۷) آمده است.

جدول ۳۵. تصریف ماضی التزامی از فعل نشستن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ho-nʃæst-æ bæʃ-æ نشسته باشد	ho-nʃæst-æ bæʃ-i نشسته باشی	ho-nʃæst-æ bæʃ-om نشسته باشم	مفرد
ho-nʃæst-æ bæʃ-en نشسته باشند	ho-nʃæst-æ bæʃ-æ نشسته باشید	ho-nʃæst-æ bæʃ-em نشسته باشیم	جمع

جدول ۳۶. تصریف ماضی التزامی از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
cerd-æ bæʃ-æ کرده باشد	cerd-æ bæʃ-i کرده باشی	cerd-æ bæʃ-om کرده باشم	مفرد
cerd-æ bæʃ-en کرده باشند	cerd-æ bæʃ-æ کرده باشید	cerd-æ bæʃ-em کرده باشیم	جمع

جدول ۳۷. تصریف ماضی التزامی از فعل خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
gæzɑ xord-æ bæʃ-æ غذا خورده باشد	gæzɑ xord-æ bæʃ-i غذا خورده باشی	gæzɑ xord-æ bæʃ-om غذا خورده باشم	مفرد
gæzɑ xord-æ bæʃ-en غذا خورده باشند	gæzɑ xord-æ bæʃ-æ غذا خورده باشید	gæzɑ xord-æ bæʃ-em غذا خورده باشیم	جمع

۱۲.۲. نفی ماضی التزامی

گویشوران سه‌قلعه برای ساخت فعل منفی از پیشوند næ- بهره می‌برند. این پیشوند – هم در فعل ساده و هم مرکب – به صفت فعلی گذشته در ساختار مثبت افزوده می‌شود.

نمونه‌های منفی فعل‌های نشستن، کردن و غذا خوردن در جدول‌های ۳۸، ۳۹ و ۴۰ آمده است.

جدول ۳۸. تصریف ماضی التزامی منفی از فعل نشستن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
ho-næ-nfæst-æ bæf-æ نشسته باشد	ho-næ-nfæst-æ bæf-i نشسته باشی	ho-næ-nfæst-æ bæf-om نشسته باشم	مفرد
ho-næ-nfæst-æ bæf-en نشسته باشند	ho-næ-nfæst-æ bæf-æ نشسته باشید	ho-næ-nfæst-æ bæf-em نشسته باشیم	جمع

جدول ۳۹. تصریف ماضی التزامی منفی از فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
næ-cerd-æ bæf-æ نکرده باشد	næ-cerd-æ bæf-i نکرده باشی	næ-cerd-æ bæf-om نکرده باشم	مفرد
næ-cerd-æ bæf-en نکرده باشند	næ-cerd-æ bæf-æ نکرده باشید	næ-cerd-æ bæf-em نکرده باشیم	جمع

جدول ۴۰. تصریف ماضی التزامی منفی از فعل غذا خوردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
gæza næ-xord-æ bæf-æ غذا نخورده باشد	gæza næ-xord-æ bæf-i غذا نخورده باشی	gæza næ-xord-æ bæf-om غذا نخورده باشم	مفرد
gæza næ-xord-æ bæf-en غذا نخورده باشند	gæza næ-xord-æ bæf-æ غذا نخورده باشید	gæza næ-xord-æ bæf-em غذا نخورده باشیم	جمع

چنان‌که از نمونه‌های بالا مشخص است شناسه‌هایی که در ساخت ماضی التزامی به‌کار می‌روند به این شرح‌اند (جدول ۴۱):

جدول ۴۱. شناسه‌های ماضی التزامی

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
-om	-i	-æ	مفرد
-em	-æ	-en	جمع

باید توجه داشت که گونه‌ای دیگر از فعل منفی با همین ساختار در گویش سه‌قلعه هست که در آن تکواژ -næ به صیغه‌های فعل باش- می‌چسبد و در نگاه نخست گونه‌ای از فعل نفی ماضی التزامی - برای فعل‌های ساده - به نظر می‌رسد. ولی این نمونه‌ها جمله‌های اسنادی مضارع التزامی از فعل باش- هستند. صرف فعل نشستن در جدول ۴۲ داده می‌شود تا تفاوت آن با نمونه داده‌شده در جدول ۳۸ سنجیده شود.

جدول ۴۲. تصریف اسنادی ماضی التزامی از ماده فعلی باش-

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ho-nfæst-æ næ-bæf-om	ho-nfæst-æ næ-bæf-i	ho-nfæst-æ næ-bæf-æ	مفرد
نشسته باشم	نشسته باشی	نشسته نباشد	
ho-nfæst-æ næ-bæf-em	ho-nfæst-æ næ-bæf-æ	ho-nfæst-æ næ-bæf-en	جمع
نشسته باشیم	نشسته باشید	نشسته نباشند	

ساختار جدول ۴۲ اگر در جمله‌ای دیده شود یک ساختار اسنادی است که در آن صفت فعلی نقش نحوی صفت اسنادی را دارد و بخشی از فعل نیست و میان آن با جمله‌ای که در آن به جای صفت فعلی یک صفت غیرفعلی به‌کار رفته است تفاوت نیست و می‌توان این صفت فعلی را با هر صفت یا اسم دیگری جایگزین کرد. برای نمونه دو جمله مثال ۹ ارائه می‌شود.

مثال ۹:

ægær ho-nfæst-æ næ-bæf-om.

اگر نشسته نباشم.

ægær naxof næ-bæf-om.

اگر ناخوش نباشم.

۳. فعل در فارسی میانه

در فارسی میانه فعل دارای دو زمان (ماضی و مضارع)، دو شمار و سه شخص است. فعل مضارع دارای انواع اخباری، التزامی، تمنایی و شرطی است که دلالت مفهوم آینده نیز به وسیله یکی از گونه‌های التزامی یا شرطی بازنمایی می‌شود. فعل ماضی در نوشته‌هایی که در دسترس است دارای انواع ساده، نقلی، و بعید است که صرف آنها برای فعل‌های لازم و متعدی متفاوت است. ساخت زبان پهلوی یک ساخت دوپاره^۱ است یعنی دستگاه فعلی آن برای مضارع فاعلی - مفعولی^۲ و برای ماضی کنایی - مطلق^۳ است.

۱.۳. ماضی ساده

برای درک تفاوت بین صرف ماضی فعل‌های لازم و متعدی دو نمونه صرف از فعل لازم رفتن و فعل متعدی دیدن ارائه می‌شود. همچنین صرف ماضی فعل کردن نیز ذکر می‌شود (مثال‌های صرف فعل‌های فارسی میانه همه برگرفته از آموزگار و تفضلی (۱۳۸۲) است). برخی از صورت‌های صرفی را نیز نگارنده در جدول زیر افزوده است.
صرف فعل لازم رفتن:

جدول ۴۳. تصریف ماضی ساده فعل رفتن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
raft	raft h-ē	raft h-ēm	مفرد
raft h-ēnd	raft h-ēd	raft h-ēm	جمع

1. split

2. nominative-accusative

3. ergative-absolutive

صرف فعل متعدی دیدن:

جدول ۴۴. تصریف ماضی ساده فعل دیدن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
awē dīd u = š dīd	tu dīd u = t dīd	man dīd u = m dīd	مفرد
awēšān dīd u = šān dīd	ašmā dīd u = tān dīd	amā dīd u = mān dīd	جمع

صرف فعل متعدی کردن:

جدول ۴۵. تصریف ماضی ساده فعل کردن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
awēkard u = škard	tu kard u = t kard	man kard u = m kard	مفرد
awēšān kard u = šān kard	ašmā kard u = tān kard	amā kard u = mān kard	جمع

چنان‌که دیده می‌شود فعل ماضی متعدی با استفاده از عامل، ضمیری پی‌بستی یا غیرپی‌بستی در حالت غیرصریح، و ماده ماضی بدون هیچ شناسه یا عنصر صرفی دیگری ساخته شده است. اگر مفعول صریح در جمله بیاید صیغه‌هایی از فعل بودن h- به دنبال ماده ماضی صرف می‌شوند که مطابقت آنها با مفعول صریح است و نه با عامل (یا فاعل). در مثال ۱۰ چند نمونه از این ساختار با جمله «او... را دید» با مفعول‌های متفاوت ارائه شده است.

مثال ۱۰:

- u=š man dīd h-ēm. او مرا دید.
- u=š tō dīd h-ē. او تو را دید.
- u=š xosraw dīd. او خسرو را دید.
- u=š amā dīd h-ēm. او ما را دید.
- u=š ašmā dīd h-ēd. او شما را دید.

u=š ōyšān dīd h-ēnd. او آنها را دید.

برای روشن‌تر شدن این نوع ساختار در نمونه‌های مثال ۱۱ مفعول ثابت است و فاعل تغییر می‌کند.
 مثال ۱۱:

u=m ōyšān dīd h-ēnd. من آنها را دیدم.
 u=t ōyšān dīd h-ēnd. تو آنها را دیدی.
 u=š ōyšān dīd h-ēnd. او آنها را دید.
 u=mān ōyšān dīd h-ēnd. ما آنها را دیدیم.
 u=tān ōyšān dīd h-ēnd. شما آنها را دیدید.
 u=šān ōyšān dīd h-ēnd. ایشان آنها را دیدند.

بدین ترتیب ضمایر واژه‌بستی در فارسی میانه به شرح جدول ۲۶ هستند. این ضمایر در فارسی میانه در هیچ موقعیتی کاربرد مستقیم^۱ ندارند یعنی همواره نقش غیرنهادی دارند.

جدول ۴۶. ضمیرهای واژه‌بستی زبان فارسی میانه

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
-š	-t	-m	مفرد
-šān	-tān	-mān	جمع

۲.۳. ماضی نقلی

در فعل ماضی نقلی نیز مانند ماضی ساده صرف فعل‌های لازم و متعدی یکسان نیست. فعل ماضی نقلی لازم از ماده ماضی و صیغه‌های مضارع اخباری فعل -est «ایستادن» ساخته می‌شود.

مثال ۱۲:

raft est-ēm. رفته‌ام
 raft est-ēh. رفته‌ای

1. direct

raft est-ēd.	رفته است
raft est-ēm.	رفته ایم
raft est-ēd.	رفته اید
raft est-ēnd.	رفته اند

فعل ماضی نقلی متعدی از عامل و ماده ماضی و صیغه‌های فعل est- ساخته می‌شود که مطابقت فعل est- با مفعول صریح است و نه عامل. در مثال ۱۳ جمله «او... را دیده است» با مفعول‌های گوناگون ارائه می‌شود.

مثال ۱۳:

u=š man dīd est-ēm.	او مرا دیده است.
u=š tō dīd est-ē.	او تو را دیده است.
u=š xosraw dīd est-ēd.	او خسرو را دیده است.
u=š amā dīd est-ēm.	او ما را دیده است.
u=š ašmā dīd est-ēd.	او شما را دیده است.
u=š ōyšān dīd est-ēnd.	او آنها را دیده است.

برای روشن‌تر شدن این نوع ساختار در شواهد مثال ۱۴ مفعول ثابت است و فاعل تغییر

می‌کند.

مثال ۱۴:

u=m ōyšān dīd est-ēnd.	من آنها را دیده‌ام.
u=t ōyšān dīd est-ēnd.	تو آنها را دیده‌ای.
u=š ōyšān dīd est-ēnd.	او آنها را دیده است.
u=mān ōyšān dīd est-ēnd.	ما آنها را دیده ایم.
u=tān ōyšān dīd est-ēnd.	شما آنها را دیده اید.
u=šān ōyšān dīd est-ēnd.	ایشان آنها را دیده اند.

۳.۳. ماضی بعید

فعل ماضی بعید از افزودن صیغه‌های ماضی ساده فعل h-estād «ایستادن» به ماده ماضی

ساخته می‌شود.

مثال ۱۵:

raft estād h-ēm.	رفته بودم
raft estād h-ē.	رفته بودی
raft estād.	رفته بود
raft estād h-ēm.	رفته بودیم
raft estād h-ēd.	رفته بودید
raft estād h-ēnd.	رفته بودند

در ماضی بعید متعدی عامل در آغاز جمله می‌آید و صیغه‌های ماضی ساده فعل ایستادن در شخص و شمار با مفعول صریح مطابقت می‌کنند. در نمونه‌های مثال ۱۶ جمله «او ... را دیده بود» با مفعول‌های گوناگون داده شده است.

مثال ۱۶:

u=š man dīd estād h-ēm.	او مرا دیده بود.
u=š tō dīd estād h-ē.	او تو را دیده بود.
u=š xosraw dīd estād.	او خسرو را دیده بود.
u=š amā dīd estād h-ēm.	او ما را دیده بود.
u=š ašmā dīd estād h-ēd.	او شما را دیده بود.
u=š ōyšān dīd estād h-ēnd.	او آنها را دیده بود.

برای روشن‌تر شدن این ساختار در نمونه‌های مثال ۱۷ مفعول ثابت است و فاعل تغییر می‌کند.

مثال ۱۷:

u=m ōyšān dīd estād h-ēnd.	من آنها را دیده بودم.
u=t ōyšān dīd estād h-ēnd.	تو آنها را دیده بودی.
u=š ōyšān dīd estād h-ēnd.	او آنها را دیده بود.
u=mān ōyšān dīd estād h-ēnd.	ما آنها را دیده بودیم.
u=tān ōyšān dīd estād h-ēnd.	شما آنها را دیده بودید.
u=šān ōyšān dīd estād h-ēnd.	ایشان آنها را دیده بودند.

۴. نتیجه‌گیری

از بررسی دقیق فعل‌های ماضی در گویش سه‌قلعه مشخص شد که ساختار ماضی التزامی با دیگر انواع ماضی در این گویش متفاوت است. به عقیده نگارنده، این ساختار به احتمال زیاد حاصل تماس بین فارسی معیار و گویش مورد نظر است و بر اثر این تماس از زبان رسمی الگوبرداری شده است. همچنین وجود چنین ساختی که صیغه‌های متفاوت فعل را با استفاده از شناسه می‌سازد، می‌تواند نشانگر حرکت و تمایل این گویش به سوی تغییر ساخت فعل‌های ماضی و یک‌دست شدن نظام فعلی آن باشد. برای بررسی درستی چنین استنتاجی باید منتظر ماند و رفتار زبان را در طول زمان دید. نکته دیگر در مورد این گویش ساختار خاص فعل‌های ماضی آن است که امروزه نمونه آن در هیچ‌یک از گویش‌های منطقه دیده نمی‌شود و از این لحاظ از سه‌قلعه یک جزیره گویشی ساخته است. از دید این نگارنده این ساخت باید نشانه‌ای بازمانده از وجود ساخت کنایی در این گویش (و شاید دیگر گویش‌های منطقه) باشد که به علت واقع شدن سه‌قلعه در حاشیه کویر، دورتر بودن از مراکز و در نتیجه ارتباط کمتر با دیگر گونه‌های زبانی و تأثیرپذیری کمتر و رفتار محافظه‌کارانه این گویش، دیرتر از دیگر نقاط از میان رفته و همچنان رواج دارد. با بررسی و مقایسه فعل‌های ماضی در گویش سه‌قلعه و زبان فارسی میانه می‌توان دریافت که از لحاظ ساختار دستوری و صورت‌های واژگانی شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد که به شرح زیر است.

۱.۴. شباهت‌ها

الف) آنچه در نگاه نخست توجه را به خود جلب می‌کند شباهت بسیار زیاد ضمیرهای واژه‌بستی مورد استفاده در صرف فعل ماضی در هر دو زبان است. در انواع ضمیرهای مفرد تفاوتی بین دو زبان نیست و در انواع جمع هم چنین استنباط می‌شود که ضمائر در گویش سه‌قلعه شکل کوتاه‌شده ضمائر جمع فارسی میانه است. همچنین به نظر می‌رسد واکه‌ای که در آغاز هر یک از ضمیرهای مفرد گویش سه‌قلعه قرار دارد بازمانده همان صورت چسبان -u («و») در فارسی میانه است که به مرور زمان به جزئی از ضمیر تبدیل شده و افزوده بودن آن از

ذهن گویشوران پاک شده است. دلیل به‌جا ماندن این واژه در ضمیرهای مفرد و نبودن آن در ضمیرهای جمع این است که وجود این واژه به تلفظ این ضمائر کمک می‌کند و تلفظ ضمائر مفرد بدون آن در عمل شدنی نیست چراکه ساختمان هرکدام تنها از یک همخوان تشکیل شده است.

ب) در ساخت فعل ماضی گویش سه‌قلعه مانند فعل ماضی متعدی فارسی میانه، از عامل و ماده ماضی استفاده می‌شود و سازه‌ای مانند شناسه وجود ندارد تا شخص و شمار را بازنمایی کند. در این هردو مورد یادشده بازنمایی شخص و شمار بر عهده عامل فعل است چنان‌که اگر عامل از جمله حذف شود دریافتن شخص و شمار انجام‌دهنده فعل ممکن نخواهد بود.

۲.۴. تفاوت‌ها

الف) در فارسی میانه ساخت کُنایی وجود دارد، درحالی‌که در گویش سه‌قلعه شاهدی از چنین ساختی دیده نمی‌شود. به‌دلیل وجود چنین تفاوتی است که در گویش سه‌قلعه مطابقت فعل‌های ماضی چه لازم و چه متعدی به وسیله عامل نشان داده می‌شود که در بیشتر موارد یک ضمیر واژه‌بستی است ولی در زبان پهلوی عامل در فعل‌های ماضی متعدی وجود دارد ولی مطابقت فعل‌های ماضی لازم با شناسه بازنمایی می‌شود که خود در صرف فعل کمکی مشهود است.

ب) در فارسی میانه به‌علت وجود ساخت کُنایی، مطابقت فعل ماضی متعدی با مفعول است و نه عامل، یعنی درواقع فاعل منطقی جمله همان عامل و مفعول منطقی جمله فاعل دستوری است که فعل با آن مطابقت می‌کند، درحالی‌که در گویش سه‌قلعه چنین نوعی از مطابقت دیده نمی‌شود و همواره عامل است که شخص و شمار فعل را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر در این زبان فاعل منطقی و دستوری و مفعول منطقی و دستوری بر هم منطبق است. این ویژگی یک نتیجه ناگزیر دیگر نیز دارد که این گویش در ساختار ماضی نمی‌تواند ضمیرانداز باشد.

ج) در فارسی میانه روش ساخت فعل ماضی لازم و متعدی متفاوت است، ولی در گویش سه‌قلعه روش ساخت فعل ماضی لازم و متعدی یکسان است و نشان می‌دهد که صرف فعل متعدی به فعل‌های لازم نیز تعمیم یافته و امروزه هردو به یک صورت ساخته می‌شوند.^۱

منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۸۲، زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن، تهران.
رضایی، جمال، ۲۵۳۵، «ساختمان و صرف فعل ماضی در گویش کهن هرات و مقایسه آن با ساختمان و صرف فعل ماضی در گویش کنونی بیرجند»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۲۳، ش ۴، ص ۹۹-۱۱۰.
_____، ۱۳۷۷، بررسی گویش بیرجند: واج‌شناسی و دستور، تهران.
زمردیان، رضا، ۱۳۶۸، زبان‌شناسی عملی: بررسی گویش قاین، مشهد.

۱. چنین پدیده‌ای پیش‌تر در گویش قدیم شهر بیرجند نیز دیده شده است. امروزه دیگر این گویش چندان مرسوم نیست. برای اطلاعات بیشتر، نک: رضایی ۱۳۷۷: ۲۵۵، پانویس ۱. همچنین در مورد پدیده مشابه در گویش کهن هرات، نک: رضایی (۲۵۳۵).

پیشوند فعلی -bi با معنایی واژگانی و کهن در گویش کهکدانی*

مهدی احمدی (پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت»)

چکیده: پیشوند فعلی -be که در زبان فارسی معیار معاصر صرفاً معنایی نقشی یا دستوری بر فعل می‌افزاید و تنها در وجه التزامی مضارع و وجه امری به‌کار می‌رود، پیش‌تر، در ادوار قدیم‌تر زبان فارسی، در مواردی، گونه‌ای معنای واژگانی نیز داشته و می‌توانسته مفهوم «جهت بیرون» یا «به سمت خارج» را افاده کند و دایره کاربرد آن نیز، گستره وسیع‌تری از تصریفات، فراتر از مضارع التزامی و امر، را دربرمی‌گرفته است. در این مقاله نشان داده خواهد شد که این گونه معنا و کاربرد برای پیشوند مزبور، اگرچه در سیر تاریخی زبان فارسی به تدریج محو شده، اما بازمانده آن به‌وضوح در یکی از گویش‌های محلی ایران مشهود است.

کلیدواژه‌ها: گویش کهکدانی، پیشوند فعلی bi/bē، گویش‌های ایرانی، فارسی نو آغازین

* از استاد ارجمند جناب آقای دکتر علی اشرف صادقی، به دلیل برخی راهنمایی‌ها، و نیز از سرکارخانم دکتر معصومه احمدی، برای ترجمه فارسی مقاله فرانسوی لازار (1975)، تشکر و قدردانی می‌کنم. همچنین از گویشوران بومی کهکدانی، سرکارخانم گل‌رخسار رفیعی و جناب آقای ابوالفضل کرمی، که پایش صحت برخی داده‌ها به کمک شتم زبانی ایشان صورت گرفته است، سپاسگزارم.

۱. مقدمه

گویش‌های کنونی ایران، در پذیرش تحولات و تغییرات تاریخی در ابعاد مختلف زبان (اعم از واژگان، صرف، نحو، معنا و آوا)، غالباً محافظه‌کارتر و کُندتر از زبان فارسی معیار عمل کرده‌اند، لذا ویژگی‌هایی از ادوار گذشته زبان فارسی را همچنان در خود حفظ کرده‌اند. از این رو، یکی از فوائد مرتب بر مطالعه این گویش‌ها، آشکار شدن زوایایی از حیات تاریخی زبان فارسی معیار است.

چنان‌که پس از این خواهیم دید، محققان درباره دوره فارسی میانه، با اتفاق نظر و قاطعیت، از وجود نوعی معنای جهت مکانی (= «به سوی بیرون و دور») در پیشوند -bē سخن گفته‌اند، اما در مورد دوره فارسی نو آغازین^۱، میان تاریخ‌پژوهان زبان فارسی درباره وجود همان معنا در این پیشوند (که البته در این دوره با تلفظ -bi ادا می‌شده) اتفاق نظر کمتری مشاهده می‌شود. در گویش کهکدانی، پیشوندی فعلی هست که گویی القای معنای جهت بیرونی می‌کند و رفتارهای دستوری و ویژگی‌های آوایی آن نیز قرابت‌هایی با پیشوند متناظر در ادوار پیشین زبان فارسی نشان می‌دهد. واکاوی دقیق‌تر این رفتارها و ویژگی‌ها می‌تواند در ارزیابی برخی گمانه‌زنی‌های پژوهشگران تاریخ زبان فارسی به کار آید؛ برای مثال، نوع تلفظ مصوت این پیشوند و معنای ملازم آن در گویش مزبور می‌تواند گمانه‌های مبنی بر وجود معنای جهت مکانی در پیشوند «ب» در دوره فارسی نو آغازین را تا حدی تأیید و تقویت کند.

در این مقاله، پس از معرفی کوتاه منطقه جغرافیایی این گویش، مختصری در باب نظام تصریف فعل آن ذکر خواهد شد و سپس، مشخصاً به پیشوند فعلی -bi پرداخته می‌شود. در این راستا، ابتدا توصیفی از ویژگی‌های این پیشوند در گویش کهکدانی و نوع معنای خاص واژگانی آن به دست داده می‌شود، و آنگاه، پژوهش‌های محققان تاریخ زبان فارسی درباره پیشینه این پیشوند گزارش خواهد شد و سرانجام، بر اساس دیدگاه‌های آن محققان، و در مقام نتیجه‌گیری، معنا و کارکرد پیشوند مزبور در گویش کهکدانی بازخوانی می‌شود.

۱. Early New Persian، این اصطلاح را در متون فارسی، گاه فارسی دری متقدم یا فارسی نو متقدم نیز معادل‌گذاری کرده‌اند.

۲. معرفی روستا

روستای کهکدان (/kæhkædɒn/)، در استان همدان، از توابع شهرستان ملایر و واقع در بخش سامن است. این روستا تا شهر ملایر در حدود ۲۵ کیلومتر و تا شهر بروجرد در حدود ۳۰ کیلومتر فاصله دارد. براساس سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۵، جمعیت آن ۲۲۳۰ نفر (۶۸۴ خانوار) بوده است. گویش این روستا از خانواده گویش‌های لُری است اما از حیث نظام تصریف فعل و پیشوندهای فعلی، متفاوت با گویش‌های استان لرستان و شبیه به برخی گویش‌های لُری جنوب کشور است.

به لحاظ جغرافیایی و فرهنگی، این روستا به چهار منطقه عمده تقسیم می‌شود: قلعه بالا (/Gelɒ bɒlɒ/)، محله پایین (/molhɒri/)، قلعه شیرزاد (/Gelɒ ʃirzɒ/) و قلعه برخوردار (/Gelɒ baxɒrdɒr/). گویش‌های این چهار منطقه، به‌ویژه گویش‌های قلعه بالا و قلعه برخوردار، با یکدیگر تفاوت‌های اندکی دارد که توجه به این تفاوت‌ها در تحقیق برخی ابعاد زبانی ضروری است؛ اما در مقاله حاضر، این تفاوت‌ها موضوعیت و مدخلیتی نمی‌یابند. باین حال، باید گفت که در استخراج و تبیین داده‌ها، گویش قلعه بالا، که به‌نوعی گویش معیار در آن روستا به حساب می‌آید، مبنا قرار گرفته است.

۳. کلیات تصریف فعل در گویش کهکدانی

برای حصول درک و دریافت دقیق‌تری از ویژگی‌ها و کارکرد پیشوند -bi در نظام فعل گویش کهکدانی، لازم است ابتدا اطلاعات مختصری درباره چگونگی تصریف فعل در این گویش به دست داده شود.

۱.۳. شخص و شمار

در گویش کهکدانی، صیغگان از تلاقی سه شخص دستوری (اول شخص تا سوم شخص) و دو مقوله شمارگانی (مفرد و جمع) شکل می‌گیرد و معانی دستوری شخص و شمار غالباً در قالب شناسه‌ها یا همان ضمایر متصل فاعلی^۱ به انتهای بُن فعل افزوده می‌شوند. این

۱. در ماضی بعید، به‌نظر می‌رسد ضمایر متصل غیرفاعلی نیز در تصریف فعل به‌کار گرفته می‌شوند که نگارنده این سطور آن ساخت را در مقاله‌ای دیگر به تفصیل بررسی خواهد کرد.

شناسه‌ها همان شناسه‌های رایج در زبان فارسی است که برخی تغییرات آوایی بر روی آنها صورت گرفته است. برای نمونه، تصریف ماضی ساده از مصدر رفتن به قرار زیر است:^۱

۱) 'ræ:tem, 'ræ:ti, 'ræ:t, 'ræ:tim, 'ræ:tit, 'ræ:ten^۲ (ماضی ساده)

۲.۳. نمود^۳ فعل

از میان مقولات دستوری، نمود فعل و چگونگی بازنمایی آن در نظام تصریفی گویش کهکدانی بایسته توجیهی ویژه است، زیرا گویش مزبور، از این حیث، تفاوت‌های مهمی با زبان فارسی دارد.

نمود ناقص فعل، یا همان معنای استمرار، در گویش کهکدانی به کمک پیشوند /(?V)/ بیان می‌شود که مصوت V در این پیشوند می‌تواند ارزش‌های آوایی {[æ], [o], [ɛ], [i]} را، بسته به بافت، اتخاذ کند، و البته از این میان، بسامد ظهور مصوت [æ] از سایر مصوت‌ها بیشتر است و برای مصدر رفتن نیز همین مصوت در پیشوند مزبور به‌کار می‌رود:^۴

۱. در این مقاله، برای کاهش صفحات، تصریفات افعال را به‌جای قرار دادن در جدول‌های مرسوم، به‌صورت خطی آورده‌ایم. شخص‌های دستوری افعال، در این چیدمان، از چپ به راست، بدین قرار است:

سوم‌شخص جمع؛ دوم‌شخص جمع؛ اول‌شخص جمع؛ سوم‌شخص مفرد؛ دوم‌شخص مفرد؛ اول‌شخص مفرد گفتنی است برخی از صیغه‌های افعال، خصوصاً اول‌شخص و دوم‌شخص جمع، شقوق و گونه‌های دیگری هم در نظام تصریفی فعل کهکدانی دارند که برای پرهیز از پیچیدگی بحث، در اینجا ذکر نشده‌اند و معرفی آنها را به مقالی دیگر وامی‌گذاریم.

۲. در این مقاله، تلفظ واژه‌های گویش کهکدانی را به کمک نمادهای IPA ضبط کرده‌ایم (شایان یادآوری است که در این نمادگان، مشخصاً علامت «'» نشان‌دهنده تکیه آوایی است). اما در ضبط تلفظ واژه‌های فارسی میانه یا پهلوی، تابع شیوه‌مآخذ مورد استفاده (نظیر Lazard 1975 و Utas 1976) بوده‌ایم و نه IPA.

3. aspect

۴. برای ظهور سایر مصوت‌های یادشده از مجموعه مصوت‌های پیشوند استمرار در کهکدانی، می‌توان مثال‌های زیر را ذکر کرد: (/pi-jærdem/ (= می‌گردم)، /pe-veŋ/ (= می‌خوانم)، /po-honem/ (= می‌گردم))

البته یک تظاهر /ʔu/ نیز برای این پیشوند در گویش کهکدانی هست که ظاهراً فقط منحصربه‌فعل شدن است: /ʔu/ em/ (= می‌شوم). اما چون به‌نظر می‌رسد که این مصوت u در واقع بُن فعل است نه جزئی از پیشوند استمرار، آن را در شمار ارزش‌های آوایی ممکن برای مصوت V در پیشوند /(?V)/ ذکر نکرده‌ایم.

نکته دیگر آنکه در نگاه نخست، باتوجه به بسامد بالای ظهور مصوت [æ] در پیشوند استمرار و باتوجه به نوع قرائن موجود در بافت‌های آوایی‌ای که منجر به ظهور دیگر مصوت‌ها در این پیشوند می‌شوند، به‌نظر می‌رسد صورت زیرساختی برای پیشوند استمرار در گویش کهکدانی را باید همان /(?æ)/ در نظر گرفت؛ اما از آنجاکه اثبات این

2) ?æ'ræ:tem, ?æ'ræ:ti, ?æ'ræ:t, ?æ'ræ:tim, ?æ'ræ:tit, ?æ'ræ:ten (ماضی استمراری)

3) ?æ:'rem, ?æ:'ri, ?æ:'ræ, ?æ:'rim, ?æ:'rid, ?æ:'ræn^{1,2} (مضارع استمراری/اخباری)

پسوند بازنمای نمود کامل زمان حال (یا پسوند سازنده ماضی نقلی) در گویش کهکدانی -æ است، که بر خلاف فارسی، پس از شناسه افزوده می‌شود نه پیش از آن:

4) 'ræ:tem-æ, 'ræ:ti-j-æ, 'ræ:t-æ, 'ræ:tim-æ, 'ræ:tit-æ, 'ræ:ten-æ (حال کامل یا ماضی نقلی)

نمود کامل از فعل ماضی (یا ماضی بعید) هم در گویش کهکدانی با زبان فارسی معیار تفاوت اساسی دارد. در این گویش، برای ساخت مزبور، از فعل مُعین بودن استفاده نمی‌شود، بلکه پسوند -i (همراه با برخی ملاحظات خاص ساختاری) در آن به کار گرفته می‌شود که معرفی کامل صیغه‌ها و تحلیل آن را به مقالی دیگر وامی‌گذاریم:

5) 'ræ:tem-i, 'ræ:ti-t-i, 'ræ:t-i, ... (ماضی بعید)

۳.۳. وجه فعل^۳

ذیل بخش پیشین، به ساخت‌های وجه اخباری در گویش کهکدانی، حین معرفی ساختار نمود ناقص، اشاره شد. اما دو وجه غیراخباری، یعنی وجه امری و وجه التزامی (از فعل

مدعا نیاز به بحث مستوفای مستقلی دارد که خارج از اهداف و حوصله مقاله حاضر است، ناگزیر فعلاً به بازنمایی کلی /-(?)V/ برای پیشوند استمرار در این گویش بسنده کرده‌ایم.

و نکته سوم آنکه در گویش کهکدانی، برخی مصادر مانند دانستن، اساساً پیشوند استمرار را نمی‌پذیرند:

do'nem, do'ni, do'næ, do'nim, do'nid, do'næn (مضارع اخباری/ استمراری)

do'nessem, do'nessi, do'ness, do'nessim, do'nessid, do'nessen (ماضی ساده؛ ماضی استمراری)

۱. افزون بر تفاوت ساختاری میان پیشوندهای استمرار در زبان فارسی و در گویش کهکدانی، دیگر نکته قابل توجه در صیغگان (۲) و (۳)، جایگاه تکیه آوایی است. چنان‌که می‌دانیم، در زبان فارسی معیار، تکیه آوایی فعل بر روی پیشوند استمرار قرار می‌گیرد: 'mirævævəm یا 'miræftævəm؛ اما در کهکدانی، در حالت عادی و بی‌نشان، تکیه آوایی بر روی پیشوند استمرار واقع نمی‌شود.

۲. همان‌گونه‌که پس از این، در تصریف شماره (۷)، خواهیم دید، بُن مضارع اصلی از مصدر رفتن در گویش کهکدانی -rev- است، اما در برخی تصریفات، نظیر مضارع اخباری و مضارع منفی، بُن مضارع کوتاه‌شده و محاوره‌ای آن، یعنی -r-

r-، مبنا قرار می‌گیرد. ساخت مضارع اخباری از مصدری دیگر، مثلاً از مصدر زدن، بدین قرار است:

?æze'nem, ?æze'ni, ?æze'næ, ?æze'nim, ?æze'nid, ?æze'næn.

3. mood

مضارع)، در گویش کهکدانی، تقریباً برای تمامی مصادر، به کمک پیشوند فعلی -bV ساخته می‌شوند که مصوت V در آن، می‌تواند به اقتضای بافت، با یکی از ارزش‌های آوایی $\{[æ], [o], [e], [i]\}$ ظاهر شود:

وجه امری (دوم‌شخص مفرد):

(بگرد (= وجه امری 'bi-jærd', (بِهل، بگذار (= 'be-jl', (بخوان (= 'bo-hon', (بزن (= 'bæ-ze)

وجه امری (دوم‌شخص جمع):

(بگردید (= 'bi-jærdid', (بگذارید (= 'be-jlid', (بخوانید (= 'bo-honid', (بزنید (= 'bæ-zenid')

وجه التزامی (مضارع)^۲ 'bæzenem', 'bæzeni', 'bæzenæ', 'bæzenim', 'bæzenid', 'bæzenæn'

و البته همانند پیشوند استمرار، در این پیشوند نیز بسامد ظهور مصوت [æ] از سایر مصوت‌ها بیشتر است:^۳

۱. البته پیشوند -bV فقط در یک جا، علی‌الظاهر، به‌صورت -bu- نمود می‌یابد و آن در وجه التزامی از مصدر شدن است:

'buem', 'bujj', 'buæ', 'bujim', 'bujid', 'buæn

اما همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، به‌نظر می‌رسد این مصوت u در واقع، بُن فعل باشد نه جزئی از پیشوند وجه‌نما. لذا، آن را در مجموعه ارزش‌های آوایی ممکن برای مصوت V در -bV ذکر نکرده‌ایم.

۲. برای دیگر ارزش‌های آوایی مصوت (غیر از [æ]) در پیشوند -bV نیز صیغگان وجه التزامی مضارع به همین قیاس ساخته می‌شود:

'bohonem', 'bohoni', 'bohonæ', ...

'bejlem', 'bejli', 'bejlæ', ...

'bijærdem', 'bijærði', 'bijærdæ', ...

۳. همانند آنچه در پانویشت شماره ۴ در صفحه ۱۳۰ برای پیشوند استمرار ذکر گردید، در اینجا نیز تعیین اینکه کدام‌یک از مصوت‌های ظاهرشده در جایگاه V (از پیشوند -bV) ماهیت زیرساختی و شأن واجی دارد، مستلزم اقامه استدلال و بحثی مستقل است که فراتر از حدود مقاله حاضر بوده و لذا نقداً به بازنمایی -bV اکتفا کرده‌ایم؛ اما نکته حائز اهمیت برای موضوع مقاله حاضر آن است که ظهور ارزش آوایی [i] برای مصوت V در پیشوند -bV تنها در تعداد محدود و انگشت‌شماری از افعال کهکدانی رخ می‌دهد:

(بیار (= 'bijør', (بیا (= 'bijø', (بگرد (= 'bijærd', (بگیر (= 'bir

قِلت آماری این موارد از یک‌سو، و کیفیت بافت آوایی در آنها از سوی دیگر، قائل شدن ماهیت زیرساختی برای -bi- (و شأن واجی برای مصوت /i/ در آن) را نامحتمل می‌سازد. در افعال 'bijør و 'bijør ضرورت حضور [j] به‌منزله غلت میانجی، و در افعال 'bir و 'bijærd تبدیل /g/ (از بُن فعل) به [j] (که به علت قریب‌المخرج بودن آن دو، فرایند تبدیل رایجی در زبان‌هاست)، نهایتاً [j] را در بافت می‌نشانند و احتمال اینکه مصوت [i] در -bi- ناشی از تأثیر آن /j/ بر مصوت زیرساختی دیگری در -bV بوده باشد فراوان است.

'bæ:ddew (= بدو), 'bæniʃ (= بنشین), 'bæ:n (= بگذار), 'bæ:gel (= بگیر [محکم]), 'bæ:pur (= بپرداز [به‌کار]), 'bæræ:snɔ (= برسان), 'bæ:nisn (= بنویس)

اما نکته مهم آنکه برای تعداد بسیار اندکی از مصادر، مانند رفتن و دانستن، در ساخت وجه امری و التزامی مضارع، استثنائاً از پیشوند -bV استفاده نمی‌شود (پس از این، در بخش ۱.۴، مشخصاً به این ویژگی از فعل رفتن باز هم اشاره خواهد شد):

وجه امری: 'revid/rid (= بروید), 'rew (= برو)

do:nes'su (= بدانید، دانسته باشید), do:nes'sujid (= بدان، دانسته باش)

وجه التزامی (مضارع) ^۱'revem/rem, 'revi/ri, 'revæ:ræ, 'revim/rim, 'revid/rid, 'revæn:ræn

از وجه امری و فعل مضارع که بگذریم، برای ماضی ساده در گویش کهکدانی، وجه التزامی با افزودن پسوند -u به بن فعل (قبل از شناسه) حاصل می‌شود:

8) ræ:'t-u-m, ræ:'t-u-j-i, ræ:'t-u, ræ:'t-u-j-im, ræ:'t-u-j-it, ræ:'t-u-n^۲ (ماضی التزامی)

این پسوند -u، در واقع، متناظر با بُن فعلِ مُعینِ باش در ماضی التزامی فارسی است (= رفته باشم، رفته باشی، رفته باشد...).

قیاس ساخت ماضی ساده با ماضی ساده التزامی (تصرف‌های شماره (۱) و (۸)) نشان می‌دهد که در ساخت التزامی، محل تکیه آوایی نیز تغییر کرده و از هجای اول به هجای حاوی پسوند وجه‌نمای -u نقل مکان کرده است.

اما اگر فعل ماضی بعید (تصرف شماره (۵)) در جملات شرطی و تمنایی قرار گیرد، یعنی معنا یا کارکردی از وجه التزامی بر آن حمل شود^۳، علاوه بر جابه‌جایی محل تکیه آوایی، اولین مصوت پس از بُن فعل نیز تغییر می‌یابد که تبیین تفصیلی آن را به مقالی دیگر موکول می‌کنیم.

9) ræ'tejm-i, ræ'tejt-i, ... (ماضی بعید التزامی)

۱. ساخت مضارع التزامی از مصدر دانستن همانند ساخت ماضی ساده التزامی آن است که موضوع مبحث بعدی است.
۲. ساخت ماضی التزامی در این گویش برای برخی مصادر، نظیر داشتن و دانستن، پرکاربردتر و مانوس‌تر است. صیغه‌هایی مانند do:nes'sum, do:nes'suji, do:nes'tun, do:nes'tu
۳. مثلاً در جملاتی متناظر با این جملات فارسی: «اگر رفته بودم، رسیده بودم»؛ «اگر رفته بودید، رسیده بودید»؛ «کاشکی رفته بودیم».

۴.۳. صورت نفی

در گویش کهکدانی، برای ساختن صورت منفی فعل، از پیشوند /nV-/ استفاده می‌شود که مصوت V در این پیشوند، در غیر افعال استمراری، یکی از سه ارزش آوایی {[æ], [o], [e]} را می‌پذیرد، و البته باز هم بسامد ظهور مصوت [æ] بیش از دو مصوت دیگر است و برای فعل رفتن نیز همین مصوت در پیشوند نفی ظاهر می‌شود:^۱

(ماضی بعید منفی) 'næræ:temi, (ماضی نقلی منفی) 'næræ:temæ, (ماضی ساده منفی) 'næræ:tem (10)
(مضارع التزامی منفی) 'næ:rem², (امر منفی/نهی) 'næ:rew

اما در افعال استمراری (اعم از ماضی و مضارع)، گویی مصوت پیشوند نفی /nV-/ (با سه ارزش آوایی که در فوق ذکر شد) با مصوت پیشوند استمرار /(?V)/ آمیخته می‌شود و در نهایت، یکی از دو مصوت افراشته {[i], [u]}, بسته به بافت، در ابتدای فعل ظاهر می‌گردد (که برای فعل استمراری از مصدر رفتن، این مصوت افراشته مصوت [u] است):^۳

(مضارع اخباری/ استمراری منفی) (نمی‌روم =) 'nurem (10)
(ماضی استمراری منفی) (نمی‌رفتم =) 'nurætem

۱. مثال برای تظاهر دو مصوت دیگر در پیشوند نفی (در غیر افعال استمراری):

/no-həm/ (= نخواستم), /ne-vetem/ (= نگویم), /ne-vem/ (= نخواستم), /no-həssem/ (= نخواهم), /no-həm/ (1)
۲. در گویش کهکدانی، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، هنگام ساختن مضارع التزامی منفی از مصدر رفتن، بن مضارع اصلی /rev-/ به‌کار گرفته نمی‌شود (یعنی صورت‌های *'nærevem, *'næreva, ... نداریم)، بلکه صورت کوتاه‌شده و محاوره‌ای آن بن (یعنی: -r-) مبنا قرار می‌گیرد: 'næ:rem, 'næ:ri, 'næ:ræ, 'næ:rim, 'næ:rid, 'næ:ræn. طبعاً برای سایر مصدرها (غیر از رفتن) که این دوگانگی بن مضارع وجود ندارد، چنین موضوعی مطرح نیست: 'næfkenem, 'næzenem.

۳. پیشوند نفی در این گویش، در فرایند آمیختگی با پیشوند استمرار، غیر از تبدیل næ- → nu- (که در فوق برای فعل رفتن ملاحظه شد)، تبدیل‌های زیر را نیز نشان می‌دهد:

(نمی‌خواهم =) /nu-həm/ → /no-həm/ (= نخواهم)
(نمی‌گویم =) /nu-em/ → /ne-vem/ (= نگویم)
(نمی‌گذارم) /ni-lem/ → /ne-jlem/ (= نگذارم)

۴. پیشوند فعلی -bi- مفید معنای جهت (= به سمتِ خارج؛ به دور از)

۴.۱. توصیف داده‌های کهکدانی

در گویش کهکدانی، پیشوند فعلی -bV- هیچ‌گاه در کنار فعل ماضی قرار نمی‌گیرد؛ ظاهراً تنها یک استثنا بر این قاعده وجود دارد و آن هم فعل رفت است که از افعال حرکتی است:

(ماضی ساده) 11) br-'ræ:tem, bi-'ræ:ti, bi-'ræ:t, bi-'ræ:tim, bi-'ræ:tit, bi-'ræ:ten

اما هنگامی که فعل رفتن با پیشوند -bi- همراه می‌شود، ترکیب حاصل معنایی کاملاً متفاوت با معنای رفتن می‌یابد و مفهوم «گریختن؛ دور شدن» را افاده می‌کند:^۱

- ræ:tim der Gelb-fu, tep-e-ku-ji zef kerdim, ?ɒ heftim-o bi-ræ:tim

رفتیم در خانه‌شان، کتک (مختصری) بهش زدیم، آ گذاشتیم و فرار کردیم.

- nownem komi ze ?u hælʋɒ-heru sang vur dæ si dejrɒ?imɒ?ɒ heft-o bi-ræ:t

نمی‌دانم کدام یکی از آن حلواخورها^۲ سنگ پرتاب کرد به طرف در [خانه] ما، آ گذاشت و در رفت.

بنابراین، به نظر می‌رسد ورود این پیشوند بر مصدر رفتن اساساً مدخل واژگانی جدید و مستقلی از رفتن می‌سازد، و کارکرد -bi- در اینجا صرفاً افزایش مقولات دستوری یا معانی نقشی بر فعل رفتن نیست، بلکه نوعی معنای جهت بیرونی (= به سمتِ خارج، تا نقطه‌ای دور) را بر معنای اصلی رفتن می‌افزاید.

درباره ماهیت آوایی، چگونگی کاربرد و ویژگی‌های دستوری این پیشوند -bi- در گویش

کهکدانی ذکر نکاتی ضروری است:

الف) در گویش کهکدانی، مصوتی هست که گویی محل تولید آن، میان دو مصوت /e/ و /i/ قرار دارد و البته به نظر می‌رسد محل تولیدش به /i/ نزدیک‌تر باشد تا به /e/، خصوصاً که درک شنیداری آن نیز به /i/ شبیه‌تر است، و دیرش آوایی آن هم اندکی بیش از آن دو

۱. در ذکر شواهد و مثال‌ها، سعی شده است از نمونه‌های کاربرد عینی در کلام روزمره اهالی روستا استفاده شود.
۲. چون حلوا را در مجلس عزا پخش می‌کنند، حلواخور نوعی نفرین و عبارت توهین‌آمیز است (خصوصاً در وصف کودکان)، ظاهراً به این معنا: «بادا که حلوا می‌مجلس عزای عزیزان (یا پدر)ش را بخورد!»؛ بعضاً به معنای «مرد خور» نیز به‌کار می‌رود.

مصوت است. با قدری تسامح، می‌توان نماد /i:/ از نمادهای IPA را برای بازنمایی آن به‌کار برد، اما طبعاً بازنمایی دقیق‌تر آوایی این مصوت نیاز به بررسی‌های بیشتر و مطالعه آزمایشگاهی دارد. این مصوت در گویش کهکدانی دارای ارزش واجی است و تقابل معنایی ایجاد می‌کند، و لذا باید آن را در مصوت‌های واجگان این گویش قرار داد:

(صدای [مِش مِش =] /meʃ e meʃ/, (میش، گوسفند ماده =) /mi:f/, (موش =) /miʃ/)

و به‌نظر می‌رسد باید مصوت موجود در پیشوند جهت‌نمای مکانی مورد بحث را هم همین مصوت /i:/ در نظر گرفت.^۱ اما چنان‌که در بخش ۳.۳ اشاره شد، این مصوت به‌هیچ‌وجه در شمار ارزش‌های آوایی مُجاز برای جایگاه V از پیشوند وجه‌نمای -bV قرار نمی‌گیرد.

ب) مصدر /bi-'ræ:te/ (= برفتن: گریختن، دور شدن)، همانند مصدر /'ræ:te/ (= رفتن)، در گویش کهکدانی تقریباً تمامی تصریفات فعلی ممکن، اعم از ماضی و مضارع، را می‌پذیرد. در فوق، تصریف ماضی ساده از این مصدر ذکر شد؛ حال، سایر تصریفات:

12) bi-'ræ:temæ, bi-'ræ:tijæ, bi-'ræ:tæ, bi-'ræ:timæ, bi-'ræ:titæ, bi-'ræ:tenæ

(ماضی نقلی یا حال کامل)

13) bi-'ræ:tem, bi-'ræ:ti, bi-'ræ:t, bi-'ræ:tim, bi-'ræ:tit, bi-'ræ:ten

(ماضی استمراری)

14) bi-'ræ:temi, bi-'ræ:titi, bi-'ræ:ti, ...

(ماضی بعید)

15) bi-'ræ:'rem, bi-'ræ:'ri, bi-'ræ:'ræ, bi-'ræ:'rim, bi-'ræ:'rid, bi-'ræ:'ræn

(مضارع اخباری/ استمراری)

16) 'bi-revem/'bi-rem, 'bi-revi/'bi-ri, 'bi-revæ/'bi-ræ, 'bi-revim/'bi-rim/, 'bi-revid/'bi-rid, 'bi-revæn/'bi-ræn

(مضارع التزامی)

17) 'bi-ro, 'bi-revid/'bi-rid

(امر)

18) bi-'næ-ræ:tem, bi-'næ-ræ:ti, ...

(ماضی ساده منفی)

bi-'næ:-rem, bi-'næ:-ri, ...

(مضارع التزامی منفی)

bi-'nu-rem, bi-'nu-ri, ...

(مضارع اخباری/ استمراری منفی)

۱. از آنجاکه دیرش موجود در این مصوت در گویش کهکدانی بیشتر ارزش آوایی دارد تا واجی، برای تسهیل بازنمایی، در سراسر مقاله، از علامت «:» در مصوت پیشوند -bi- صرف‌نظر کرده‌ایم.

ج) باید توجه داشت که در تصریفات شماره ۱۶ و ۱۷، یعنی در مضارع التزامی و امر، تکیه آوایی قطعاً روی هجای اول، یعنی روی پیشوند -bi، قرار می‌گیرد، و اگر جز این باشد، برای اهل زبان، غیرطبیعی و نامأنوس جلوه می‌کند. اما در مورد سایر تصریفات (یعنی شماره‌های ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶ و ۱۷)، صورت بی‌نشان‌تر و طبیعی‌تر برای جایگاه تکیه همان است که در فوق نشان داده‌ایم، ولی در این تصریفات، قرار گرفتن تکیه روی هجای اول، یعنی روی پیشوند -bi نیز غلط نیست و نوعی تأکید خاص و غیرعادی بر مفهوم «فرار کردن» را می‌رساند. گفتنی است در گویش کهکدانی این الگوی تکیه تقریباً برای سایر افعال پیشوندی نیز، که پیشوند آنها جزء ساخت اصلی و واژگانی آنهاست و در مصدر هم ظاهر می‌شود (نظیر: برگشتن)، صدق می‌کند:

- a) (مضارع التزامی) 'ver-gærdem (ʔd), (امر) 'ver-gærd
b) (ماضی استمراری) ver-æ'gæʃtem, (ماضی نقلی) ver-'gæʃtemæ, (ماضی ساده) ver-'gæʃtem
(مضارع اخباری/استمراری) ver-'ijær'dem, (ماضی بعید) ver-'gæʃtemi

د) همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، پیشوند فعلی -bi (با معنای جهت بیرون و دور)، در صیغه‌های ماضی استمراری و مضارع اخباری به صورت -bii در می‌آید. به نظر می‌رسد افزایش /i/ در پایان این پیشوند از مقولهٔ درج صامت میانجی میان دو مصوت باشد، که به اقتضای بافت آوایی پیرامون و حضور /i/ در ستاک فعل، این صامت میانجی هم /i/ شده است. همانند آنچه در صیغه‌های ماضی استمراری و مضارع اخباری مشاهده شد، پیشوند فعلی -bi در افعال نفی (تصریف شماره ۱۸) نیز به صورت -bii درآمده است. این افزایش -i- به پیشوند در صیغه‌های نفی جای تأمل و بررسی بیشتر دارد. در مورد مضارع اخباری، یک توجیه می‌تواند این باشد که معمولاً صورت منفی فعل را بر مبنای صورت مثبت آن می‌سازند و چون پیشوند فعلی -bi در مضارع اخباری مثبت، بنا به توجیهی که در فوق بیان شد، به صورت -bii در می‌آید، همان ساختار پیشوند را عیناً در تصریف شق نفی نیز به کار می‌گیرند. اما تبدیل پیشوند فعلی -bi به -bii در ماضی ساده منفی و مضارع التزامی منفی قدری محل ابهام است و البته می‌توان آن را نتیجهٔ فرایند قیاس در عملکردهای اهل زبان دانست.

ه) تصریف شماره ۱۸ امکان اجتماع پیشوند نفی /næ-/ با پیشوند فعلی -bi (که کاربردش منحصر به فعل حرکتی رفتن است) را نشان می‌دهد و این شایان توجهی ویژه است، زیرا پیش از این، ذیل بخش ۴.۳، ملاحظه شد که اگر پیشوند -bV در این گویش صرفاً بیانگر مقوله‌ای دستوری نظیر وجه باشد، حین منفی‌سازی، کنار می‌رود و با پیشوند نفی نمی‌تواند همراه شود. (و چنان‌که در بخش ۳.۳ نیز اشاره شد، پیشوند -bV که مفید معنای دستوری وجه غیراخباری در گویش کهکدانی است، با توجه به دیگر شواهد موجود در این گویش (و واژه‌هایی نظیر 'bir, 'bijærd, 'bijɒ, 'bijɔr) ، به نظر می‌رسد برای تظاهر به صورت -bi نیاز به مسببی آوایی در بافت دارد. اما در فعل «رفت» (/ræ:t/) و حتی در ساخت‌های التزامی مضارع و امر آن، بافت آوایی حاوی سائقه و محرک شاخصی برای تظاهر [i] یا [I] در جایگاه V (از پیشوند -bV) نیست. پس به نظر می‌رسد نباید به دنبال صورتی زیرساختی برای این پیشوند -bi در چارچوب تحلیل‌های هم‌زمانی بود، بلکه گویی باید از منظری در زمانی، آن را بازمانده تاریخی صورتی کهن در نظر گرفت که عیناً با همان تلفظ قدیم در این گویش باقی مانده است.

در هر حال، نکات فوق به نوعی مؤید این واقعیت‌اند که پیشوند -bi در کنار فعل رفتن در گویش کهکدانی معنای واژگانی دارد و جزء مصدر و ساخت اصلی فعل به حساب می‌آید، نه مفید معنای دستوری و نقشی؛ و باید آن را از مقوله پیشوند دستوری -bV جدا ساخت. برای مثال، در بند «ب» نشان داده شد که پیشوند -bi آزادانه و تقریباً در تمامی تصریفات فعل حضور می‌یابد، حال آنکه اگر این پیشوند بازنمای مقولاتی دستوری می‌بود می‌بایست حضور آن محدود به ساخت‌های دستوری خاصی شود، یا با برخی مقولات دستوری دیگر تعارض یابد و لذا در ساخت‌های حاوی آن مقولات ظاهر نشود.

ز) همان‌گونه که ذیل عنوان «وجه فعل» در بخش ۳.۳ بیان گردید، در گویش کهکدانی، تقریباً برای تمامی مصادر، صیغه‌های امر و مضارع التزامی را با پیشوند وجه‌نمای -bV همراه می‌کنند، اما مصدر رفتن، از این حیث، رفتاری استثنائی دارد و در معنای عادی آن (=

(to go)، پیشوند مزبور را در فعل امر و مضارع التزامی نمی‌پذیرد. حال، با توجه به آنچه در فوق در باب تصریف مصدر /bi-ræ:te/ بیان گردید (نک: تصریفات شماره ۱۶ و ۱۷) می‌توان گفت که شاید یک دلیل امتناع صیغه‌های امر و مضارع رفتن از پذیرش پیشوند وجه‌نمای -bv آن بوده است که احتمال خلط با صیغه‌های متناظر از مصدر /bi-ræ:te/ (=گریختن، دور شدن)، که پیشوند bi- را به منزله جزء لاینفک واژگانی خود دارند، کاهش یابد.^۱

تا اینجا، به برخی ویژگی‌های پیشوند فعلی -bi که اکنون در مصدر /bi-ræ:te/ در گویش کهکدانی به کار می‌رود اشاره شد. حال، در آنچه در پی می‌آید، نشان خواهیم داد که این پیشوند می‌تواند بازمانده پیشوندی مشابه از ادوار پیشین و کهن زبان فارسی باشد، و شماری از ویژگی‌های فوق، خصوصاً معنای «جهت خارج» در این پیشوند، در دوره فارسی میانه و در فارسی نو آغازین نیز سابقه و نظایری داشته است.

۲.۴. پیشینه پیشوند فعلی «ب» در زبان فارسی

۱.۲.۴. دوره فارسی میانه

نیبرگ ([1974] → [1931 Nyberg])، که در مطالعه فارسی میانه بیشتر متمرکز بر پهلوی کتابی بوده، چهار نقش یا کارکرد دستوری متمایز برای ادات^۲ bē بر شمرده است:^۳ (۱) قید (مکان)

۱. البته مصدر /ræ:te/ (= رفتن: to go) اگر هم، به فرض، بنا می‌بود در صیغه‌های امر و مضارع التزامی با پیشوند وجه‌نمای -bv همراه شود، طبق آنچه در بخش ۳.۳ و نیز در بند «و» از بخش حاضر اشاره شد، آن پیشوند می‌بایست تلفظی غیر از -bi (مثلاً bæ یا bo یا be) بیابد، و لذا، نوع مصوت پس از /b/ می‌توانست اندکی به تشخیص /bi-ræ:te/ (=گریختن) از وجه التزامی و امری /ræ:te/ (= رفتن) کمک کند؛ اما طبعاً نظام آوایی یک زبان هرچه بیشتر بتواند میان عناصر زبانی تمایز ایجاد کند مطلوب‌تر است و سبب می‌شود عملکرد ارتباط و میزان صحت در فهم شنونده افزایش یابد.

2. particle

۳. مک‌کینون (MacKinnon 1977: 16) اشاره می‌کند که میان صاحب‌نظران اختلاف نظر هست در باب اینکه آیا در فارسی میانه، bē یک ادات واحد بوده یا چند نقش دستوری، یا اینکه چند ادات متمایز bē وجود داشته که صرفاً هم‌آوا بوده‌اند. دیدگاه نیبرگ در گروه اول جای می‌گیرد و دیدگاه هنینگ و مکزی در گروه دوم. (البته مک‌کینون (Ibid) ادعا می‌کند که شواهد او از فارسی نو آغازین و فارسی معاصر بیشتر دال بر صحت دیدگاه وحدت‌گرای نیبرگ است.)

یوگل (Jügel 2013: 30-33) به طبقه‌بندی دوگانه فوق اکتفا نکرده و دسته‌بندی مفصل‌تر و جزئی‌نگرانه‌تری از انواع آراء محققان فارسی میانه در این زمینه به دست داده است.

یا جهت) به معنای «بیرون»؛ (۲) حرف اضافه به معنای «به‌جز»؛ (۳) حرف ربط تقابلی به معنای «اما»؛ (۴) پیشوند فعل. اما از این میان، نقش پیشوند فعلی -bē- برای ما حائز اهمیت بیشتری است.^۱

در نقش پیشوند فعلی، نیبرگ (Nyberg 1974: 46) دو معنای کلی را برای -bē- مطرح کرده است:

(۱) معنای جهت (مکانی): «به بیرون»، «به دور از»^۲، خصوصاً در کنار افعال حرکتی یا افعالی که به‌طور کلی تغییر وضعیت و مکان را نشان می‌دهند.

(۲) معنای نمود: دلالت بر نمود کامل عمل، یعنی نشان دادن اینکه فعل به سرانجامی رسیده یا دارای حدود مشخصی است. در این معنا یا نقش، اگر -bē- همراه ماضی ساده می‌آمده، به زعم نیبرگ، معنای کنش کاملی در گذشته را می‌رسانده، و اگر همراه مضارع می‌آمده اتمام عملی در آینده را می‌رسانده است. در ابتدای بسیاری افعال امر نیز -bē- وارد می‌شده و قطعیت و الزام بیشتری به امر می‌بخشیده است.

اما جدا از اهمیت معنای نخست برای بحث کنونی، دیگر نکته‌شایان توجه در تحلیل نیبرگ، که می‌تواند در بررسی پیشوند فعلی -bi- در گویش کهکدانی نیز محل تأمل واقع شود، این است که به‌نظر او، در شق نخست، چون -bē- معنای خاص فعل را به آن می‌بخشیده، قابل حذف نبوده و حتی در کنار پیشوندهای فعلی دیگر، از جمله در کنار پیشوند نفی -nē- نیز حضور می‌یافته و در این معنا، فعل خود را حتی در مصدر، اسم مصدر^۳ و وجوه وصفی^۴ نیز همراهی می‌کرده است. اما برخلاف شق اول، -bē- در معنای دوم نمی‌توانسته همراه مصدر، وجوه وصفی، عامل منفی‌سازی یا سایر پیشوندهای فعلی

۱. البته مک‌کینون (MacKinnon 1977: 16) اشاره‌ای می‌کند که این چهار معنا یا چهار نقش با یکدیگر مرتبط‌اند و همه را می‌توان از همان معنای «جهت مکانی» در -bē- استخراج کرد. غیر از فارسی میانه، در باب فارسی دری نیز مک‌کینون (Ibid: 9) معتقد است که پیشوندهای موجود در افعال پیشوندی، نظیر درگرفتن، فروخوردن و...، زمانی قید جهت بوده‌اند و بنابراین در آنجا نیز میان قید و پیشوند فعلی رابطه تنگاتنگی وجود دارد.

2. out, away, forth, off (German: ab-, aus-)

3. verbal noun

4. participles

بیايد^۱ (پیشوندهایی که خود متضمن نوعی معنای [نمود] کامل برای فعل بوده‌اند و لذا ورود bē- را غیر ضروری و حشو می‌ساخته‌اند):

bē bavēt (= نخواهد بود) → nē bavēt (= خواهد بود)

هنینگ (1933) (به نقل از: Lazard 1975: 2) در توصیف نظام فعل در فارسی میانه مانوی با بررسی رفتارهای ba در آن زبان (که متناظر be در پهلوی است) اساساً ba را در قالب دو تکواژ متفاوت در نظام فعلی فارسی میانه مانوی در نظر می‌گیرد: (۱) پیشوند فعلی -ba- به معنای «به بیرون»، «به دور از»^۲ (یعنی همان معنایی که نیبرگ برای پیشوند bē- در کنار افعال حرکتی در پهلوی مطرح کرده است)؛ (۲) ادات فعلی ba که در معنای فعل تغییر قابل توجهی نمی‌دهد.^۳ لازار (Lazard 1975) به بررسی دیدگاه‌های نیبرگ در این زمینه پرداخته است. به نظر لازار (Ibid: 2)، از دو معنایی که نیبرگ برای پیشوند فعلی -bē- در پهلوی برمی‌شمارد، معنای دوم که ناظر به تعیین نمود فعل است، جای تردید و تأمل بیشتری دارد. او با بیان دلایل و ارائه شواهد گوناگون، بر این معنای نمودی پیشوند -bē- (معنای دوم نیبرگ) ایرادها و نقدهای متعددی وارد می‌سازد، اما نکته قابل توجه آن است که لازار نیز در فرض معنای «جهت خارج» برای پیشوند -bē- در پهلوی ساسانی (و پیشوند فعلی -ba- در فارسی میانه مانوی) گویی با نیبرگ (و هنینگ) هم‌عقیده است و اشاره می‌کند که تقریباً در نیمی از موارد استفاده پیشوند bē- در پیکره زبانی مورد تحقیق او، این پیشوند همان معنای away/out را می‌دهد (Ibid: 11). لازار غیر از متون پهلوی کتابی (که آنها را عمدتاً از کتاب راهنمای زبان پهلوی

۱. البته اوتاس (1976: Utas)، بر اساس متن ایاتکار زیرین، با آوردن شواهدی، ادعا کرده که -bē- در این معنای غیرجهتی و غیرواژگانی نیز می‌توانسته مصدر و یا پیشوند نفی را همراهی کند؛ اما این شواهد او محل تأمل و تردید است و جای بحث تفصیلی آن در این مقال نیست. اجمالاً می‌توان گفت که در برخی مثال‌های مورد نظر اوتاس نمی‌توان با قطع و یقین ادعا کرد که bē- فاقد معنای واژگانی away/out/off بوده است.

۲. هنینگ این معانی را با کلمات آلمانی -weg-, heraus بیان کرده است.

۳. هنینگ درباره معنای این ادات فعلی، دنباله‌رو هورن است و به تبعیت از وی معتقد است که «این ادات به فُرم یا صورت فعل ویژگی خاصی را برای یک مورد خاص اعطا می‌کند» (Lazard 1975: 2). بدین ترتیب، شاید منظور آنها با آنچه اوتاس «معنا یا نقش دستوری bē» می‌نامد (و پس از این به آن اشاره خواهیم کرد) قابل انطباق باشد.

نیبرگ برگرفته) از پهلوی کتیبه‌ای و متون مانوی هم شواهدی می‌آورد تا این معنای *bē* را تأیید کند. او شاهد و مؤید دیگر این معنا را در معنای قیدی و غیرپیشوندی *bē* می‌جوید و اشاره می‌کند که ریشه‌شناسی دقیق *bē*- هرچه باشد، به نظر می‌رسد که معنای اصلی *bē* همان *away /out* بوده باشد زیرا که در نقش‌های دیگر هم (مثل نقش قیدی) چنین معنایی از آن مُستفاد می‌شود (Ibid: 12). اما جمع‌بندی یا دیدگاه خاص لازار در این موضوع آن است که نمی‌توان تفاوت‌هایی معنایی را که با حضور و عدم حضور *bē* در کنار فعل ایجاد می‌شود به صورت تعمیم‌ها و قواعدی کلی درآورد بلکه بهتر است بگوییم *bē* می‌تواند بسته به معنای افعال هم‌نشین خود، ارزش‌های [معنایی] متنوعی بپذیرد.

لازار همچنین در مورد الگوی توزیع پیشوند *bē*- (در کنار سایر پیشوندها) در ساخت جمله‌های زبان پهلوی، با نیبرگ اختلاف نظر دارد. چنان‌که دیدیم، از نظر نیبرگ، *bē*- تنها در مواردی که متضمن معنای نمود کامل بوده، نمی‌توانسته با پیشوندهای دیگر جمع شود، ولی هرگاه معنای *away* را دربرداشته، چون بخشی از معنای واژگانی فعل را تشکیل می‌داده، حضور آن در کنار سایر پیشوندها نیز الزامی بوده است. اما به نظر لازار، هر پیشوندی، از جمله *bē*، اگر در کنار فعل بیاید سبب خروج پیشوندهای دیگر می‌شود، مگر آنکه پس از یکی از این دو پیشوند (که هم‌زمان در کنار فعل آمده‌اند) متممی قرار گرفته باشد.

ظاهراً منظور لازار از اینکه تصریح می‌کند «حضور *bē* در کنار فعل سبب خروج دیگر پیشوندها می‌شود» (Ibid: 3) پیشوندهایی غیر از پیشوند نفی *nē* است؛ زیرا همو متعاقباً ذیل فعل *waštan* دو مثال زیر را می‌آورد (که در دومی *bē* و *nē* با هم آمده‌اند) و از اینکه در مثال اول *bē* در کنار *nē* حضور ندارد ابراز تعجب کرده است (Ibid: 7).

- *gannāg mēnōg hagriz az petyārag nē wardēd*
- *čand mōyē tāg bē nē wardēd*

یا باز در همان صفحه، مثال زیر را نیز ذکر کرده است:

- *ka az gursagīh ud tišnagīh bē nē mīrēnd*

بنابراین، به نظر می‌رسد که از نظر لازار باید کلام نیبرگ را این‌گونه تعدیل یا اصلاح کرد:

در معنای اول مورد نظر نیبرگ برای *bē* (یعنی جهت *away/out*)، این پیشوند می‌تواند فقط به پیشوند *nē* اجازه دهد که در کنار خود و پیش از فعل بیاید؛ سایر پیشوندها اگر قرار است همراه *bē* (در این معنا) ظاهر شوند لازم است میان این دو پیشوند یک متمم حائل شود.

اوتاس (Utas 1976) پژوهشی بر روی افعال متن حماسی ایاتکار زیران کرده و البته منابع و نیز محتوای مقاله او به‌وضوح نشان می‌دهد که وی از مقاله لازار (Lazard 1975) کاملاً بی‌اطلاع بوده است. اوتاس گرچه اختلاف نظرهای زیادی با نیبرگ در تحلیل پیشوند *bē-* دارد اما چهارچوب کلی تحلیل وی همان چهارچوب تحلیل نیبرگ است. او پیشوند *bē-* را، بسته به نوع عملکرد و نقش، در دو طبقه جداگانه قرار می‌دهد: (۱) ادات فعلی^۱ که فقط نقش یا معنای دستوری دارد. (۲) پیشوند تام فعلی^۲ که معنا یا نقش واژگانی دارد و البته در این حال می‌تواند نقش دستوری نیز داشته باشد.^۳

طبقه دوم از دو طبقه مد نظر اوتاس را می‌توان با معنای اول از دو معنای نیبرگ برای *bē-* متناظر دانست، چراکه در معنای اول نیبرگ نیز *bē-* حامل مفهوم «جهت حرکت یا انتقال» بود که یک معنای واژگانی است و نه دستوری. اوتاس این طبقه دوم را یک بار در کنار فعل ماضی و یک بار در کنار فعل مضارع (اخباری) جداگانه بررسی می‌کند. در کنار فعل ماضی، او تنها دو مثال یافته که یکی از آنها فعل حرکتی است (*hač...bērōn bē-āmat*)، و پس از بررسی آن دو مثال، اعلام می‌دارد که *bē* در اینجا همان معنای اول نیبرگ، یعنی *away/out/off* را دارد (Utas 1976: 83). نیز در کنار ساخت مضارع اخباری، هر کجا حرف اضافه *hač* (=از) در جمله بوده، اوتاس به استناد آن با قاطعیت اظهار نظر کرده که پس *bē* دارای همان معنای واژگانی *off/forth* است که نیبرگ گفته بود، حتی اگر فعل حرکتی نباشد (مانند *hač asp bē-nišīnam* یا *hač grīv bē-kunam*) (Ibid: 83-84).

1. verbal particle

2. full preverb

۳. البته در باب پیشوند تام فعلی *bē* در کنار ساخت مضارع اخباری، مشخصاً درباره کاربرد خاصی که حرف اضافه *hač* فعل را در جمله همراهی می‌کند، اوتاس اظهار می‌دارد که بعید است غیر از این معنای واژگانی، بتوان معنا یا نقش دستوری هم برای *bē* در نظر گرفت.

اما در تحلیل طبقه اول (از دو طبقه مذکور در فوق) اوتاس اختلاف نظر جدی با نیبرگ پیدا می‌کند و او نیز، همانند لازار، معنای دوم نیبرگ، یعنی تعیین نمود کامل برای فعل، را در مورد bē به‌عنوان نقش دستوری آن نمی‌پذیرد و در مقابل، نقش‌های دستوری‌ای که برای bē مطرح می‌کند عبارت‌اند از: نقش تأکیدی^۱ (در کنار مصدر و ساخت امر)؛ نقش پیامدی^۲ (در کنار مصدر و ساخت ماضی)؛ و تعریف یا تأکید زمان دستوری آینده (در کنار ساخت مضارع اخباری)؛ که این معنای اخیر را می‌توان مهم‌ترین یافته اوتاس در این موضوع دانست.

جوزفسون (Josephson 1993) با تکیه بر متون پهلوی کتابی متأخر^۳ (که عمدتاً پس از ورود اسلام به ایران به نگارش درآمده‌اند) نقش و معنای پیشوند فعلی -bē را به بررسی گذاشته است. طبق اظهار او، پیشوند مزبور در این متون در کنار افعال ماضی و مضارع در وجوه اخباری، التزامی و امری، افعال متعدی و لازم، و نیز همراه مصادر و حتی اسامی بازنمای کُنش‌گران ظاهر گردیده، و البته بیشتر در متنی‌هایی از نوع روایت زنده رویدادها، توصیف حرکت‌ها و یا گفت‌وگو یافت شده است. بنابر گزارش جوزفسون، پیشوند فعلی -bē تنها با آن دسته از افعال متضمن معنای جهت می‌توانسته همراه شود که معنای جهتی آنها با مفهوم out/away مندرج در -bē تعارضی نداشته باشد. بر این اساس، حتی اگر پیشوندهای جهت‌نمای -abar، -frāz، -andar و نظایر آنها هم با فعلی همراه می‌شده، دیگر امکان حضور -bē در کنار آن فعل نبوده است (Ibid: 118).^۴ جوزفسون افعالی را که در متون مورد بررسی وی، هم با پیشوند bē و هم بدون آن ظاهر

1. emphasising function

۳. جوزفسون در آنجا محدوده زمانی زبان پهلوی متأخر را مشخص نمی‌کند اما در مقاله دیگر خود (Josephson 2013: 58) تصریح می‌کند که مراد او از فارسی میانه متأخر زبان به‌کاررفته در متونی است که زردشتیان در قرون نهم و دهم میلادی نوشته‌اند.

۴. این یافته جوزفسون به‌نظر نمی‌رسد با دیدگاه نیبرگ، در مورد چگونگی باهم‌آیی -bē و سایر پیشوندها، تعارضی داشته باشد. اینکه نیبرگ گفته -bē هرگاه حاوی معنای away باشد، می‌تواند سایر پیشوندها را نیز در کنار فعل بپذیرد، ظاهراً منظورش از سایر پیشوندها پیشوندهای دستوری و نقشی مانند پیشوند نفی بوده است، نه پیشوندهایی که معنای واژگانی، آن‌هم معنایی «جهتی» در تضاد با out/away، داشته باشند. نیبرگ متعاقباً، ذیل معنای دوم پیشوند -bē (= معنای نمود کامل)، درباره امکان همراهی آن با دیگر پیشوندها در این معنی، آورده است: nor with other preverbs (which themselves give a perfective sense).

توضیحی که او داخل پرانتز آورده کمابیش روشن می‌سازد که مراد او از دیگر پیشوندها کدام طبقه یا مقوله است.

شده‌اند در پنج طبقه معناساختی قرار می‌دهد و مشخصاً در مورد افعال حرکتی، ضمن پذیرفتن معنای out/away برای پیشوند -bē در مجاورت این طبقه از افعال، در صدد یافتن دیگر نقش‌ها یا تأثیرات معنایی این پیشوند برمی‌آید، و پس از بحث درباره تأثیر حضور و عدم حضور bē در هر جفت از مثال‌های مذکور ذیل طبقات پنج‌گانه، سرانجام نتیجه می‌گیرد که برخلاف تصور برخی محققان پیشین، نقش یا کاربرد bē را نباید در سطح وجه یا زمان دستوری جستجو کرد^۱، بلکه باید دلیل حضور این پیشوند را در نحوه عبارت‌پردازی^۲ گزاره‌های حاوی آن یافت؛ اما از نظر او، به‌طور کلی، می‌توان گفت که پیشوند bē، با تأکید بر نقطه‌ای که عمل به اتمام رسیده، بر معنای فعل اثر می‌گذارد و دایره آن را تنگ‌تر می‌نماید، یا توجه را به نقطه یا مرحله خاصی از کنش فعل محدود و معطوف می‌سازد. بدین ترتیب، او نقش کلی این پیشوند را از مقوله نمود واژگانی^۳ قلمداد می‌کند (Ibid: 124).

در ادامه پژوهش فوق، جوزفسون (Josephson 2013) این بار در بررسی وجه التزامی در متون فارسی میانه متأخر، بازهم ناگزیر به نقش و معنای پیشوند فعلی -bē در این دوره پرداخته است. او معتقد است که در فاصله میان قرن هشتم و نهم میلادی، یعنی از اواخر دوره فارسی میانه کلاسیک تا زمان فارسی میانه متأخر، ظاهراً به دلیل تحولاتی که در دیگر بخش‌های زبان واقع شده (مثلاً ثابت شدن جایگاه حرف اضافه در ماقبل فعل)، پیشوند فعلی bē نقش‌هایی جدید پذیرفته و در کنار افعالی (نظیر hōšīdan «خشکیدن») ظاهر شده که در این‌گونه هم‌نشینی‌ها نمی‌تواند معنای «[جهت] بیرون» را داشته باشد، بلکه معنای قیدی «به‌تمامی، کاملاً» را افاده می‌کند (Ibid: 66, 74, 75)؛ و همین معنا، که گویی جوزفسون برای آن شأن «زیرساختی» قائل است^۴، می‌تواند در جملات، به اوج و منتها

۱. مثلاً جوزفسون (1993: 120)، برخلاف اوتاس (1976: Utas)، نقش پیشوند bē در القای معنای زمان آینده بر فعل مضارع اخباری را نمی‌پذیرد و معتقد است که معنای آینده از بافت استنباط می‌شود و نه از پیشوند bē.

2. wording

3. Aktionsart

۴. البته جوزفسون اگرچه در صفحات ۶۶ و ۷۵ از آن مقاله، تعبیر underlying را برای معنای completely در پیشوند bē به‌کار برده، اما در مواضع دیگری (مثلاً ص ۵۷ و ۶۹)، برای معنای «کمال/تکمیل» (= completion) در پیشوند bē، تعبیر secondary meaning (= معنای ثانویه) را به‌کار می‌برد، و لذا از این حیث گویی نوعی دوگانگی در تلقی او نسبت به شأن و اصالت این معنای پیشوند bē- احساس می‌شود. البته بعید نیست که او تعبیر ثانویه برای این معنای پیشوند bē را ناظر به دوره فارسی میانه کلاسیک به‌کار برده باشد و نه دوره فارسی میانه متأخر.

رسیدن یک فعل^۱، خصوصاً نسبت به فعلی دیگر، را نشان دهد و از این رهگذر، نقش آفرینی‌های دستوری و نحوی جدید برای پیشوند bē حاصل آورد. نکته جالب توجه در پژوهش جوزفسون (Ibid) آن است که او برخلاف پژوهش پیشین خود (Josephson 1993)، که یافتن نقشی برای bē در سطح وجه یا زمان دستوری را منتفی دانسته بود، این بار برای این پیشوند کراراً از امکان ایفای نقش در پُر کردن خلأ ناشی از محو ساخت‌های التزامی در فارسی میانه متأخر (یا ظهور رگه‌هایی کم‌رنگ از وجه‌نمایی ساخت‌های همراه bē) سخن می‌گوید.

۲.۲.۴. دوره فارسی نو آغازین^۲

در باره نقش و معنای «ب» در کنار فعل در این دوره از تاریخ زبان فارسی، مهم‌ترین تحقیق از آن مک‌کینون (MacKinnon 1977) است که تحلیل‌ها و نظرپردازی‌های خود را عمدتاً بر مبنای متن تاریخ بلعمی صورت داده است. از آراء فارسی‌پژوهان پیش از مک‌کینون، هر آنچه درخور توجه بوده است (مثلاً آراء قریب و همکاران ۱۳۲۹، بهار ۱۳۳۸، راستارگویا ۱۹۵۳، لمبتن ۱۹۵۷، لازار ۱۹۶۳، و دیگران) در مقاله وی با نقد و بررسی آمده است. برای مثال، او دیدگاه غالب در میان دستورنویسان سنتی ایران (از جمله: قریب و همکاران ۱۳۲۹، مشکور ۱۳۵۰ و همایون‌فرخ ۱۳۳۷) مبنی بر تلقی این پیشوند به عنوان بَاء تأکید یا بَاء زینت را پذیرفتنی نمی‌داند و از میان آراء فارسی‌پژوهان غیرایرانی، دیدگاه لازار (Lazard 1963)، دال بر فرض پیشوند «ب» به عنوان جایگاه دریافت تکیه آوایی گروه فعلی^۳ را با تفصیل بیشتری به بحث

1. culmination point

۲. مک‌کینون (MacKinnon 1977: 8) بازه زمانی این دوره از زبان فارسی را از قرن دهم تا دوازدهم میلادی (سوم تا پنجم هجری) دانسته، اما پاول (Paul 2013)، به تبعیت از لازار (Lazard 1963)، بازه زمانی قرن هشتم تا اوایل سیزدهم میلادی (دوم تا اواخر ششم هجری) را برای این دوره در نظر گرفته است.

۳. البته همان‌طور که پاول (Paul 2013) نیز اشاره کرده، لازار در آنجا (خصوصاً ص ۳۰۶) معنی «جهت بیرون» را برای پیشوند -bi در فارسی نو آغازین به کلی منتفی ندانسته و اظهار می‌کند که لاقول در کنار فعل حرکتی رفتن این معنای جهت مکانی بیرون به‌وضوح حضور دارد، اما برای آن اصالت و عمومیتی در این دوره قائل نیست و می‌کوشد حتی چنین مواردی را نیز ذیل آن قاعده کلی مد نظر خود، یعنی پیشوند فعلی به‌مثابه جایگاه دریافت تکیه آوایی و عامل تأکید و تقویت فعل، تبیین کند.

گذاشته و به اتکای دلایلی، آن را نیز ناموجه شمرده است (MacKinnon 1977: 12-14). همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، تقریباً تمام پژوهندگان فارسی میانه (اعم از نیرگ، لازار، اوتاس و هنینگ) اتفاق نظر دارند که یکی از معانی پیشوند فعلی bē در پهلوی (یا ba در مانوی)، خصوصاً در کنار افعال حرکتی، معنای away/off/out بوده است. مک‌کینون همین ادعا را درباره فارسی نو آغازین مطرح کرده و قائل است که در این دوره نیز «ب» در کنار افعال حرکتی و برخی افعال دیگر، معنای «به دور از، به سمت بیرون» را افاده می‌کرده است (Ibid: 8, 14, 16).

استدلال‌های او برای اثبات این ادعا عمدتاً متکی بر واکاوی تأثیر معنای حروف اضافه مستقل بر وقوع پیشوند فعلی «ب» در جملات است، و به‌طور کلی چنین استدلال می‌کند: هرگاه در جمله‌ای حرف اضافه یا قیدی وجود داشته باشد که متضمن معنای «جهت خارج» باشد، در اغلب موارد، شاهد حضور پیشوند «ب» در کنار فعل هستیم؛ اما بر عکس، هرگاه در جمله‌ای حرف اضافه یا عنصر دیگری مفید معنای «به نزدیک، به طرف داخل» باشد، غالباً فعل بدون «ب» ظاهر می‌شود. مک‌کینون البته اظهار می‌دارد که او ادعای به دست دادن قاعده‌ای قطعی و مطلق ندارد بلکه آنچه مطرح می‌کند «گرایش‌های غالب»^۱ در متن مورد بررسی اوست.

این معنای جهت مکانی در پیشوند «ب» در دوره فارسی نو آغازین از نظر مک‌کینون آنقدر جایگاه اساسی و مهمی دارد که او از همین معنا، فراتر از افعال حرکتی بسیط تام، در تحلیل چرایی حضور «ب» در سه گروه دیگر از افعال، یعنی افعال پیشوندی^۲، افعال ربطی و افعال ناظر به مقصد^۳، نیز بهره می‌گیرد.

افزون بر این معنای واژگانی، مک‌کینون معنای نقشی یا دستوری نیز برای پیشوند فعلی

1. tendencies

۲. طبق این تحلیل، مثال‌هایی نظیر بر بگشتند، باز پیامد، فرود پیامد باید در متون دری متقدم بسیار نادر باشند.

۳. افعالی غیر حرکتی مانند دادن، سپردن، بخشیدن، نشان دادن / نمودن؛ از نظر مک‌کینون چون این افعال غالباً «به سمت کسی یا چیزی (که دریافت‌کننده است)» واقع می‌شوند و بنابراین متضمن معنای to/towards هستند، نمی‌توانند پیشوند فعلی «ب» را که معنای جهتی اش در تعارض با این معناست در کنار خود بپذیرند.

«ب» در فارسی دری متقدم قائل می‌شود، که از باب نمونه، می‌توان به دو معنی «نمود لحظه‌ای^۱ برای فعل (در زمان گذشته معین)» و «القاء معرفگی یا مخصّص بودن (برای عنصر غیر فعلی در فعل مرکب)» اشاره کرد.

مک‌کینون با استشهاد به برخی زبان‌های دیگر سعی می‌کند نشان دهد که میان این سه معنا یا عملکرد «ب» نوعی پیوند و تجانس وجود دارد و تصریح می‌کند که معنای جهت مکانی زیربنا و خاستگاه دو معنای دیگر است (Ibid: 20-22) (و البته همو پیش‌تر (Ibid: 16) برای معنای پیشنهادی نیبرگ در مورد bē در پهلوی نیز به چنین وحدتی قائل شد و معنای جهت مکانی را زیرساخت معنای دیگر گرفت). در مورد مرتبط بودن معنای جهت مکانی و معنای نمود در «ب»، او به برخی زبان‌های هندواروپایی (مانند زبان‌های اسلاو، بالتیک، یونانی کلاسیک و...) استناد می‌کند که در آنها وجود معنای تحدید مکانی در یک پیشوند، آن را به یک نشانگر محدودکننده در حوزه نمود نیز مبدل می‌سازد (Ibid: 20). از سوی دیگر، برای ارتباط معنای دوم و سوم (یعنی: نمود و تخصیص)، او باز از برخی زبان‌های اسلاو^۲ نظیر لهستانی شاهد می‌آورد که در آنها میان معرفگی مفعول مستقیم و وجود نشانگر نمود کامل بر روی فعل نوعی تلازم و باهم‌آیی و ارتباط هست (Ibid: 22, 23)؛ و ظاهراً مراد او آن است که نشان دهد در زبان‌های بشری این پدیده‌ای غریب نیست که یک عنصر زبانی (مثل پیشوند فعلی) که خاصیت محدودکنندگی دارد، این محدودکنندگی را در حوزه‌های مختلف اعم از جهت مکانی، نمود، معرفگی، و... اعمال نماید: تحدید جهت مکانی به تحدید نمود (و تنگ کردن مرزهای ابتدا و انتهای کنش) و نهایتاً به تحدید یا تخصیص اسم همراه آن منجر می‌شود.

اما از میان محققان ایرانی، ناتل خانلری (۱۳۶۶: ۱۲۲/۲) نیز، ذیل موضوع افعال پیشوندی، یکی از معنای پیشوند «ب» در دوره اول یا دوره تکوین فارسی نو را چنین آورده است: «در بیان دور شدن از نقطه‌ای بدون تعیین مقصد [، مانند]: و مردی معتمد را... نامزد

1. punctual aspect

۲. لازار (Lazard 1975) به بهره‌گیری از ویژگی‌های زبان‌های اسلاو در تحلیل زبان فارسی انتقاداتی دارد.

کرد تا با معتمد مأمون بشد (بیهقی ۱۴۱)) و سپس همو می‌افزاید: «اما آنجا که به معنی صریح رفتن باشد و مقصد ذکر شود، بدون این پیشوند می‌آید [، مانند:] و بر قلعت رفتند و پیش امیر محمد شدند (بیهقی ۱۰)».

۵. بازخوانی داده‌های کهکدانی و نتیجه‌گیری

حال، بر اساس پژوهش‌های سابق‌الذکر در باب پیشینه تاریخی پیشوند فعلی «ب»، به داده‌های مربوط از گویش کهکدانی بازمی‌گردیم:

الف) مک‌کینون (1977: 23, 24) تأکید می‌کند که در فارسی معاصر، پیشوند فعلی «ب» از معنای جهت مکانی تهی شده و دیگر مفید چنان معنایی نیست. چنین ادعایی برای فارسی معیار می‌تواند صحیح باشد، اما در گویش‌های ایرانی، امکان حضور چنان معنایی در این پیشوند منتفی نیست و به نظر می‌رسد در گویش کهکدانی، آن معنا در کنار فعل رفتن هنوز به وضوح حاضر است.

ب) تلفظ این پیشوند فعل در دوره فارسی میانه -bē و در دوره فارسی نو آغازین -bi بوده است. صادقی (۱۳۵۷: ۱۲۹-۱۳۲) به تفصیل بحث کرده است که در فارسی نو آغازین، همانند زبان عربی، دیرش مصوت ارزش واجی داشته و مصوت‌های فارسی عبارت بوده‌اند از: a, i, u, ā, ī, ū, ē, o. به بیان دیگر، سه مصوت کوتاه فارسی، از حیث محل تولید، همانند مصوت‌های فتحه، کسره و ضمه عربی بوده‌اند و البته از همان جایگاه‌های تولید، با تغییر در دیرش زمانی، سه مصوت کشیده متمایز دیگر هم حاصل می‌شده است. لازار (Lazard 1963: 182-187)، مکنزی (MacKenzie 1986) و مک‌کینون (MacKinnon 1977) نیز در واج‌نویسی واژه‌های فارسی دری متقدم به همین دیدگاه پای‌بند بوده‌اند. بعدها، مصوت‌های ā, u, ī با تغییر محل تولید، به e, o, d تبدیل شده و مصوت‌های ā, ī کشش معنی‌دار خود را از دست داده و مصوت‌های ē, o نیز کنار گذاشته شده‌اند.

در گویش کهکدانی، به نظر می‌رسد^۱ که همانند فارسی معیار امروز، دیرش مصوت

۱. نگارنده اظهار نظر قطعی در این زمینه را منوط به بررسی‌های آواشناختی دقیق‌تر و بیشتر می‌داند.

ارزش واجی ندارد و تقابلی معنایی ایجاد نمی‌کند، و لذا برای مصوت e در این گویش، متناظر ē در واجگان نیست. تلفظ کسره معمول نیز در گویش مزبور، مانند فارسی امروز و برخلاف فارسی نو آغازین، به صورت [e] است نه به صورت [ī]. اما مصوت موجود در پیشوند فعلی مورد بحث در گویش کهکدانی (یعنی [ī])، چنان‌که پیش از این در بند «الف» از بخش ۱.۴ اشاره شد، از حیث محل تولید و درک شنیداری، به مصوت [i]، یعنی به تلفظ مصوت این پیشوند در فارسی نو آغازین، شبیه‌تر است تا به تلفظ آن در فارسی میانه (= [ē])؛ و بعید نیست که این پیشوند، عیناً با همین تلفظ و معنا، از دوره فارسی نو آغازین در این گویش باقی مانده باشد.

ج) مثال‌هایی که مک‌کینون (Ibid: 14-15)، در تأیید معنای جهت مکانی «به بیرون» برای پیشوند «ب»، از فارسی نو آغازین می‌آورد گرچه عمدتاً از افعال ماضی است، اما معدودی شواهد از فعل مضارع نیز در میان آنها هست و مک‌کینون خود نیز قید و تصریحی ندارد مبنی بر اینکه وجود آن معنای جهت مکانی در پیشوند «ب» منحصر به زمان دستوری یا صیغه‌های خاصی بوده است. در گویش کهکدانی نیز پیشوند فعلی «ب» با این معنای جهتی تقریباً در اکثر تصریفات و صیغه‌های ممکن از مصدر رفتن وارد می‌شود.

د) درباره زبان فارسی میانه، دیدیم که برخی پژوهشگران نظیر نیبرگ معتقدند پیشوند فعلی -bē فقط هنگامی که معنای جهت مکانی داشته باشد می‌تواند با پیشوند نفی همراه شود، و در غیر این صورت، این همراهی ممکن نیست. از برخی عبارات مک‌کینون (Ibid: 23-24) نیز چنین مُستفاد می‌شود که او هم در باب فارسی نو آغازین، میان وجود معنای جهت مکانی در «ب» و حضور پیشوند نفی در کنار فعل، تعارضی نمی‌بیند و برعکس، وجود معنای نمود در پیشوند «ب» و حضور پیشوند نفی را ناسازگار می‌انگارد. او تصریح می‌کند که علت امتناع باهم‌آیی «ب» و پیشوند نفی در ادوار بعدی زبان فارسی، خالی شدن «ب» از معنای جهت مکانی است (Ibid: 24).

حال، شایان توجه است که در گویش کهکدانی نیز، همان‌گونه‌که پیش از این در بند «ه») از بخش ۱.۴ بیان گردید، پیشوند فعلی «ب» فقط هنگامی که با تلفظ -bi و در کنار فعل

رفتن ظاهر می‌شود (یعنی هنگامی که به ادعای نگارنده، متضمن معنای «جهت بیرون» است) امکان همراهی با پیشوند نفی را دارد، اما در سایر موارد که حاوی معنای دستوری یا نقشی است و با تلفظ‌های دیگر (مانند -bæ یا -bo) و در کنار افعالی غیر از رفتن ظاهر می‌شود قابل اجتماع با پیشوند نفی نیست.

منابع

- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۵۷، تکوین زبان فارسی، تهران.
ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۶، تاریخ زبان فارسی، ۳ ج، تهران.
Josephson, J., 1993, "The Preverb *be* in Some Late Book Pahlavi Texts", *Medioiranica – Proceedings of the International Colloquium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21st to the 23rd of May 1990*, ed. W. Skalmowski and A. van Tongerloo, Leuven, pp. 117-125.
———, 2013, "The Fate of the Subjunctive in Late Middle Persian", *Diachronic and Typological Perspectives on Verbs*, ed. F. Josephson and I. Söhrman, Amsterdam, pp. 57-78.
Jügel, T., 2013, "The Verbal Particle *BE* in Middle Persian", *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 67/1, pp. 29-56.
Lazard, G., 1963, *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris.
———, 1975, "Le préverbe moyen-perse *bē/ba*", *Acta Iranica* 5, pp. 1-13.
MacKinnon, C., 1977, "The New Persian preverb *bi-*", *Journal of the American Oriental Society* 97, pp. 8-26.
MacKenzie, D. N., 1986, *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford.
Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi; Part II: Glossary*, Wiesbaden.
———, 1931, *Hilfsbuch des Pehlevi II – Glossar*, Uppsala.
Paul, L., 2013, "Early New Persian", *Encyclopædia Iranica* (Online access).
Utas, B., 1976, "Verbs and Preverbs in the *Ayyātkār ī Zarērān*", *Acta Orientalia* 37, pp. 75-110.

گیلکی: زبانی در معرض خطر

مریم‌سادات فیاضی (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)

چکیده: در چند دهه اخیر، در معرض خطر بودن^۱ زبان‌ها تبدیل به یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی زبان‌شناسان، جامعه‌شناسان و برنامه‌ریزان زبان شده است. در این فرایند، به دلایلی چند، گویشوران جوامع زبانی کوچک‌تر یا فرودست، کاربرد میراث زبانی اجدادشان را کنار گذاشته و شروع به استفاده از زبانی دیگر می‌کنند. این مسئله زمانی پدیدار می‌شود که والدین در گفت‌وگوهای خود با فرزندانشان تنها از زبان دوم استفاده می‌کنند و به تدریج انتقال میان‌نسلی^۲ کاهش یافته و در نهایت متوقف می‌شود. در نتیجه، دیگر گویشوری نخواهد بود تا به این زبان به‌عنوان زبان مادری یا زبان اول خود سخن بگویند و به این ترتیب مرگ آن زبان رقم می‌خورد و خاموش می‌شود. در این صورت، ردپای آن زبان را تنها در صداهای ضبط‌شده یا متون مکتوب آن باید جست؛ و اگر زبانی فاقد هر گونه مستنداتی باشد به‌طور کامل از میان خواهد رفت. پژوهش حاضر با هدف معرفی مقیاس‌های ارزیابی سلامت یک زبان، بر آن است تا میزان حیات زبان گیلکی را تعیین کند.

کلیدواژه‌ها: گیلکی، ارزیابی وضعیت حیات، فیشمن، یونسکو، اتنولوگ

1. endangerment
2. intergenerational transmission

۱. مقدمه

با استناد به نسخه ویرایش شده اتنولوگ (Lewis 2009) از میان ۶۹۰۹ زبان زنده دنیا، ۴۵۷ زبان تقریباً خاموش شده‌اند که در میان سطوح متفاوت در معرض خطر بودن قرار می‌گیرند و سایر لایه‌های کم خطرتر تاکنون در اتنولوگ از یکدیگر تفکیک نشده‌اند (Lewis and Simons 2010). اما اگر صرفاً شمار گویشوران یک زبان معیار سلامت زبان‌ها باشد اکنون ۳۵۲۴ زبان شناخته شده در جهان وجود دارد که تعداد سخن‌گویانشان به کمتر از ده هزار نفر کاهش یافته است؛ یعنی چیزی بیش از ۵۰ درصد زبان‌های زنده دنیا. مشخص نیست که تعداد این زبان‌ها از پیدایش انسان تاکنون چقدر بوده اما بی‌تردید بسیار پرشمارتر از اندازه امروزی آن بوده است. از آنجاکه مستندات ما مبتنی بر شواهدی است که پس از پیدایش خط به دست آمده ما صرفاً بر اساس چنین شواهدی می‌توانیم کاربرد یک زبان را در زمان و مکانی خاص مشخص کنیم. کهن‌ترین شواهد از زبان سومری در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد بر جای مانده است. مصریان باستان که در مجاورت سومریان می‌زیستند نظام نوشتاری‌ای را که ادامه‌دهنده الگوهای نوشتاری سومریان بود ابداع کردند. اما زبان مصری نیز همانند زبان سومری مرد و از میان رفت. چرا سومری و مصری مُردند؟ دلیل نابودی این دو زبان شکست گویشوران این دو زبان به دست گویشوران سامی بود. سومری‌ها در هزاره سوم پیش از میلاد مغلوب اکدی‌ها شدند و مصری‌ها در قرن هفتم میلادی به دست اعراب از پای درآمدند. زبان‌های سومری و مصری به ناگاه از بین رفتند بلکه زبان‌های اکدی و عربی به تدریج و در طول زمان جایگزین این دو زبان شدند (Thomason 2015: 1).

جای تردید نیست که صدها زبان و حتی شاید هزاران زبان کمتر شناخته شده طی قرون گذشته به چنین سرنوشتی دچار شدند. بر اساس مستندات تاریخی، اطلاعات ارزشمندی درباره این زبان‌ها و بر اساس منابع جدیدتر اطلاعاتی درباره سایر زبان‌ها داریم. میزان در معرض خطر بودن یک زبان مسئله‌ای نسبی است. در یک سر پیوستار، زبان‌هایی وجود دارند که در گسترده جغرافیایی یا کاربردی وسیعی به کار می‌روند و در مقام زبانی غالب^۱

عرض اندام می‌کنند. در سوی دیگر این پیوستار نیز زبان‌هایی دیده می‌شوند که کاربرد هویت‌سازی خود را از دست داده و خاموش شده‌اند. در حد وسط این پیوستار نیز زبان‌هایی با توان حیات بیشتر یا کمتر دیده می‌شوند.

زبان‌شناسان در توصیف زبان‌های در معرض خطر به دو معیار توجه می‌کنند: نخست، شمار کاربرانی^۱ که هویتشان را آن زبان تعیین می‌کند؛ و دیگری، شمار و ماهیت کاربردها^۲ یا نقش‌هایی که آن زبان برای آنها به خدمت گرفته می‌شود. بنابراین، برخی زبان‌ها به این دلیل خاموش می‌شوند که افراد کمتر و کمتری خود را به‌عنوان افراد آن جامعه زبانی معرفی می‌کنند و در نتیجه نه آن زبان را به‌کار می‌برند و نه آن را به فرزندان خود منتقل می‌کنند. بعضی از زبان‌ها نیز کاربردهای خود را در فعالیت‌های روزانه از دست می‌دهند و هر چه کمتر برای اهداف ارتباطی و اجتماعی خاص به خدمت گرفته می‌شوند. با توجه به این که صورت^۳ تابعی است از نقش^۴، زبان‌هایی که برای توصیف جنبه‌های کمتری از زندگی به‌کار می‌روند به تدریج از میزان پیچیدگی ساختاری‌شان کاسته می‌شود و این مسئله به‌نوبه خود بر میزان ادراک کاربران زبان از تناسب یک پاره‌گفتار با مجموعه‌ای از موقعیت‌های کاربردی خاص اثر می‌گذارد. در نتیجه این چرخه پایین‌رونده، زبان رو به اضمحلال می‌گذارد.

مهم‌ترین و اصلی‌ترین پرسشی که در ارتباط با در معرض خطر بودن یک زبان مطرح می‌شود این است که انگیزه‌های گویشوران برای وانهادن زبان خود و برگزیدن زبانی جایگزین چیست و پیامدهای جامعه‌شناختی و روان‌شناختی مرگ یک زبان کدام‌اند. از آنجاکه پیوند میان زبان و فرهنگ بسیار درهم‌تنیده است، از دست رفتن یک زبان همواره با گسست اجتماعی و فرهنگی همراه است. به سخن دقیق‌تر، میراث معنوی تمامی یک جامعه با خاموشی یک زبان از میان می‌رود. کسانی که به خطرات ناشی از در معرض خطر بودن یک زبان می‌اندیشند به‌روشنی از تبعات ناشی از خاموشی یک زبان بر تنوعات زبانی خواه از منظر جامعه‌شناختی، خواه از منظر زبان‌شناختی آگاه‌اند و اهمیت مطالعه زبان برای جامعه دانشگاهی را که موضوع مطالعه‌اش زبان در مقام یک پدیده بشری است دریافته‌اند.

1. users

2. uses

3. form

4. function

۲. در معرض خطر بودن یک زبان و معیارهای ارزیابی سلامت یک زبان

اگرچه تلاش‌های بسیاری برای اندازه‌گیری میزان زنده بودن یک زبان صورت گرفته است، هنوز معیار مشخصی برای گزینش بهترین شیوه ارزیابی ارائه نشده است. جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان زبان در جست‌وجوی تعیین گرایش‌های کاربرد زبان از راه تعریف روش‌های دقیق اندازه‌گیری میزان زنده بودن یک زبان، ابزارهایی همچون تغییر در شمار گویشوران یک زبان یا دگرگونی در کاربردهای زبان در حوزه‌های کاربردی خاص را پیشنهاد می‌کنند. درحالی‌که دوزبانگی حتی در بالاترین سطح خود شرط لازم برای مرگ یک زبان محسوب نمی‌شود، افزایش دوزبانگی چه در تعداد افراد دوزبانه و چه در سطح مهارت‌های زبانی‌شان غالباً به‌طور غیرمستقیم با گرایش‌های مربوط به مرگ زبانی مرتبط انگاشته می‌شود. افزون‌بر این، معیارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی چندی نیز وجود دارند که بر ادراک از خود و انگیزه‌های یک جامعه زبانی اثر می‌گذارد.

علی‌رغم اختلاف نظرها در باره عوامل خاموشی زبان، پژوهشگران بر این دو بُعد کاربرد زبان اتفاق نظر دارند: کاربران و نقش‌های زبان؛ و با استناد به دو بعد پیش‌گفته معیارهای زیر را برای اندازه‌گیری میزان در معرض خطر بودن یک زبان ارائه کرده‌اند.

- شمار گویشوران
- جمعیت قومی؛ شمار کسانی که هویت قومی‌شان با آن زبان تعریف می‌شود (خواه به آن زبان سخن بگویند یا نگویند)
- ثبات و چگونگی تغییر در شمار گویشوران
- الگوهای اقامت و مهاجرت گویشوران
- کاربرد زبان دوم
- کاربرد آن زبان به عنوان زبان دوم توسط دیگران
- نگرش موجود در جامعه به آن زبان
- میانگین سنی گویشوران
- حوزه‌های کاربرد زبان
- به رسمیت شناختن آن زبان در کشور یا منطقه

- راه‌های انتقال زبان (آیا کودکان آن زبان را در خانه فرامی‌گیرند یا در مدرسه به آنها آموزش داده می‌شود)

- عوامل غیر زبان‌شناختی مانند فرصت‌های اقتصادی یا عدم وجود آن

اگرچه برهم‌کنش این عوامل در درون یک جامعه بسیار پویاست و سبب می‌شود نتوان آنها را به‌طور کامل پیش‌بینی کرد، چنین تعاملاتی تابع گرایش‌ها و الگوهای قابل تشخیص هستند. پژوهشگران در این نکته به اجماع رسیده‌اند که عامل کلیدی برای اندازه‌گیری میزان سلامت یک زبان در معرض خطر پاسخ‌گویی به این پرسش است که تا چه اندازه انتقال بیننسلی یک زبان دست‌نخورده باقی مانده است.

۱.۲. مقیاس گسست بیننسلی فیشمن

تا کنون پژوهش‌های بسیاری دربارهٔ عوامل و فرایندهای اضمحلال و مرگ یک زبان صورت گرفته است (Denison 1977, 1980, 1981, 1987, 1989; Gal 1978; Skutnabb-Kangas 2000). اما شاید این حوزه مطالعاتی بیش از همه وامدار جاشوا فیشمن باشد که پژوهش‌هایش به درک درستی از مفاهیم کاربرد زبان در جامعه انجامید. اثرگذارترین دستاورد او معرفی مقیاس هشت درجه‌ای گسست بیننسلی فیشمن^۱ است که در دو دههٔ گذشته چارچوب اصلی ارزیابی سلامت زبان‌های در معرض خطر بوده است. این درحالی است که یونسکو مقیاسی پنج‌درجه‌ای و اتنولوگ^۲ مقیاسی شش‌درجه‌ای پیشنهاد می‌کنند. پس از انتشار مقیاس هشت درجه‌ای گسست بیننسلی فیشمن، معیارهای دیگری نیز برای ارزیابی سلامت زبان‌ها پیشنهاد شد (Lewis 2006; Brenzinger et al, 2003) اما مقیاس او با در نظر گرفتن نقش کلیدی انتقال بیننسلی همچنان به‌عنوان الگوی اصلی مفهومی اندازه‌گیری در معرض خطر بودن زبان‌ها باقی ماند. بر اساس الگوی انتقال بیننسلی، اگر فرزندان، زبان را از والدین خود فرانگیرند غیرمحمتمل است که بتوانند آن زبان را به فرندان خود بیاموزند. به باور فیشمن تصمیم فردی والدین در کنار انتخاب‌های اجتماعی و قراردادی جامعه، رفتار زبانی والدین را در ارتباط با فرندانشان تعریف

1. Fishman's 8-Graded Intergenerational Disruption Scale
2. Ethnologue

می‌کند. عوامل اجتماعی منجر به شکل‌گیری فضاها‌ی اجتماعی‌ای می‌شوند که کاربردهای زبان در بستر آن شکل می‌گیرند. این فضاها‌ی اجتماعی همانی است که فیشمن از آن با عنوان حوزه‌های کاربرد یاد می‌کند و هر یک به‌نوبه خود از مجموعه‌ای از مشارکین، موقعیت مکانی و موضوعی که به یک زبان خاص پیوند دارد تشکیل می‌شوند. گزینش زبان در طول زمان به یک هنجار اجتماعی ثابت تبدیل می‌شود به‌طوری که انتظار می‌رود برای هر موقعیت مشارک - موقعیت - موضوع خاص، زبان خاص آن موقعیت به‌کار برود. با کاهش تدریجی این هنجارها، به‌واسطه ازدست رفتن نقش‌های کاربردی زبان، دگرگونی در زبان آغاز می‌شود. زمانی که شمار موقعیت‌های کاربردی یک زبان تقلیل می‌یابد، والدین احساس می‌کنند که آن زبان در مقایسه با زبان دیگر غنای خود را از دست داده و بیش از آن نمی‌تواند کارآمد باشد، در نتیجه ریزش گویشوران یک زبان نیز آغاز می‌شود. مقیاس هشت درجه‌ای فیشمن ابزاری است برای اندازه‌گیری گسست میان کاربرد یک زبان به‌وسیله تعداد پرشمار گویشوران و توقف کامل در استفاده از یک زبان خاص به دلیل عدم وجود گویشور. در جدول ۱ مقیاس فیشمن معرفی شده و در آن تعریف سطح‌ها بر اساس حوزه‌ها و برجسته‌ترین الگوهای کاربردی به‌روشنی مشخص شده است.

سطح	توصیف
۱	زبان در سطح گسترده ملی برای آموزش، کار، رسانه‌های جمعی و دولت به‌کار می‌رود.
۲	زبان در رسانه‌های محلی و منطقه‌ای و برای امور دولتی به‌کار می‌رود.
۳	زبان در محیط‌های کاری محلی و منطقه‌ای به‌وسیله افراد خودی و بیگانه به‌کار می‌رود.
۴	سواد زبانی از راه تدریس آموزش داده می‌شود.
۵	تمام نسل‌ها از زبان به‌صورت شفاهی استفاده می‌کنند و صورت نوشتاری به‌طور مؤثری در تمام جامعه به‌کار می‌رود.
۶	تمامی نسل‌ها زبان را به‌صورت شفاهی به‌کار می‌برند و کودکان آن زبان را به‌عنوان زبان اول خود یاد می‌گیرند.
۷	نسل دارای فرزند به‌خوبی زبان را می‌داند و از آن در هنگام گفت‌وگو با کهن‌سالان استفاده می‌کند اما آن را به فرزندان خود نمی‌آموزد.
۸	تنها گویشوران باقی‌مانده، نسل پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها هستند.

جدول ۱. خلاصه مقیاس هشت درجه‌ای گسست بینانسی فیشمن (برگرفته از فیشمن ۱۹۹۱)

از منظر ارزیابی وضعیت حیات یک زبان، مقیاس فیشمن بیشتر بر سطح زوال یک زبان تأکید دارد تا بر سطح بقای آن. با مطالعه جدول بالا می‌توان دریافت که اولین سطح مقیاس فیشمن بر سلامت کامل یک زبان دلالت دارد و آخرین سطح از آخرین نشانه‌های حیات آن. این در حالی است که گرایش عمومی در ارتباط با زبان جوامع در اقلیت به مسیری پایین‌رونده در مقیاس فیشمن اشاره دارد؛ به این اعتبار که در توصیف هر مرحله از زندگی آن زبان کاهش تدریجی در کاربردها (نقش‌ها، حوزه‌ها) و شمار کاربران دیده می‌شود. به باور فیشمن زبان بسیاری از جوامع در اقلیت در مقیاس ۶ قرار دارد. بنابراین برای حفظ و تقویت آن زبان کوشش چشمگیری لازم است تا آن زبان پس از گذر از سطوح پنج‌گانه، به جایگاهی امن و سالم برسد. به عبارت روشن‌تر، در واقعیت حتی با استفاده از نیروهای برون‌زبانی نیز احیای یک زبان در خطر نابودی غیرممکن خواهد بود.

اگرچه مقیاس فیشمن، از ابتدای مطرح شدنش در دو دهه قبل، به درک جدیدی از پویایی تغییرات و دگرگونی‌های زبانی انجامید اما در هنگام بررسی مسئله تلاش برای حفظ و احیای زبان‌ها و نیز ارزیابی میزان در معرض خطر بودن ناکارآمدی‌های آن رخ نمود. کاربرد مقیاس فیشمن در موقعیت‌هایی خاص، منجر به بازنگری و صورت‌بندی جدید سطوح پیشنهادی او و به‌طور خاص سطوح بالاتر شد، یعنی سطوحی که عوامل اثرگذار نقش، قالب و ماهیت آموزش را نمی‌توان از نظر دور داشت. نخست آنکه، مقیاس فیشمن، سطوح گسست را در شرایطی نسبتاً ایستا توصیف می‌کند. یعنی اگرچه اشاره می‌کند تغییرات زبانی موجب گسست انتقال بین‌نسلی می‌شود اما برای توجیه جهتمند بودن تغییرات زبانی در مقابل تکامل زبانی از کفایت لازم برخوردار نیست. در نتیجه، جامعه‌ای که در سطح ۶ قرار دارد اما به سوی لایه ۷ در حرکت است (در جریان دگرگونی زبانی) در مقایسه با جامعه‌ای که به سمت سطح ۵ میل کرده (در جریان تکامل زبانی) به مجموعه متفاوتی از مداخلات نیاز دارند. به سخن دقیق‌تر تعاریف موجود در سطح ۶ باید این تمایزات را نشان دهد که قاعدتاً نمی‌تواند.

دوم، مقیاس فیشمن در توصیف تمامی حالت‌های ممکن یک زبان ناتوان است. در

بالاترین سطح مقیاس، مجموعه انگشت‌شماری از زبان‌ها قرار دارند که گستره کاربردشان بیش از سطح یک است. در پایین‌ترین سطح نیز زبان‌هایی دیده می‌شوند که کاملاً خاموش شده‌اند و تعدادی نیز که به‌عنوان زبان موروثی یک جامعه زبانی پویا رو به زوال هستند. در این حال، اگر قرار باشد مقیاس فیشتن چارچوبی برای توصیف چرخه زندگی همه زبان‌ها باشد باید سطوح چندی را به آن افزود.

سوم، فیشتن به‌روشنی انتقال بینانسی را به‌عنوان برجسته‌ترین عامل دگرگونی زبان معرفی کرده است. این مسئله به‌طور تلویحی مبین آن است که کانون تلاش برای احیا زبان، باید در میان افراد، داخل محدوده خانه سخن‌گویان و در درون جوامع محلی باشد یعنی موردی که در سطح ۶ و سطوح پایین‌تر دیده می‌شود. این در حالی است که در سطوح بالای ۶ مؤسسات بیرون از خانه برای انتقال و گسترش زبان نقش پررنگ‌تر و فزاینده‌ای می‌یابند. به همین دلیل است که سطح ۷ و پایین آن آشکارا به گسست بینانسی مرتبط می‌شود حال آنکه سطح ۵ و بالای آن بر تکامل زبان از راه مؤسساتی که موجب انتقال بیشتر و گسترده‌تر می‌شود تأکید می‌کند. درک این ناکارآمدی موجب شد تا فیشتن در الگوی اولیه خود بازنگری کرده (2001) و در جریان تقویت یک زبان و حرکت آن به سمت سطوح بالاتر، نقش بنیادی‌تری برای مؤسسات اجتماعی (از جمله خانه) قائل شود.

چهارم، اگرچه ظاهراً گسست زبانی در نسخه اولیه مقیاس فیشتن در کانون توجه قرار دارد اما در عمل، سطوح پایین‌تر یعنی سطوحی که میزان گسست در آن بزرگ‌تر است کمتر مطالعه شده است. این مسئله در هنگام توصیف دگرگونی‌های زبانی و نابودی یک زبان که به مقولات کمتری نیاز است، چندان مشکل‌ساز نیست. اما برای احیا زبان، مجموعه‌ای از مقولات جزءبه‌جزء کارآمدتر خواهد بود. در نتیجه برای توصیف زبان‌ها به مقیاسی نیاز خواهیم داشت که مجموعه‌ای غنی از مقولات تحلیلی و نشانگر را در خود داشته باشند یعنی مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی که در ارزیابی هر زبان باید به آنها پرداخت.

۲.۲. چارچوب در معرض خطر بودن زبان یونسکو

پيامد کاستی‌های مقیاس فیشتن، ارائه چارچوب جایگزینی بود که در سال ۲۰۰۳ توسط

شماری از متخصصان یونسکو برای ارزیابی وضعیت سلامت یا در خطر بودن یک زبان پیشنهاد شد (Brenzinger et al. 2003). در این چارچوب جدید مجموعه‌ی نُه‌گانه‌ای از عوامل در کنار یکدیگر، شش طبقه سلامت‌سنجی را برای ارزیابی زبان‌ها معرفی می‌کنند که انتقال بینانسی در کانون آن قرار دارد. در جدول ۲ فهرست مقولات و وضعیت بینانسی منطبق با آنها را می‌توان مشاهده کرد.

میزان در معرض خطر بودن	انتقال بینانسی زبان
سالم ^۱	تمامی نسل‌ها به زبان سخن می‌گویند و انتقال بینانسی گسسته نشده است.
آسیب‌پذیر ^۲	بیشتر فرزندان به زبان سخن می‌گویند، اما کاربرد آن محدود به حوزه‌های خاصی است.
نسبتاً در معرض خطر ^۳	فرزندان زبان را به‌عنوان زبان مادری خود در خانه یاد نمی‌گیرند.
به شدت در معرض خطر ^۴	گویشوران زبان افراد کهن سال هستند و اگرچه نسل جوان‌تر (پدرها و مادرها) کاملاً آن را متوجه می‌شوند اما به آن سخن نمی‌گویند و زبان را به کودکان خود نمی‌آموزند.
بحرانی ^۵	گویشوران زبان تنها کهن‌سالانی هستند که در بافت‌هایی خاص و بسیار اندک به زبان خود صحبت می‌کنند.
خاموش ^۶	هیچ گویشوری برای زبان وجود ندارد.

جدول ۲. چارچوب یونسکو (یونسکو ۲۰۰۹)

بر خلاف مقیاس فیشرمن، چارچوب یونسکو مجموعه متنوع‌تری از مقولات را برای سطح پایینی ضعیف‌تر پیشنهاد می‌کند. البته باید توجه داشت که وضعیت زبان‌های بالای سطح ۶ در مقیاس فیشرمن چندان تفاوتی ندارد و یونسکو تمامی آنها را زیر عنوان سالم جای می‌دهد. علی‌رغم روبرو بودن با موانع جدی برای کاربست این چارچوب (Lewis 2006)،

1. safe

2. vulnerable

3. definitely endangered

4. severely endangered

5. critically endangered

6. extinct

یونسکو آخرین نسخه ویرایش‌شده اطلس زبان‌های در معرض خطر^۱ را منتشر کرد (UNESCO 2009).

۳.۲. مقولات حیاتِ زبانِ اتنولوگ

اتنولوگ (Gordon 2005؛ Grimes 1995؛ Lewis 2009) میزان حیات زبان‌ها را بر اساس سطوح پنج‌گانه‌ای طبقه‌بندی می‌کند که شمار گویشوران زبان اول در مقایسه با سایر عوامل در کانون توجه قرار دارد. جدول ۳ فهرست این عوامل و تعاریف مربوط به آنها را به دست می‌دهد.

مقوله	توصیف
زنده	جمعیت قابل توجه گویشوران زبان اول
صرفاً زبان دوم	زبان تنها به‌عنوان زبان دوم به‌کار می‌رود. به‌عنوان زبان اول گویشور ندارد، اما ممکن است شمار اندکی گویشور نوظهور داشته باشد.
تقریباً خاموش	کمتر از ۵۰ گویشور دارد و زبان بخش بسیار کوچکی از یک قوم است.
غیرفعال	هیچ گویشور شناخته‌شده‌ای ندارد اما قوم خاصی هویت قومی خود را با آن زبان تعریف می‌کند.
خاموش	هیچ گویشوری ندارد و برای توصیف قومی هیچ قومی به‌کار نمی‌رود.

جدول ۳. مقولات حیاتِ زبانِ اتنولوگ

همانند چارچوب یونسکو، اتنولوگ نیز در ارائه معیاری برای تمیز دادن زبان‌های سطوح بالاترِ مقیاس فیشمن از یکدیگر ناکام می‌ماند. یعنی لایه‌هایی که معیارسازیِ زبان و کاربرد صورت نوشتاری برای اهداف آموزشی، کاری و دولتی عامل بسیار مهمی در نظر آورده می‌شود. از تنوع موقعیت‌ها و سطوح تکاملی که در میان زبان‌ها دیده می‌شود، در اتنولوگ تنها با برجسب زنده^۲ یاد شده است. به‌عبارت روشن‌تر، مقوله زنده پیش‌فرض در نظر گرفته شده و بدون تعریف به حال خود وانهاد شده است. اتنولوگ مقوله زبان دوم را نیز تا مدت‌ها تنها

1. The UNESCO Atlas of the World's Languages in Danger

2. living

برای زبان‌هایی به‌کار می‌برد که همچنان کاربرد دارند اما افراد جامعه آن زبان را به‌عنوان زبان اول خود یاد نمی‌گیرند. به‌طور کلی، این زبان‌ها، زبان‌های نیایشی یا زبان‌های دارای کاربرد خاص (زبان شغلی^۱، اصطلاحات شغلی^۲، پیچین‌ها و امثال آن) هستند. در شانزدهمین نسخه ویرایش‌شده اتنولوگ، مقوله زبان دوم به گونه‌ای گسترده‌تر شد تا هم زبان‌هایی را دربرگیرد که خاموش شده‌اند (یعنی زبان‌های غیرفعال در آخرین نسخه) و هم زبان‌هایی که تازه گویشورانی یافته‌اند که می‌کوشند آن زبان را به‌عنوان میراث زبانی اجدادشان در قالب زبان دوم بیاموزند. اصطلاح غیرفعال در شانزدهمین نسخه ویرایش‌شده اتنولوگ برای نشان دادن تفاوت میان زبان‌هایی پیشنهاد شد که یا هیچ گویشوری ندارند یا صرفاً برای تعیین هویت قومی اقوامی خاص به‌کار می‌روند. خاستگاه نیاز به ایجاد تمایز میان زبان‌های بدون گویشور اما تعیین‌کننده هویت قومی در مقابل زبان‌های بدون گویشور و عدم متمایزکنندگی هویت قومی، پاسخ به اعتراض شماری از گروه‌های قومی به اصطلاح خاموش بود که باور داشتند یک زبان می‌تواند هیچ گویشوری نداشته باشد اما هویت قومی افراد یک جامعه را تعیین کند. ازهمین‌رو، در ادبیات این حوزه مطالعاتی، برای اشاره به بیدار کردن زبان‌های به‌خواب رفته^۳، مقوله غیرفعال و برای زبان‌ها بدون گویشور و بدون توانایی تمیز دادن قومی مقوله خاموش به نسخه اولیه افزوده شد. اصلاحات و مطابقه‌های اندک صورت گرفته میان طرح اتنولوگ و درک تغییرات زبان‌های در معرض خطر و احیا زبان‌ها نشان می‌دهد که برای توضیح عوامل و موقعیت‌هایی که منجر به نابودی یا احیا یک زبان می‌شود به چارچوب مقوله‌ای جامع‌تر و موثکافانه‌تری نیاز است. نقطه قوت اتنولوگ در مقام شیوه‌نامه‌ای بسیار پرکاربرد در این است که می‌تواند میزان حیات قوم‌زبان‌شناختی^۴ تمامی زبان‌های دنیا — با هر درجه از در معرض خطر بودن یا تکامل — را با کاربست چارچوبی کاملاً همسان تعیین کند. در عین حال، به‌منظور حفظ قدرت قیاس‌پذیری و برای تسهیل مطالعات زمان‌بر در معرض خطر بودن زبان‌ها، چنین مقیاسی باید به پیوستاری از مقولات پایدار پایبند باشد.

1. cants

2. jargons

3. reawakening sleeping languages

4. ethnolinguistic

۴.۲. مقیاس گسست بیننسلی اصلاح‌شده^۱

باتوجه به نقش بنیادی مقیاس گسست بیننسلی فیشمن در ادبیات پژوهش‌های زبان‌های در معرض خطر و تأثیر عمیق و نقش عملی اطلس یونسکو و فهرست جامع وضعیت سلامت زبان‌های دنیای اتنولوگ، همسان‌سازی سه طرح پیش‌گفته (همانند جدول ۴) می‌تواند به‌عنوان ابزاری کارآمد در اختیار تحلیل‌گران و متخصصان قرار گیرد. در جدول ۴ سیزده سطح فهرست شده است. برای ایجاد انطباق با مقیاس فیشمن شماره‌گذاری مربوط به هر سطح حفظ شده اما با توجه به تقسیم‌بندی‌های دقیق‌تر، تعداد آنها افزایش یافته است. در نتیجه آنچه پیش‌تر بر اساس مقیاس فیشمن در سطح ۶ قرار می‌گرفت در مقیاس گسست بیننسلی اصلاح‌شده در سطح ۶ الف و ۶ ب دسته‌بندی می‌شود. به همین قیاس، ۸ الف و ۸ ب با سطح ۸ مقیاس فیشمن مطابقت می‌کند. سطوح ۰، ۹ و ۱۰ مقولات توصیفی کاملاً تازه‌ای هستند که امکان طبقه‌بندی تمامی زبان‌های دنیا را میسر می‌کنند. برای افزودن بر دقت سطوح تعریف‌شده، شماره‌های هر سطح با یک یا دو حرف برجسب‌دهی شده تا بتوان مقولات نقشی اصلی آن سطح را مشخص کرد. همچنین در این جدول همسو با چارچوب یونسکو، برای هر یک از سطوح مقیاس گسست بیننسلی اصلاح‌شده، مقوله در معرض خطر/وضعیت سلامت معرفی شده است. توصیف مختصر هر سطح را در ادامه می‌توان مشاهده کرد.

سطح	برجسب	توصیف	یونسکو
۰	بین‌المللی	زبان در جوامع بین‌المللی با مجموعه متفاوتی از نقش‌ها به‌کار می‌رود.	سالم
۱	ملی	زبان برای مقاصد آموزشی، کاری، رسانه‌های جمعی، امور دولتی در سطح ملی به‌کار می‌رود.	سالم
۲	منطقه‌ای	زبان برای اهداف دولتی و رسانه‌های جمعی محلی و منطقه‌ای کاربرد دارد.	سالم
۳	تجارت	زبان در محیط‌های کاری محلی و منطقه‌ای به‌وسیله افراد خودی و بیگانه به‌کار می‌رود.	سالم

1. expanded graded intergenerational disruption scale

یونسکو	توصیف	برچسب	سطح
سالم	سواد زبانی از راه تدریس آموزش داده می‌شود.	آموزشی	۴
سالم	تمام نسل‌ها از زبان به‌صورت شفاهی استفاده می‌کنند و صورت نوشتاری تا حدودی به‌وسیله بخشی از جامعه به‌کار می‌رود.	نوشتاری	۵
سالم	تمامی نسل‌ها زبان را به‌صورت شفاهی به‌کار می‌برند و کودکان آن را به‌عنوان زبان اول خود یاد می‌گیرند.	قوی	۶الف
آسیب‌پذیر	تمامی نسل‌ها زبان را به‌صورت شفاهی به‌کار می‌برند اما شمار اندکی از نسل دارای فرزند آن را به کودکان خود منتقل می‌کنند.	در معرض تهدید	۶ب
نسبتاً در معرض خطر	نسل دارای فرزند زبان را تا اندازه‌ای خوب می‌دانند که بتوانند با آن با هم‌نسلان خود سخن بگویند اما هیچ‌یک از آنان زبان را به فرزندان خود منتقل نمی‌کنند.	در حالت تغییر	۷
به‌شدت در معرض خطر	تنها گویشوران باقی‌مانده نسل پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها هستند.	رو به زوال	۸الف
کاملاً در معرض خطر	تنها گویشوران باقی‌مانده نسل پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها هستند که در موقعیت‌های بسیار کمی به آن زبان سخن می‌گویند.	تقریباً خاموش	۸ب
خاموش	زبان یادآور میراث قومی یک جمعیت قومی خاص است و گویشوران تنها برخی کاربردهای نمادین آن را می‌دانند.	غیرفعال	۹
خاموش	زبان برای احراز هویت قومی به‌کار نمی‌رود و هیچ گویشوری حتی برای کاربردهای نمادین آن نیز وجود ندارد.	خاموش	۱۰

جدول ۴. مقیاس گسست بیننسلی اصلاح‌شده (برگرفته از فیشمن ۱۹۹۱)

۳. ارزیابی وضعیت حیات گیلکی

در پژوهش پیش رو، وضعیت سلامتی گیلکی با کاربست روش کمی و به‌طور مشخص پرسش‌نامه‌ای بیست‌گویه‌ای و با استفاده از مقیاس سه‌درجه‌ای لیکرت مورد ارزیابی قرار گرفت. بر اساس یافته‌های پرسش‌نامه مورد نظر مشخص شد که سطح به‌کارگیری گیلکی،

منطقه‌ای است و این زبان در سطح ملی و بین‌المللی هیچ‌گونه کاربردی ندارد. تجارت با زبان گیلکی محدود به بافت‌های محلی و بسامد وقوع آن اندک است. به سخن دقیق‌تر، تمامی گویشوران از این زبان به‌عنوان وسیلهٔ ارتباطی خود استفاده نمی‌کنند و زبان فارسی در بسیاری از موقعیت‌های ارتباطی جایگزین آن شده است. این در حالی است که آموزش زبان گیلکی نیز به‌صورت رسمی از راه تدریس در مدارس صورت نمی‌پذیرد. توانش زبان گیلکی نزد سخن‌گویان این زبان حاصل انتقال از راه محیط‌های غیررسمی همچون خانه و در پاره‌ای موارد الگوبرداری از هم‌نسلان است — این پدیده به‌طور مشخص در میان پسران رواج دارد. به دلایل جامعه‌شناختی دختران تمایل اندکی به یادگیری و استفاده از این زبان دارند (صافی پیرلوجه ۱۳۹۵: ۱۶۹).

زبان گیلکی دارای خط مشخص نیست و برای نگارش آن از خط فارسی استفاده می‌شود. به‌جز جرایدی چون گیلوا که اشعار یا داستان‌های کوتاهی به گیلکی در آن منتشر می‌شود، زبان و خط رایج در نشریات فارسی است. تمامی نسل‌ها زبان گیلکی را به‌عنوان زبان اول خود در منزل و از راه انتقال بینانسلی نمی‌آموزند. امروزه کمتر دانش‌آموز ابتدایی را می‌توان یافت که در شهر رشت به گیلکی سخن بگوید و با ساختارهای آن آشنایی داشته باشد. زبان فارسی در مقام زبان رسمی کشور، جایگزین گیلکی شده است و گویشوران جوان حتی گیلکی را در مقام زبان دوم خود نیز نمی‌آموزند. شمار بسیار اندکی از خانواده‌های گیلک را می‌توان یافت که یا به‌دلیل آگاهی از اهمیت آموزش زبان مادری، گیلکی را به فرزندان خود یاد می‌دهند یا به‌سبب حضور پدربزرگ و مادربزرگ‌هایی که با فرزندان به گیلکی سخن می‌گویند نوه‌هایشان به‌صورت ناخودآگاه این زبان را فرامی‌گیرند. بنابراین، جمعیت گویشوران گیلکی محدود به پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها و فرزندانشان می‌شود و خط انقطاعی میان پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها با نوه‌هایشان دیده می‌شود.

علی‌رغم عدم کاربست گیلکی به‌عنوان زبان مادری، تقریباً تمامی افرادی که در نظرسنجی شرکت کردند هویت خود را گیلک تعریف می‌کنند. یعنی از گیلکی برای احراز هویتشان استفاده می‌کنند. این در حالی است که هنوز هم در برخی کاربردهای نمادین

همچون نوروزخوانی، بازارهای محلی، اجرای نمایش‌نامه‌ها به‌ویژه با ژانر کم‌دی زبان گیلکی کاربرد دارد.

نکته حائز اهمیت اینکه در پژوهش حاضر، برای تعیین وضعیت حیاتی گیلکی صرفاً به معیارهای جامعه‌شناختی استناد شده و معیارهای روان‌شناختی و زبان‌شناختی در آن محلی از اعراب ندارند. نتایج آماری این تحلیل را می‌توان در ادامه مطالعه کرد.

۴. نتیجه‌گیری

میانگین سنی افرادی که به پاسخ‌نامه ارزیابی وضعیت حیات گیلکی پاسخ دادند ۴۳٪ بین ۵۱ تا ۸۰ سال، ۳۶٪ بین ۲۶ تا ۵۰ سال و ۲۱٪ بین ۱۰ تا پانزده سال بود. سهم توزیع جنسی پرسش‌نامه نیز به‌صورت برابر بود یعنی ۵۰٪ به مردان و ۵۰٪ به زنان اختصاص یافت. سطح تحصیلات شرکت‌کنندگان ۳۳٪ زیر دیپلم، ۴۱٪ لیسانس و ۲۶٪ فوق‌لیسانس و دکتری بود. ۴۴٪ افراد در گفت‌وگوهای روزانه خود زیاد، ۱۸٪ کم‌وبیش و ۳۸٪ از زبان گیلکی استفاده می‌کردند. بسامد کاربرد گیلکی در تمامی موقعیت‌ها ۵۲٪، برای هیچ‌یک از موقعیت‌ها ۴۱٪، و در برخی از موقعیت‌ها ۷٪ عنوان شد. دامنه گفت‌وگوها از تمامی موضوعات تا هیچ موضوعی متغیر بود که در این میان سهم تمامی موضوعات ۳۸٪، بعضی موضوعات ۱۹٪ و درباره هیچ‌یک از موضوعات ۴۳٪ تعیین شد. ۲۷٪ پرسش‌شوندگان گیلکی را در خانه از والدین خود، ۱۱٪ در مدرسه و از هم‌نسلانشان فراگرفته‌اند و ۶۲٪ گیلکی را یادنگرفته‌اند. ۱۲٪ افراد با فرزندانشان درباره همه چیز به گیلکی صحبت می‌کنند، ۱۴٪ در ارتباط با موضوعات خاصی همچون مسائل خانوادگی با فرزندانشان به گیلکی گفت‌وگو می‌کنند، و ۷۴٪ در مورد هیچ موضوعی با فرزندانشان به گیلکی سخن نمی‌گویند. سهم نوشتن به گیلکی در میان افراد ۱۷٪، نوشتن ۵۴٪ و حد وسط استفاده از گیلکی نوشتاری ۴۷٪ است که از این میان ۳۲٪ افراد از تسلط زیاد، ۳۱٪ از تسلط متوسط و ۳۷٪ از تسلط اندک خود در مهارت نوشتاری گیلکی سخن گفتند. در عین حال، ۸۴٪ باور داشتند که هنگام استفاده از زبان گیلکی در گفت‌وگوهایشان واژگان و ساخت‌های دستوری

اصیل گیلکی را به کار می‌برند، ۳۱٪ کم‌وبیش و ۳۷٪ اطلاعات اندکی از واژه‌ها و ترکیبات دستوری گیلکی داشتند. با وجود این، ۸۴٪ افراد همیشه و ۱۲٪ کم‌وبیش هویت خود را با گیلکی تعیین می‌کنند و تنها ۴٪ هیچ‌گاه خود را گیلک معرفی نمی‌کنند.

۹۵٪ پرسش‌شوندگان بر این باورند که گیلکی در مدارس رشت آموزش داده نمی‌شود ۴٪ معتقدند در برخی مدارس آموزش‌های پراکنده‌ای صورت می‌پذیرد و ۱٪ معتقدند در شهر رشت آموزش رسمی گیلکی در مدارس وجود دارد. ۲۵٪ پدران و مادران پرسش‌شوندگان به گیلکی سخن می‌گفتند، ۴۱٪ بعضی اوقات گیلکی حرف می‌زدند و ۳۴٪ تکلم به این گویش را کنار گذارده‌اند. این در حالی است که هنوز ۶۳٪ پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های پرسش‌شوندگان به گیلکی سخن می‌گویند، ۲۸٪ آنها در پاره‌ای مواقع گیلکی حرف می‌زنند و تنها ۹٪ جمعیت سالمند گویشوران این زبان نیستند. ۵۲٪ پرسش‌شوندگان گیلکی را در خانه و از والدین خود آموخته بودند، ۱۱٪ هم‌نشینی با هم‌تایانشان را عامل یادگیری زبانشان معرفی می‌کردند و ۳۷٪ اصلاً این زبان را فرانگرفته‌اند.

از منظر ۸۳٪ از پرسش‌شوندگان برنامه‌های رسانه‌ای استانی به زبان گیلکی است، ۱۵٪ بر این باورند که تا حدودی این برنامه‌ها به گیلکی است و ۲٪ معتقد بودند فقط ظاهر ساختارهای زبانی گیلکی است و در واقع برنامه‌های رسانه‌ای استان ترجمه نیم‌بندی است از زبان فارسی. به همین قیاس ۳۱٪ افراد در برخی ادارات و با بعضی از مسئولان به زبان گیلکی سخن می‌گفتند، ۴۸٪ می‌کوشیدند در تمامی موقعیت‌های رسمی به گیلکی صحبت کنند و ۲۱٪ هرگز در موقعیت‌های رسمی از این زبان استفاده نمی‌کردند.

تمامی پرسش‌شوندگان یعنی ۱۰۰٪ آنها دامنه کاربرد زبان گیلکی را منطقه‌ای در نظر می‌آورند و هیچ سهمی برای کاربردهای ملی یا بین‌المللی قائل نبودند. نسبت استفاده از زبان گیلکی برای صحبت با والدین ۱۷٪ در همه موقعیت‌ها، ۳۰٪ برخی مواقع و ۵۳٪ هیچ‌گاه تعیین شد. این در حالی است که در جهت عکس یعنی استفاده از زبان گیلکی برای گفت‌وگو با فرزندان ۲۲٪ همیشه، ۳۲٪ بعضی اوقات و ۴۶٪ هرگز معین شد.

تحلیل‌های آماری مبتنی بر معیارهای جامعه‌شناختی و نه زبان‌شناختی مبین آن است که زبان گیلکی بر اساس مقیاس گسست بینانلسلی اصلاح‌شده یونسکو بین درجه ۶ و ۸ الف قرار دارد. به سخن روشن‌تر، با توجه به اینکه تمامی نسل‌ها زبان را به صورت شفاهی به کار می‌برند اما شمار اندکی از نسل دارای فرزند آن را به کودکان خود منتقل می‌کنند در شمار زبان‌های آسیب‌پذیر، و با استناد به این که نسل دارای فرزند زبان را تا اندازه‌ای خوب می‌دانند که بتوانند با آن با هم‌نسلان خود سخن بگویند اما هیچ‌یک از آنان زبان را به فرزندان خود منتقل نمی‌کنند نسبتاً در معرض خطر است. بنابراین، این زبان بر روی پیوستاری جای می‌گیرد که در یک سر آن زبان‌های آسیب‌پذیر و در سر دیگر آن زبان‌های نسبتاً در معرض خطر وجود دارند.

منابع

- صافی پیرلوجه، حسین، ۱۳۹۵، «هویت‌سازی: مطالعه موردی دختران در رشت»، زبان و زبان‌شناسی، ش ۲۳، ص ۱۵۹-۱۷۳.
- Brenzinger, M., A. et al., 2003, *Language Vitality and Endangerment*, UNESCO Document, Expert Group Meeting on Endangered Languages, <http://www.unesco.org/culture/en/endangeredlanguages>
- Denison, N., 1977, "Language Death or Language Suicide?", *International Journal of the Sociology of Language*, vol. 12, pp. 13-22.
- Dorian, N. C., 1977, "The Problem of the Semi-speaker in Language Death", *Linguistics*, vol. 191, pp. 23-32.
- , 1980, "Language Shift in Community and Individual: the Phenomenon of The Laggard Semi-speaker", *International Journal of the Sociology of Language*, vol. 25, pp. 85-94.
- , 1981, *Language Death: The Life Cycle of a Scottish Gaelic Dialect*, Philadelphia.
- , 1987, "The Value of Language-maintenance Efforts Which Are Unlikely to Succeed", *International Journal of the Sociology of Language*, vol. 68, pp. 57-67.
- , (ed.), 1989, *Investigating Obsolescence: Studies in Language Contraction and Death*, Cambridge.
- Fishman, J. A., 1991, *Reversing Language Shift: Assessing Endangerment: Expanding Fishman's GIDS, Draft*, Clevedon.
- , (ed.), 2001, *Can Threatened Languages be Saved? Reversing Language Shift*, Clevedon.

- Gal, S., 1978, "Peasant Men Can't Get Wives: Language Change and Sex Roles in a Bilingual Community", *Language in Society*, vol.7, pp. 1-16.
- Grimes, J., 1995, *Language Survey Reference Guide*, Dallas.
- Gordon, R., 2005, *Ethnologue: Languages of the World* (15th ed.), Dallas.
- Lewis, M. P., 2006, *Towards a Categorization of Some of the World's Endangered Languages*, SIL International. Online: <http://www.sil.org/silewp/abstract.asp?ref=2006-002>
- , (ed.), 2009, *Ethnologue: Languages of the World*, 16th Edition, Dallas.
- Lewis, M. P. and Simons, G., 2010, "Assessing Endangerment: Expanding Fishman's GIDS", *Revue roumaine de linguistique*, 55: 2, pp. 103-120.
- Skutnabb-Kangas, T., 2008, "Human Rights and Language Policy in Education", *Language Policy and Political Issues in Education, Vol. 1 of Encyclopedia of Language and Education*, 2nd edition, ed. S. May and N. Hornberger, New York, pp. 107-119.
- Thomason, S. G., 2015, *Endangered Languages: An Introduction*, Cambridge.

نظام مطابقه در زبان زازاکی*

عبدالرحمن صادقی (دانش‌آموخته رشته زبان‌شناسی دانشگاه آزاد، واحد تهران مرکز)
محمد مهدی اسماعیلی (عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه آزاد، واحد تهران مرکز)

چکیده: این مقاله به نقش شناسه‌های فعلی، ضمائر فاعلی و مفعولی و روابط نحوی آنها در نظام مطابقه زازاکی، از زبان‌های ایرانی شمال غربی می‌پردازد. بر اساس دو عامل زمان دستوری و لازم یا متعدی بودن فعل، نظام مطابقه در این زبان به صورت دوگانه، یعنی فاعلی - مفعولی و غیرفاعلی - مفعولی است. مطابقه فاعلی - مفعولی در فعل‌های لازم فارغ از هر زمانی و فعل‌های متعدی زمان حال صورت می‌گیرد و فعل از طریق شناسه‌های فعلی با فاعل مطابقه مستقیم دارد. مطابقه غیرفاعلی - مفعولی در فعل‌های متعدی در زمان گذشته رخ می‌دهد. در این حالت فاعل به صورت غیرفاعلی و بدون مطابقت با فعل ظاهر می‌شود، در حالی که مفعول به صورت فاعلی در جمله ظاهر می‌شود و با فعل متعدی گذشته مطابقت دارد. یکی از ویژگی‌هایی زازاکی نبود واژه‌بست در ساخت‌های نحوی است. این ویژگی که در اکثر زبان‌های ایرانی دیده می‌شود در زبان زازاکی وجود ندارد. در عوض زازاکی مطابقه را فقط با حالت‌های فاعلی و مفعولی اسم و ضمیر و شناسه‌های فعلی نشان می‌دهد که در نوع خود جالب توجه است.

کلیدواژه‌ها: نظام مطابقه، ضمائر فاعلی و مفعولی، شناسه‌های فعلی، زازاکی، زبان‌های ایرانی شمال غربی

* این مقاله برگرفته از رساله کارشناسی‌ارشد نویسنده اول این مقاله است که در گروه زبان‌شناسی دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی انجام شده است.

۱. مقدمه

زازاکی در شرق ترکیه و در قسمت شمال غربی مناطق کردنشین آن تکلم می‌شود. از نظر زبان‌شناسی زازاکی به گروه زبان‌های ایرانی شمال غربی تعلق دارد. این زبان بیش از اینکه به زبان کردی شباهت داشته باشد به زبان گورانی نزدیک است. با اینکه هیچ آمار رسمی درباره جمعیت گویشوران زازاکی در دسترس نیست، احتمالاً جمعیت آنها حدود ۱.۵ الی ۲ میلیون نفر در جنوب شرقی آناتولی است و تقریباً به همان تعداد از زازاها نیز به شهرهای غربی آناتولی و اروپای غربی مهاجرت کرده‌اند یا تحت تأثیر زبان ترکی و کردی دچار همگونی شده‌اند (Paul 2009: 545). زازاکی در مناطق وسیعی از جمله شهرهای درسیم^۱، بینگول^۲، سیورک^۳ و مناطق اطراف دیاربکر^۴ رایج است و بعضاً این گونه‌ها تفاوت‌های چشم‌گیری با یکدیگر دارند. درباره تقسیم‌بندی‌هایی که درباره گویش‌های این زبان صورت گرفته است می‌توان به تقسیم‌بندی زازاکی به دو گویش درسیمی و غیردرسیمی اشاره کرد که البته در درون هر یک از این گویش‌ها تفاوت‌هایی دیده می‌شود (Lezgin 2013: 21).

این مقاله بر آن است تا برپایه الگوهای پنج‌گانه معرفی شده در مقاله کامری (1978) نظام مطابقه شخصی در زبان زازاکی را مطابق با نقش و کارکرد ضمایر فاعلی و مفعولی و شناسه‌های فعلی برای بازنمایی فاعل فعل لازم (S)، فاعل فعل متعدی (A) و مفعول فعل متعدی (P) بررسی کند. بررسی و تحلیل داده‌های زبانی، مطابق با الگوی به‌کاررفته در کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی نوشته دبیرمقدم (۱۳۹۲) در چارچوب رده‌شناسی زبان است. داده‌های زبانی این مقاله را نویسنده اول به‌روش مصاحبه حضوری با دو گویشور بومی میان‌سال در نوروز سال ۱۳۹۷ در شهر دیاربکر، گردآوری، آوانگاری و ثبت کرده است. گونه زبانی بررسی شده در این مقاله متعلق به گویشورانی است که اصالتاً اهل مناطق اطراف و نزدیک دیاربکر هستند و هم‌اکنون در شهر دیاربکر زندگی می‌کنند.

۲. پیشینه پژوهش

تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند پژوهشی نظام‌مند درباره زبان زازاکی توسط محققان ایرانی

1. Dersim

2. Bingol

3. Siverek

4. Diyarbakir

انجام نگرفته است. اغلب پژوهش‌های صورت‌گرفته دربارهٔ این زبان ایرانی را محققان خارجی انجام داده‌اند و اخیراً نیز تحقیقاتی را خود گویشوران زازاکی انجام داده‌اند که جالب توجه است. از جمله برجسته‌ترین پژوهشگرانی که جنبه‌های متفاوت زازاکی را بررسی کرده‌اند می‌توان به پاول (1998) و تاد (2008) اشاره کرد. این پژوهشگران جنبه‌های گوناگون دستور زبان زازاکی از جمله آواشناسی، صرف و نحو را بررسی کرده‌اند. اثر پاول در چهار فصل به‌طور مفصل به توصیف این زبان پرداخته است. در فصل اول به دستور زازاکی در گویش چرمیک - سویرک پرداخته است. در فصل دوم دربارهٔ جنبه‌های گویش‌شناختی زازاکی بحث کرده است. در فصل سوم متن‌هایی به گویش زازاکی ارائه کرده و بالاخره در فصل چهارم از واژگان زازاکی سخن به میان آورده است. اثر تاد (2008) به دستور زبان زازاکی می‌پردازد. تاد این اثر را در سه فصل منتشر کرده است. فصل اول به ویژگی‌های آواشناختی، فصل دوم به ساخت‌واژه و واژه‌شناسی اختصاص دارد، و در فصل سوم ساختار نحوی این زبان بررسی شده است. گفتنی است در منابع گوناگون نام‌های متفاوتی به زبان مورد بحث این مقاله اطلاق شده است، از جمله این نام‌هاست: زازاکی، کردکی^۱، دملی^۲ و کرمانجکی^۳.

چند اثر نیز از گویشوران زازاکی به تازگی منتشر شده است که قابل توجه است. این آثار به زبان‌های ترکی و زازاکی نوشته شده است. از مهم‌ترین آنها می‌توان به کتاب گرامر کردکی (زازاکی) برای کورمانج‌ها به شیوهٔ مقایسه‌ای اثر لژگین (2013) اشاره کرد. او در این کتاب به جنبه‌های متفاوت دستور زبان زازاکی پرداخته است. این اثر به گویش کردی کورمانجی نوشته شده و شامل ۱۹ فصل است. تمرکز این اثر بر روی دستور زازاکی است و به ساختار جمله، ساختار کُنایی، جنس و دیگر ویژگی‌های زازاکی پرداخته است.

مقالهٔ کریمی (۱۳۹۱) می‌تواند چارچوب مناسبی را برای طرح کلی نظام‌های مطابقه در گویش‌های کُنایی ایرانی نو فراهم سازد. این مقاله که برپایهٔ برنامهٔ کمینه‌گرا نوشته شده است، به تبیین نظری دو الگوی رایج در ساخت کُنایی زبان‌های ایرانی می‌پردازد. در الگوی اول، فاعل در بندهای متعدی زمان گذشته حالت‌نمای کُنایی/ غیرفاعلی و مفعول حالت‌نمای

فاعلی می‌پذیرد. فعل در این الگو به صورت کامل در مشخصه‌های شخص، شمار و جنس با مفعول مطابقه می‌کند. این الگو در کردی شمالی یا کُرمانجی، بلوچی، تاتی کرینی، تاتی لردی و تا حدودی تاتی کجلی رایج است.

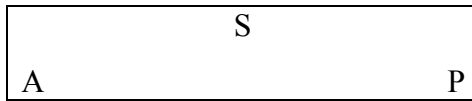
در الگوی دوم، فاعل فعل متعدی حالت کُنایی ندارد، بلکه به وسیلهٔ یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود. فعل با مفعول مطابقه ندارد و شکل پیش فرض یعنی شناسهٔ سوم شخص مفرد می‌پذیرد. این الگو در برخی دیگر از زبان‌های ایرانی همچون دشتی، لارستانی، کردی مرکزی یا سورانی، تاتی درّوی، تاتی کهلی و تاتی گیلوانی حاکم است.

جامع‌ترین اثر دربارهٔ رده‌شناسی زبان‌های ایرانی اثر دبیرمقدم (۱۳۹۲) است که براساس دو شاخص رده‌شناختی ترتیب واژه و نظام مطابقه، علاوه بر بررسی زبان فارسی و سیر تاریخی آن، برخی زبان‌های ایرانی نو از جمله بلوچی، دوانی، لارستانی، تالشی، وفسی، کردی، اورامی، لکی، دلواری، نائینی، شهمیرزادی و تاتی را توصیف و تحلیل کرده است. نویسنده کتاب پس از بررسی و تجزیه و تحلیل داده‌های زبانی گردآوری شده از زبان‌های نام‌برده، نتیجه می‌گیرد که در میان زبان‌های ایرانی، زبان فارسی و شهمیرزادی به لحاظ نظام مطابقه یکسره فاعلی - مفعولی هستند (همان: ۱۲۲۲). همچنین گونهٔ بلوچی زابلی (یا همان سیستانی) و گونه‌های متفاوت کردی جنوبی (شامل کردی کلهری و کردی کرمانشاهی) نیز نظام مطابقهٔ یکسره فاعلی - مفعولی دارند. دیگر زبان‌های ایرانی نو بررسی شده شامل بلوچی (ایران‌شهری)، دوانی، لارستانی، تالشی، وفسی، کردی (سنندجی و بانه‌ای)، اورامی، لکی، دلواری، نائینی و تاتی گونه‌هایی هستند که نظام مطابقه در آنها دوگانه است.

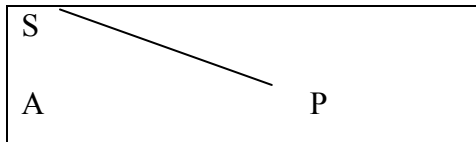
۳. الگوهای پنج‌گانهٔ مطابقه

کامری (۱۹۷۸) پنج نظام منطقیاً محتمل برای اختصاص حالت به S (فاعل فعل لازم)، A (فاعل فعل متعدی) و P (مفعول فعل متعدی) ارائه می‌دهد که در ادامه به‌طور خلاصه بیان می‌شود.

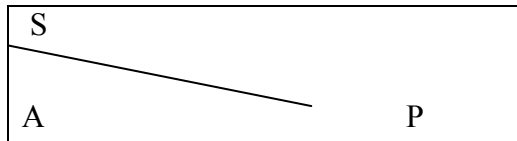
الف) خنثی: در این رده برای هر سه جایگاه نحوی، حالت‌نمای یکسانی به کار برده می‌شود. این حالت‌نما ممکن است صفر باشد.



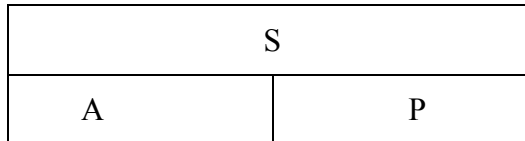
ب) فاعلی - مفعولی: در این رده S و A حالت‌نمای یکسان (حالت فاعلی) دارند و حالت‌نمای دیگری برای P (حالت مفعولی) به کار می‌رود.



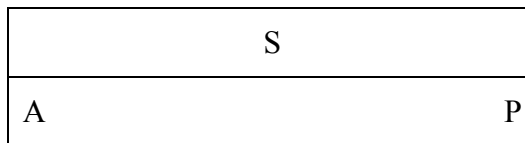
ج) کنایی - مطلق: در این رده S و P حالت‌نمای یکسان (حالت مطلق) دارند و حالت‌نمای دیگری برای A (حالت کنایی) به کار می‌رود.



د) سه‌بخشی: در این رده سه حالت‌نمای متفاوت پیش‌بینی می‌شود که در میان زبان‌های جهان نسبتاً نادر است.



ه) کامری نامی برای این رده اختیار نکرده و معتقد است که چنین نظامی در زبان‌های دنیا یافت نمی‌شود. با وجود این، به لحاظ نظری در این رده A و P حالت‌نمای یکسانی دارند و S حالت‌نمای متفاوتی دارد.



کامری جلوه دیگری از حالت‌نمایی در زبان‌ها را توضیح می‌دهد که از طریق مطابقت فعل است. او هر دو شیوه حالت‌نمایی را صرفی دانسته است (دبیرمقدم ۱۳۹۲: ۶۳).

۴. سازه‌های اصلی در الگوی نظام مطابقه زازاکی

در این بخش ابتدا سازه‌های مشارک در نظام مطابقه زازاکی ارائه و هرکدام به تفصیل توصیف خواهند شد.

۱.۴. ضمایر

ضمایر در زبان زازاکی به دو گروه فاعلی و مفعولی تقسیم می‌شوند و در اغلب موارد از یکدیگر متمایزند.

۱.۱.۴. ضمایر فاعلی

جدول ۱ ضمایر فاعلی را نشان می‌دهد که در سه جایگاه نحوی فاعل فعل لازم (S)، فاعل فعل متعدی (A) با ستاک حال و مفعول فعل متعدی (P) با ستاک گذشته ظاهر می‌شوند. گفتنی است اسم‌های دارای حالت فاعلی در همه زمان‌ها خنثی و بی‌نشان هستند.

جدول ۱. ضمایر فاعلی

جمع	مفرد	
ma	æz	اول شخص
ʃima	ti	دوم شخص
e:	o	سوم شخص (مذکر)
	a	سوم شخص (مؤنث)

مثال‌های زیر کاربرد ضمایر فاعلی را نشان می‌دهند:

- 1) æz jæn-a من می‌آیم.
 من ۱ش م - آی
- 2) æz amæ-j-a من آمدم.
 من م - آوای میانجی - آمد
- 3) æz to ra hæz kæn-a من تو را دوست دارم (من از تو خوشم می‌آید).
 من م - کن حظ از تو

- 4) **ti min vi: næn-i:** تو من را می‌بینی.
 تو من بین - ش ۱م
- 5) **min ti di: -Ø** من تو را دیدم.
 من تو دید - ش ۲م
- 6) **to æz di: -j-a** تو مرا دیدی.
 تو من آوای میانجی - دید من تو - ش ۱م

۲.۱.۴. ضمایر مفعولی

جدول ۲ ضمایر مفعولی را نشان می‌دهد که در دو جایگاه نحوی مفعول فعل متعدی با ستاک حال (P) و فاعل فعل متعدی با ستاک گذشته (A) ظاهر می‌شوند. شایان ذکر است برخلاف حالت فاعلی، اسم‌هایی که حالت مفعولی دارند نشان‌دار هستند.

جدول ۲. ضمایر مفعولی

جمع	مفرد	
ma	mi(n)	اول شخص
ʃima	to	دوم شخص
i:nan	æj	سوم شخص (مذکر)
	ɑjæ	سوم شخص (مؤنث)

کاربرد ضمایر مفعولی در مثال‌های زیر نشان داده شده است:

- 7) **æz to ra hæz kæn-a** من تو را دوست دارم (من از تو خوشم می‌آید)
 من تو از حظ - ش ۱م
- 8) **ti min vi:næn-i:** تو من را می‌بینی.
 تو من بین - ش ۲م
- 9) **min ti di: -Ø** من تو را دیدم.
 من تو دید - ش ۲م

- 10) **to æz di:j-a** تو مرا دیدی.
اشم - آوای میانجی - دید من تو
- 11) **e: kitab-i: hære:næn-e:** آنها کتاب را می‌خرند.
اشم^۳ ج^۱ - خر مفعولی - کتاب آنها
- 12) **æz rozan-æ jinasnæn-a** من روزان را می‌شناسم.
اشم - شناس مؤنث - روزان من

مطابق با پنج نظام منطقاً محتمل کامری، زبان زازاکی وضعیت «ب» و «ج» یعنی فاعلی - مفعولی و کنایی - مطلق را اختیار کرده است. به این صورت که در الگوی فاعلی - مفعولی، در فعل‌های لازم فارغ از هر زمانی و فعل‌های متعدی زمان حال، فاعل به صورت حالت فاعلی ظاهر می‌شود و شناسه فعل با آن مطابقت می‌کند. اما در الگوی کنایی - مطلق، در فعل‌های متعدی زمان گذشته، فاعل به صورت حالت غیرفاعلی و مفعول به صورت حالت فاعلی ظاهر می‌شود. در ضمن، مطابقه فعل با مفعول صورت می‌گیرد.

۲.۴. شناسه‌های فاعلی / مفعولی

در انگاره فاعلی - مفعولی، شناسه‌های فعلی با فاعل فعل لازم، فارغ از زمان، و فاعل فعل متعدی زمان حال مطابقت دارند، در حالی که در الگوی کنایی - مطلق، شناسه‌های فعلی با مفعول فعل متعدی گذشته مطابقت می‌کنند.

جدول ۳. شناسه‌های فاعلی / مفعولی

جمع	مفرد		
-e:	-a	اول شخص	
-e:	-i:	مذکر	دوم شخص
	-a	مؤنث	
-e:	-o	مذکر	سوم شخص
	-a	مؤنث	

در زیر مثال‌هایی برای نمونه ارائه می‌شود:

- 13) **æz** **ʃin-a** من می‌روم.
 ۱ش م- رو من
- 14) **ti** **ʃin-i:** تو می‌روی (مذکر).
 ۲ش م مذکر- رو تو
- 15) **ti** **ʃin-a** تو می‌روی (مؤنث).
 ۲ش م مؤنث- رو تو
- 16) **o** **ʃin-o** او می‌رود (مذکر).
 ۳ش م مذکر- رو او
- 17) **a** **ʃin-a** او می‌رود (مؤنث).
 ۳ش م مؤنث- رو او
- 18) **ma** **ʃin-e:** ما می‌رویم.
 ۱ش ج- رو ما
- 19) **ʃima** **ʃin-e:** شما می‌روید.
 ۲ش ج- رو شما
- 20) **e:** **ʃin-e:** آنها می‌روند.
 ۳ش ج- رو آنها
- 21) **æz** **ʃi:-j-a** من رفتم.
 ۱ش م- آوای میانجی- رفت من
- 22) **ti** **ʃi:-j-i:** تو رفتی (مذکر).
 ۲ش م مذکر- آوای میانجی- رفت تو
- 23) **ti** **ʃi:-j-a** تو رفتی (مؤنث).
 ۲ش م مؤنث- آوای میانجی- رفت تو
- 24) **o** **ʃi:-j-o** او رفت (مذکر).
 ۳ش م مذکر- آوای میانجی- رفت او
- 25) **a** **ʃi:-j-a** او رفت (مؤنث).
 ۳ش م مؤنث- آوای میانجی- رفت او
- 26) **ma** **ʃi:-j-e:** ما رفتیم.
 ۱ش ج- آوای میانجی- رفت ما

- 27) **fima** **fɪ:-j-e:** شما رفتید.
شما ۲ش ج - آوای میانجی - رفت
- 28) **e:** **fɪ:-j-e:** آنها رفتند.
۳ش ج - آوای میانجی - رفت
- 29) **æz** **to** **vi:næn-a** من تو را می‌بینم.
۱ش م - بین
- 30) **æz** **æj** **vi:næn-a** من او را (مذکر) می‌بینم.
۱ش م - بین
- 31) **æz** **qjæ** **vi:næn-a** من او را (مؤنث) می‌بینم.
۱ش م - بین
- 32) **æz** **fɪma** **vi:næn-a** من شما را می‌بینم.
۱ش م - بین
- 33) **æz** **e:** **vi:næn-a** من آنها را می‌بینم.
۱ش م - بین
- 34) **mi** **ti** **di:-Ø** من تو را (مذکر) دیدم.
۲ش م - دید
- 35) **mi** **tɪ** **di:-j-a** من تو را (مؤنث) دیدم.
من ۲ش م مؤنث - آوای میانجی - دید
- 36) **mi** **o** **di:** من او را (مذکر) دیدم.
من ۳ش م مذکر - آوای میانجی - دید
- 37) **mi** **a** **di:-j-a** من او را (مؤنث) دیدم.
من ۳ش م مؤنث - آوای میانجی - دید
- 38) **mi** **fɪma** **di:-j-i:** من شما را دیدم.
من ۲ش ج - آوای میانجی - دید
- 39) **mi** **e:** **di:-j-i:** من آنها را دیدم.
من ۳ش ج - آوای میانجی - دید

۵. فعل‌های کمکی

همان‌گونه که در مثال‌های زیر پیداست، فعل‌های کمکی زمان حال، همانند فعل‌های اصلی زمان حال صرف می‌شوند و با فاعل خود تطابق دارند. در فعل‌های گذشته فاعل به صورت

حالت غیرفاعلی و فعل گذشته به صورت شکل ساده فعل ظاهر می‌شود.

- 40) o fe:n-o bi-jær-o می‌تواند بیاید (مذکر).
 او ۳ش م - آوای میانجی - آی - التزامی ۳ش م - توان او
- 41) a fe:n-a bi-jær-a می‌تواند بیاید (مؤنث).
 او ۳ش م - آوای میانجی - آی - التزامی ۳ش م - توان او
- 42) e: fe:n-e: bi-vaʒ-e: آنها می‌توانند بگویند.
 او ۳ش م - گوی - التزامی ۳ش م - توان آنها
- 43) mi waʃt sæjhat-e: jæwna nista n-e: bi-kær-a می‌خواستم به یونان سفر کنم.
 او ۳ش م - کن - التزامی حالت مفعولی - یونان هسته‌نما - سفر خواست من
- 44) wazæn-o pilot bi-b-o می‌خواهد خلبان شود.
 او ۳ش م - شو - التزامی خلبان ۳ش م - خواه
- 45) wazæn-e: bi-vaʒ-e: la ne: za n-e: می‌خواهند بگویند اما نمی‌دانند.
 او ۳ش ج - دان - نفی اما ۳ش ج - گوی - التزامی ۳ش م - خواه
- 46) o ha jo nan wæn-o او (مذکر) دارد غذا می‌خورد.
 او ۳ش م مذکر - خور نان است درحال او
- 47) a ha ja nan wæn-a او (مؤنث) دارد غذا می‌خورد.
 او ۳ش م مؤنث - خور نان است درحال او
- 48) e: ha je: nan wæn-e: آنها دارند غذا می‌خورند.
 او ۳ش ج - خور نان هستند درحال آنها
- 49) o ha jo nusæn-o او (مذکر) دارد می‌نویسد.
 او ۳ش م - نویس است درحال او
- 50) a ha ja nusæn-a او (مؤنث) دارد می‌نویسد.
 او ۳ش م - نویس است درحال او

۶. نظام مطابقه در زازاکی

نظام مطابقه در زازاکی دوگانه است. این نظام به صورت مطابقه فاعلی - مفعولی و غیرفاعلی - مفعولی است. در این بخش صورت‌های گوناگون مطابقه در زازاکی با ذکر مثال ارائه می‌شود.

۱.۶. مطابقهٔ فاعلی - مفعولی

براساس الگوی پنج‌گانهٔ منطقاً محتمل نظام مطابقهٔ کامری، در الگوی فاعلی - مفعولی S و A حالت‌نمای یکسان (حالت فاعلی) دارند و حالت‌نمای دیگری برای P (حالت مفعولی) به‌کار می‌رود. تطابق در فعل لازم (فارغ از هر زمانی) و فعل‌های متعدی زمان حال در الگوی ۱ مشاهده می‌شود.

الگوی ۱. مطابقهٔ فاعلی - مفعولی

فاعل فعل لازم (S) فعل (زمان حال/ گذشته) + شناسهٔ فاعلی

فاعل فعل متعدی (A) مفعول (بدون مطابقهٔ فعلی) فعل (زمان حال) + شناسهٔ فاعلی

در این الگو فاعل فعل لازم (S) و فاعل فعل متعدی (A)، با مطابقهٔ مستقیم از طریق شناسهٔ فعلی بازنمایی می‌شوند. مفعول فعل متعدی (P) نیز به‌صورت حالت غیرفاعلی و بدون مطابقه با فعل در جمله ظاهر می‌شود. مثال‌های زیر نشان‌دهندهٔ مطابقهٔ فعل و فاعل است. در این مثال‌ها تطابق مفعول و فعل دیده نمی‌شود:

- | | | | | | | |
|-----|------|---------------|-----------|--------|----------|-----------------------|
| 51) | æz | to | ra | hæs | kæn-a | من تورا دوست دارم. |
| | من | تو | از | حظ | اشم - کن | |
| 52) | æz | kitab-i: | hære: | næn-a | | من کتاب را می‌خرم. |
| | من | مفعولی - کتاب | اشم - خر | | | |
| 53) | e: | kitab-i: | hære: | næn-e: | | آنها کتاب را می‌خرند. |
| | آنها | مفعولی - کتاب | ش ۳ج - خر | | | |
| 54) | æz | to | vi:næn-a | | | من تورا می‌بینم. |
| | من | تو | اشم - بین | | | |
| 55) | ti | min | vi:næn-i: | | | تو من را می‌بینی. |
| | تو | من | اشم - بین | | | |
| 56) | æz | jæn-a | | | | من می‌آیم. |
| | من | اشم - آی | | | | |
| 57) | e: | jæn-e: | | | | آنها می‌آیند. |
| | آنها | اشم - آی | | | | |

- 58) **æz amæ-j-a** من آمدم.
 ۱ش م - آوای میانجی - آمد
 من
- 59) **e: amæ-j-e:** آنها آمدند.
 ۳ش ج - آوای میانجی - آمد
 آنها

۲.۶. مطابقه غیرفاعلی - مفعولی

این الگو در بندهای ساخته شده با فعل متعدی در زمان گذشته و زمان‌های مشتق از آن بازنمایی می‌شود. مفعول که دارای حالت فاعلی است، به صورت اسم یا ضمیر جدا ظاهر می‌شود و فقط از طریق مطابقه مستقیم، یعنی با شناسه‌های مفعولی در پایان ستاک گذشته فعل بازنمایی می‌شود. به عبارت دیگر، فعل‌های متعدی گذشته با مفعول مطابقت دارند.

الگوی ۲. مطابقه غیرفاعلی - مفعولی (کنایی - مطلق)

فاعل فعل لازم (S) (مطابقه مستقیم) فعل (زمان حال/ گذشته) + شناسه فاعلی
 فاعل فعل متعدی (A) مفعول (مطابقه فعلی) فعل (ستاک گذشته) + شناسه مفعولی

مثال‌های زیر مطابقه فعل با مفعول را نشان می‌دهند:

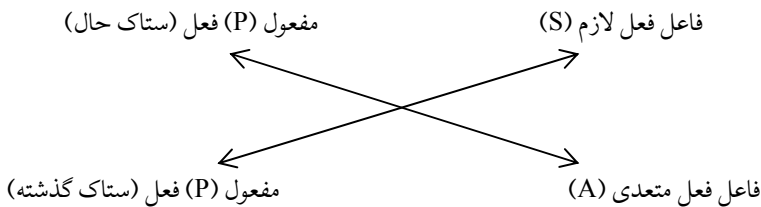
- 60) **mi kitab hære:n-a** من کتاب را خریدم.
 ۳ش م - خرید کتاب
 من
- 61) **i:nan kitab hære:n-a** آنها کتاب را خریدند.
 ۳ش م - خرید کتاب
 آنها
- 62) **ma e: kitab-i: hære:na-j-e:** ما آن کتاب‌ها را خریدیم.
 ۳ش ج - آوای میانجی - خرید جمع - کتاب
 ما آنها
- 63) **i:nan e: kitab-i: hære:na-j-e:** آنها آن کتاب‌ها را خریدند.
 ۳ش ج - آوای میانجی - خرید جمع - کتاب
 آنها آنها
- 64) **mi e: di:-j-i:** من آنها را دیدم.
 ۳ش ج - آوای میانجی - دید
 من آنها

65)	æj	æz	di:-j-a	او من را دید.
	او	من	۱ش م - آوای میانجی - دید	
66)	mi	ti	di:-j-i:/a	من تو را دیدم.
	من	تو	۲ش م - آوای میانجی - دید	
67)	æj	e:	zæn-i: di:-j-i:	او آن زنان را دید.
	او	آنها	۳ش ج - آوای میانجی - دید جمع - زن	

۷. انطباق نقش‌های دستوری

الگوی ۳ انطباق نقشی را در میان انگاره‌های فاعلی - مفعولی و غیرفاعلی - مفعولی نشان می‌دهد. شناسه‌های مطابقه فاعلی برای بازنمایی فاعل فعل متعدی (A) در زمان حال همانند شناسه‌های مطابقه مفعولی در الگوی غیرفاعلی - مفعولی، رده کنایی - مطلق برای بازنمایی مفعول صریح یا غیرصریح هستند. دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۴۳۱) عنوان می‌کند که اگر انطباق بین نقش‌های دستوری را با خط مستقیم برقرار کنیم، شکلی متقاطع (الگوی ۳) همانند علامت ضربدر نمایان می‌شود. از این رو نقش وارونگی کامل را نقش وارونگی متقاطع نیز نامیده است.

الگوی ۳. مطابقه نقشی



همان‌گونه که در مثال‌ها مشاهده شد، فاعل فعل متعدی گذشته (A) و مفعول فعل ستاک حال (P) به صورت حالت غیرفاعلی نمایان شده و تطابق با فعل صورت نمی‌گیرد (مثال‌های ۷-۱۲). از طرف دیگر فاعل فعل لازم (S)، فارغ از هر زمانی، و مفعول (P) فعل ستاک گذشته به صورت حالت فاعلی نمایان می‌شوند که تطابق با فعل در آنها صورت می‌گیرد (مثال‌های ۱-۶).

۸. نتیجه‌گیری

در این مقاله الگوهای مطابقت در زبان زازاکی معرفی شد. زازاکی برای بازنمایی فاعل فعل لازم (S)، فاعل فعل متعدی (A) و مفعول فعل متعدی (P) از دو انگاره اصلی بهره می‌برد. اولی انگاره فاعلی - مفعولی است که فقط در فعل‌های لازم (فارغ از هر زمانی) و فعل‌های متعدی زمان حال مشاهده می‌شود. دومی انگاره غیرفاعلی - مفعولی است که در بندهای ساخته‌شده از فعل‌های متعدی در زمان گذشته و زمان‌های مشتق از آن دیده می‌شود و با توجه به چگونگی نمود مفعول، زازاکی رده کنایی - مطلق را اختیار می‌کند.

وجود رده کنایی - مطلق و عدم وجود رده سه‌بخشی در زبان زازاکی تأییدی بر این گفته کامری (1978) است که چنین الگوهایی در میان زبان‌های جهان نسبتاً نادر است یا وجود ندارد. نکته جالب توجه درباره زبان زازاکی عدم وجود واژه‌بست فاعلی و غیرفاعلی است که این ویژگی برخلاف اغلب زبان‌های ایرانی است.

با توجه به اهمیت این زبان ایرانی که در خارج از مرزهای ایران به کار می‌رود و ارتباط نزدیک آن با هورامی و گویش‌های زبان کردی، امید است که با پژوهش‌های دقیق و منظم، ابهامات موجود درباره این زبان برطرف شود. به نظر نگارندگان یکی از مهمترین ابهامات زبان زازاکی مربوط به مسائل رده‌شناختی و ارتباط آن با هورامی و نیز ارتباط آن دو با زبان کردی است.

منابع

- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۹۲، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران.
- کریمی، یادگار، ۱۳۹۱، «مطابقت در نظام کنایی (ارگتیو) زبان‌های ایرانی: رقابت واژه‌بست و وند»، مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی، س ۴، ش ۲، ص ۱-۱۸.
- Comrie, B., 1978, "Ergativity", *Syntactic Typology: Studies in the Phenomenology of Language*, ed. W. Lehmann, Sussex, pp. 329-394.
- Lezgin, R., 2013, *ji bo kurmancanbi awayē muqayeseyī: gramera kirdkī (zazakī)*, Diyarbakir.
- Paul, L., 1998, *Zazaki: Grammatik und Versuch einer Dialektologie*, Wiesbaden.
- _____, 2009, "Zazaki", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 545-586.
- Todd, T. L., 2008 [1985], *A Grammar of Dimili Also Known as Zaza*, Electronic Publication.

بررسی حالت‌های دستوری در گونه‌ی زبانی براهویی رودبار جنوب

فاطمه شبیبانی‌فرد (دانش‌آموخته‌ی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی)

چکیده: براهویی، زبانی غیرایرانی و از شاخه‌ی شمالی خانواده‌ی زبان‌های دراویدی است که محل اصلی رواج آن، کشور پاکستان است اما در ایران نیز گویشورانی دارد. امروزه اغلب گویشوران براهویی در ایران در منطقه‌ی سیستان و بلوچستان، اما گروهی اقلیت با جمعیت کمتر از هزار نفر در جنوب کرمان زندگی می‌کنند که بخشی از آنها در روستای تُم‌میری شهرستان رودبار جنوب ساکن‌اند و علاوه‌بر براهویی، به زبان فارسی و نیز گویش رودباری که گویش مسلط منطقه است، تکلم می‌کنند. دو قرن مجاورت و همزیستی با بومیان اصلی منطقه و استفاده از گویش رودباری برای تعامل با آنها، باعث به‌وجود آمدن گونه‌ای جدید از زبان براهویی شده است که می‌توانیم آن را گونه‌ی براهویی رودبار جنوب بنامیم. منطقه‌ی مورد پژوهش، روستای تُم‌میری شهرستان رودبار جنوب است. تمام داده‌های این تحقیق، به شیوه‌ی میدانی و از طریق مصاحبه با گویشوران مرد و زن (۳۰ نفر)، با سطوح سنی (از ۹ تا ۱۰۰ سال) و تحصیلی (از بی‌سواد تا تحصیل‌کرده) متفاوت گردآوری شده است. هدف پژوهش حاضر، بررسی حالت‌های صرفی در این گونه‌ی زبانی است. گونه‌ی براهویی رودبار هفت حالت دستوری: نهادی، رایبی، اضافی، رایبی/به‌ای، دری، ازی، و بایی دارد که با اضافه شدن تکواژهای خاص به پایه‌ی اسمی ساخته می‌شود. وجود حالت‌های دستوری متعدد (در حدود یازده حالت) در خانواده‌ی زبانی دراویدی یکی از شاخصه‌های دستوری این خانواده‌ی زبانی است که تنها هفت حالت از آنها در گونه‌ی براهویی رودبار حفظ شده است.

کلیدواژه‌ها: حالت‌های صرفی، گونه‌ی زبانی براهویی رودبار، خانواده‌ی زبان‌های دراویدی، رودبار جنوب

۱. مقدمه

استان پهناور کرمان را می‌توان به دو منطقه شمالی و جنوبی تقسیم کرد. منطقه جنوبی، در تداول عامه، موسوم به رودبارزمین است که از جنبه‌های گوناگون از جمله شرایط اقلیمی، فرهنگ عامه و تنوع زبان‌ها و گویش‌های محلی، با کرمان شمالی متفاوت است. رودبارزمین هفت شهرستان رودبار جنوب، جیرفت، کهنوج، فاریاب، عنبرآباد، قلعه‌گنج و منوجان را دربرمی‌گیرد. لفظ رودبار (در گویش محلی: ruebâr) از دو جزء تشکیل شده است: رود که منظور از آن، رود هلیل است و بار (فارسی میانه: bār) که به معنی «ساحل» است. رودبار در واقع سرزمینی است شامل جلگه‌های حاصلخیز و شهرها و روستاهایی که در دو سوی هلیل‌رود واقع شده‌اند (صدیقی نژاد و خلیفه‌لو ۱۳۹۶: ۱). شهرستان رودبار جنوب با مرکزیت شهر اسلام‌آباد، در انتهاالیه جنوب استان کرمان واقع شده است. جمعیت این منطقه، براساس نتایج سرشماری نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۵، ۱۰۵۹۹۲ نفر است که نزدیک به ۹۰٪ آنها در روستاها و مابقی در شهر ساکن هستند و شغل اکثر آنها کشاورزی است (سالنامه آماری استان کرمان). یکی از ویژگی‌های بارز منطقه رودبارزمین، تنوع زبان‌ها و گویش‌های محلی است. از جمله زبان‌ها و گویش‌های این منطقه، می‌توان به فارسی، رودباری، مُحَمَّدی، کُرته، براهویی و بلوچی اشاره کرد. براهویی رودبار جنوب، گونه‌ای از زبان براهویی است که در روستای تُم‌میری، از توابع دهستان آبسردوئیة شهرستان رودبار جنوب رواج دارد.

در پژوهش حاضر، برای گردآوری داده‌ها از روش مطالعه میدانی و مشاهده مستقیم استفاده شده است. داده‌های این پژوهش، با استفاده از روش میدانی گردآوری شده است. بدین منظور، پژوهشگر در میدان پژوهش حضور یافته، ضمن مشاهده مستقیم، استفاده از پرسش‌نامه‌های خاص گویشی مانند راهنمای گردآوری گویش‌ها از تألیفات فرهنگستان زبان و ادب فارسی و با استفاده از تکنیک مصاحبه با گویشوران واجد شرایط و ضبط گفتار آزاد آنها به وسیله دستگاه ضبط صدا و بدون حضور مستقیم پژوهشگر در زمان ضبط گفتار گویشوران، داده‌های مورد نیاز را گردآوری کرده است.

گونه براهویی رودبار جنوب، یکی از گونه‌های غیرایرانی موجود در ایران است که تحت تأثیر

گویش‌های ایرانی هم‌جوار و زبان فارسی قرار گرفته است. علاوه بر این، بر طبق گزارش‌های یونسکو ۲۰۰۶، زبان براهویی در فهرست زبان‌های در معرض نابودی جهان قرار دارد و انجام چنین پژوهشی، که اقدام مهمی در جهت ثبت و گردآوری آن است لزوم فراوانی دارد. اهمیت و ضرورت انجام این پژوهش آنگاه آشکارتر می‌شود که بدانیم گونه رودباری این زبان، کمتر از ۱۰۰۰ نفر گویشور دارد و نسبت به سایر گونه‌های براهویی در معرض آسیب بیشتری قرار دارد.

۱.۱. زبان براهویی

اکثر مردم هندوستان به یکی از زبان‌های هندواروپایی، یا به عبارت دقیق‌تر به یکی از زبان‌های هندوآریایی گفت‌وگو می‌کنند. با این حال، در بخش جنوبی این کشور زبان‌های متعددی رایج است که به خانواده‌ای زبانی مربوط به دوران پیش از هندواروپایی‌ها، که هنوز هم در جنوب هند رایج است، وابسته‌اند. این خانواده‌ی زبانی دراویدی^۱ نام دارد و مهم‌ترین اعضای آن عبارت‌اند از: تامیل^۲، تله‌گو^۳ و مالایالام^۴ (آرلاتو ۱۳۸۴: ۶۲-۶۳). اما خانواده‌ی دراویدی، یک عضو جدا مانده نیز دارد که تنها زبان دراویدی خارج از هند است. نام این زبان، براهویی است که گاهی براهویدی^۵ و براهویگی^۶ نیز نامیده می‌شود. براهویی متعلق به شاخه‌ی شمالی از خانواده‌ی زبانی دراویدی است. براهویی‌ها عمدتاً در بلوچستان پاکستان زندگی می‌کنند (Ethnologue, Brahui).

۲.۱. گونه‌ی زبانی براهویی رودبار جنوب

بخشی از گویشوران براهویی حدوداً از قرن ۱۴ میلادی از طریق مرز پاکستان و افغانستان به جنوب شرق ایران مهاجرت کرده‌اند. گروهی از آنها، ۲ قرن پیش از سیستان و بلوچستان به جنوب استان کرمان مهاجرت کرده‌اند که امروزه بخشی در شهرستان رودبار جنوب و بخشی در شهرستان فاریاب ساکن‌اند. در رودبار جنوب، براهویی‌ها در روستای تم‌میری^۷ از روستاهای دهستان آسردوئیه از توابع بخش مرکزی زندگی می‌کنند. تم به معنی «تپه»، تپه‌ای باستانی و چند هزار ساله است، و میری به اعتقاد مردم منطقه، صورت دیگری از واژه مهری

1. Dravidian
5. Brahuidi

2. Tamil
6. Brahuigi

3. Telegu
7. Tom-Meyri

4. Malayalam

است که نام بانویی بوده که بر روی این تپه به خاک سپرده شده است. گویشوران براهویی استان کرمان همگی مسلمان و شیعه هستند. براساس آخرین آمار، تعداد آنها ۷۵۰ نفر و ۱۵۰ خانوار است و شغل اصلی آنها کشاورزی و دامداری است (سالنامه آماری استان کرمان). براهویی‌های رودبار همگی سه‌زبان‌اند. آنها در بین خود، به زبان براهویی تکلم می‌کنند و در برخورد با رودباری‌ها، به گویش رودباری و در برخورد با غیررودباری‌ها، از زبان فارسی استفاده می‌کنند. تغییرات زبانی در این دو قرن که عمدتاً ناشی از تأثیرپذیری براهویی‌های رودبار جنوب از گویش‌های هم‌جوار از جمله رودباری است، سبب شده است گونه زبانی متفاوتی از براهویی سیستان و بلوچستان شکل گیرد. این تفاوت‌ها بیشتر در سطح آوایی و واژگانی است و بنابراین، ارتباط دوسویه بین گویشوران این دو گونه امکان‌پذیر است. براهویی‌های کرمان با معدود براهویی‌های پاکستانی که در میناب ساکن‌اند نیز می‌توانند گفت‌وگو کنند که البته با دشواری‌هایی همراه است.

۲. مباحث نظری

پژوهش‌های گویش‌شناسی از اواخر قرن نوزدهم آغاز شده‌اند. اساس کار این پژوهش‌ها، استفاده از پرسش‌نامه‌های تخصصی و گویشی و همچنین مصاحبه با گویشوران و ضبط گفتار آنها است. از اهداف اصلی پژوهش‌های گویش‌شناسی، جمع‌آوری ساختار دستوری و واژگانی هر گویش است، چراکه داده‌های گویشی می‌تواند گویش‌ها را از خطر نابودی حفظ کند (Crystal 2008: 143-144). از نظر چمبرز و ترادگیل (1980: 3-12)، گویش‌شناسی مشخصاً به بررسی و توصیف گویش‌ها می‌پردازد و از این طریق، ساختار دستوری و واژگانی گویش‌ها استخراج می‌شود. هیچ‌یک از دو لفظ زبان و گویش بیانگر مفهوم معین و دقیقی نیست و مشکل در تشخیص گویش‌ها به مراتب بیشتر از تشخیص زبان‌هاست. از دیدگاه شیری (۱۳۸۶: ۳۹-۴۱، ۵۰-۵۱، ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۵۶، ۱۶۶)، مطالعه و بررسی گویش‌ها دارای سابقه‌ای طولانی است و همگام با علم زبان‌شناسی دستخوش تغییرات و دگرگونی‌ها شده است. در مطالعه گویش‌ها دو شیوه متفاوت قابل تشخیص است: ۱) شیوه سنتی که تا آغاز قرن بیستم شیوه رایج و غالب در این زمینه بود و اکنون نیز

در گردآوری گویش‌های جغرافیایی از آن استفاده می‌شود. در این شیوه، از طریق ضبط گفتار یک یا چند گویشور بومی، ویژگی‌های آوایی، دستوری و واژگانی گویش توصیف می‌شود. (۲) شیوهٔ مدرن که از نیمهٔ دوم قرن بیستم رایج شده است و بیشتر در مطالعات مربوط به گویش‌شناسی اجتماعی کاربرد دارد. در این شیوه برخلاف گویش‌شناسی سنتی، شهرها به‌عنوان کانون تحقیقات انتخاب و با کمک اصول رایج در پژوهش‌های علوم اجتماعی و با در نظر گرفتن یک متغیر زبانی، با انتخاب یک جامعهٔ زبانی، به مطالعه و بررسی یک گویش می‌پردازند.

۳. پیشینهٔ پژوهش

نخستین مطالعات بر روی زبان براهویی رایج در پاکستان از اوایل قرن بیستم آغاز شد. اولین مطالعات جدی بر روی این زبان توسط بَری (1909) انجام شد که او را پدر زبان براهویی می‌خوانند. وی در کتاب خود، ابتدا به بررسی تاریخ این قوم پرداخته و سپس ویژگی‌های آوایی، دستوری و ساختاری این زبان را در چند فصل جداگانه به‌صورت کلی، بررسی کرده است. آندرانوف (1980) در کتاب خود با عنوان زبان براهویی، به بررسی براهویی از نظر واژگانی، صرفی، و نحوی پرداخته است و در آخر کتاب چندین متن براهویی را بررسی کرده است. در اثری دیگر (2003) با نام دستور تطبیقی زبان‌های دراویدی، به بررسی تطبیقی واجی، واژگانی، صرفی، و نحوی زبان‌های خانوادهٔ دراویدی از جمله براهویی پرداخته است. الفنباین در کنار پژوهش بر روی گویش‌های بلوچی، دو پژوهش در حوزهٔ واج‌شناسی بر روی گونهٔ براهویی سیستان انجام داده است. در نخستین پژوهش خود (1986) بحثی تاریخی پیرامون قوم براهویی مطرح ساخته و تنها به معرفی واج‌های این زبان پرداخته است. وی در پژوهش دیگری (1999) در فصلی جداگانه به بررسی واج‌های این گونه از زبان براهویی پرداخته است.

مطالعه بر روی گونه‌های زبان براهویی متداول در سیستان و بلوچستان ایران، در سال‌های اخیر دوباره آغاز شده است، بیشتر این پژوهش‌ها توسط پژوهشگران دانشگاه اُپسالای سوئد انجام شده است که از جملهٔ آنها، پژوهش‌های برجستهٔ دلفروز است که هنوز در قالب کار پژوهشی ارائه نگردیده است. قاسمی (۱۳۹۴) در رسالهٔ کارشناسی ارشد خود با عنوان «بررسی

زبان براهویی در منطقه‌ی بلوچستان ایران»، به بررسی مباحث آواشناسی و دستوری زبان براهویی موجود در مرزهای شرقی ایران و نزدیک با مرز پاکستان پرداخته است و ویژگی‌های نظام آوایی و صرف این زبان را گردآوری کرده است. شیبانی‌فرد و گُرن (۱۳۹۶) نیز در مقاله‌ای به بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های آوایی موجود بین گونه‌ی براهویی رودبار جنوب و گویش لاشاری ایرانشهر پرداخته‌اند. شیبانی‌فرد و گُرن (2018) در مقاله‌ای دیگر به بررسی تاریخی ۴ همخوان برگشته و دو واژه مرکب در گونه‌ی براهویی رودبار جنوب پرداخته‌اند، در این مقاله، ثابت شده است که گونه‌ی براهویی رودبار جنوب، دو واژه مرکب را از گویش رودباری گرفته است. شیبانی‌فرد و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی واج‌های گونه‌ی براهویی رودبار جنوب» به استخراج توصیف آوایی واج‌ها و نیز بررسی و شناخت منشأ آنها پرداخته‌اند. در این مقاله، واج‌ها با روش جفت کمینه و جانشین‌سازی استخراج و بیان شده که کدام واج‌ها منشأ دراویدی دارند و کدام از گویش محلی یعنی گویش رودباری گرفته شده‌اند.

۴. حالت‌های دستوری در براهویی رودباری

در گونه‌ی براهویی رودباری، هفت حالت دستوری وجود دارد: نهادی، رایبی، اضافی، رایبی/به‌ای، دری، ازی، بایی. در هر کدام از حالت‌ها، پایانه صرفی به پایه اسم متصل می‌شود. در ادامه هر کدام از این حالت‌ها به تفصیل بررسی می‌شود.

۱.۴. حالت نهادی

اسم در حالت نهادی مفرد، تکواژی نمی‌گیرد. در حالت نهادی جمع، پایانه /-ak/ و /-k/ به اسم مفرد متصل می‌شود. پایانه حالت نهادی جمع، در مواردی که اسم مفرد مختوم به واژه یا همخوان باشد، دچار دگرگونی‌هایی می‌شود که به قرار زیر است:

- (۱) زمانی که اسم مفرد مختوم به همخوان باشد، در حالت نهادی جمع، پایانه /-ak/ می‌گیرد.
- (۲) زمانی که اسم مفرد مختوم به یکی از واژه‌های /-i/، /-u/، /-a/ و /-ue/ باشد، در حالت نهادی جمع، پایانه /-k/ ظاهر می‌شود.
- (۳) زمانی که اسم مفرد مختوم به واژه /-a/ یا /-e/ باشد، در حالت نهادی جمع، بین

اسم مفرد و تکواژ جمع /-ak/، همخوان‌های میانجی /-G/، /-ʔ/، /-h/ اضافه می‌شود. باتوجه‌به مشاهدات نگارنده، همخوان‌های میانجی در گروه‌های سنی و جنسی متفاوت، گوناگون است. برای مثال، در گروه‌های سنی جوان‌تر و در میان زنان، کاربرد همخوان‌های میانجی بیشتر /-h/ و /-G/ است.

۴) زمانی که اسم مفرد مختوم به واکنهٔ مرکب /-ie/ باشد، در حالت نهادی جمع دو حالت پیش می‌آید: الف) پایانهٔ جمع ساز /-k/ اضافه می‌شود؛ ب) بین اسم مفرد و تکواژ جمع /-ak/، همخوان میانجی /-y/ اضافه می‌شود.

جدول ۱. حالت نهادی

اسم	نهادی مفرد	معنی	نهادی جمع	معنی
/ʔella/	/ʔella/	«دایی» «عمو»	/ʔella-G-ak/ /ʔella-h-ak/ /ʔella-ʔ-ak/	«دایی‌ها» «عموها»
/lomme/	/lomme/	«مادر»	/lomma-G-ak/ /lomma-h-ak/ /lomma-ʔ-ak/	«مادرها»
/die/	/die/	«روز»	/die-y-ak/ /die-k/	«روزها»
/due/	/due/	«قاشق»	/due-k/	«قاشق‌ها»
/ʔolli/	/ʔolli/	«اسب»	/ʔolli-k/	«اسب‌ها»
/du/	/du/	«دست»	/du-k/	«دست‌ها»
/xawa/	/xawa/	«مَشک»	/xawa-k/	«مَشک‌ها»
/ʔost/	/ʔost/	«قلب»	/ʔost-ak/	«قلب‌ها»
/xaras/	/xaras/	«گاو»	/xaras-ak/	«گاو‌ها»
/deGar/	/deGar/	«زمین»	/deGar-ak/	«زمین‌ها»
/moč/	/moč/	«همه»	/močč-ak/	«همگان»
/toG/	/toG/	«خواب»	/toG-ak/	«خواب‌ها»

این اسب سفید است. *da?olli piyon-e*
آن مردان و زنان خوب هستند. *yie mardak-ak o zeyf-ak janue-?-or*
تمام این گوسفندها و بزها مال من است. *da mal-ak o yiet-ak moč kana-y-e*

۲.۴. حالت رایبی

اسم در حالت رایبی مفرد، تکواژ /-e/ می‌گیرد. در حالت رایبی جمع، پایانه /-at-e/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.^۱

جدول ۲. حالت رایبی

اسم	رایبی مفرد	معنی	رایبی جمع	معنی
/?ella/	/?ella-G-e/	«دایی را» «عمو را»	/?ella-G-at-e/ /?ella-h-at-e/ /?ella-?-at-e/	«دایی‌ها را» «عموها را»
/lomme/	/lomma-G-e/	«مادر را»	/lomma-G-at-e/ /lomma-h-at-e/ /lomma-?-at-e/	«مادرها را»
/?olli/	/?olli-y-e/	«اسب را»	/?olli-t-e/	«اسب‌ها را»
/du/	/du-?-e/	«دست را»	/du-t-e/	«دست‌ها را»
/xawa/	/xawa-G-e/	«مشک را»	/xawa-t-e/	«مشک‌ها را»
/die/	/die-y-e/	«روز را»	/die-y-at-e/	«روزها را»
/due/	/due-?-e/	«قاشق را»	/due-t-e/	«قاشق‌ها را»
/?ost/	/?ost-e/	«قلب را»	/?ost-at-e/	«قلب‌ها را»
/xaras/	/xaras-e/	«گاو را»	/xaras-at-e/	«گاوها را»
/deGar/	/deGar-e/	«زمین را»	/deGar-at-e/	«زمین‌ها را»
/moč/	/močč-e/	«همه را»	/močč-at-e/	«همگان را»
/toG/	/toG-e/	«خواب را»	/toG-at-e/	«خواب‌ها را»

۱. در شش حالت دیگر نیز بین اسم مفرد و تکواژ جمع /-at/، همخوان‌های میانجی /-G/، /-?-/، /-h/ اضافه می‌شود.

mardom-e ?aslan hič ?emkanat-es ?allow مردم را اصلاً هیچ امکاناتی نبود (نداشتند).
 ba-y-e ?oran-e tafpa در خانه‌ات را نبند.
 mage yei-d-e ?ešnaspiesa مگر او را نمی شناسید؟
 tamame ruest-at-e ?alan bark ?arie تمام روستاها را الان برق هست (دارند).

۳.۴. حالت برای / به‌ای

در حالت برای / به‌ای مفرد، تکواژ /-ken/ به پایه اسم متصل می‌شود. در حالت برای / به‌ای جمع، پایانه /-at-ken/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.

جدول ۳. حالت برای / به‌ای

اسم	برای / به‌ای مفرد	معنی	برای / به‌ای جمع	معنی
/?ella/	/?ella-ken/	«برای / به دایی» «برای / به عمو»	/?ella- G-at-ken/ /?ella- h-at-ken/ /?ella-? -at-ken/	«برای / به دایی‌ها» «برای / به عموها»
/lomme/	/lomma-ken/	«برای / به مادر»	/lomma-G-at-ken/ /lomma-h-at-ken/ /lomma-? -at-ken/	«برای / به مادرها»
/die/	/die-ken/	«برای / به روز»	/die-y-at-ken/	«برای / به روزها»
/due/	/due-ken/	«برای / به قاشق»	/due-t-ken/	«برای / به قاشق‌ها»
/?olli/	/?olli-ken/	«برای / به اسب»	/?olli-t-ken/	«برای / به اسب‌ها»
/?ost	/?ost-ken/	«برای / به قلب»	/?ost-at-ken/	«برای / به قلب‌ها»
/xaras/	/xaras-ken/	«برای / به گاو»	/xaras-at-ken/	«برای / به گاوها»
/du/	/du-ken/	«برای / به دست»	/du-t-ken/	«برای / به دست‌ها»
/xawa/	/xawa-ken/	«برای / به مشک»	/xawa-t-ken/	«برای / به مشک‌ها»
/deGar/	/deGar-ken/	«برای / به زمین»	/deGar-at-ken/	«برای / به زمین‌ها»
/moč/	/močč-ken/	«برای / به همه»	/močč-at-ken/	«برای / به همگان»
/toG/	/toG-ken/	«برای / به خواب»	/toG-at-ken/	«برای / به خواب‌ها»

انقلاب خیلی برای این منطقه‌ها خوب بود. ?enkelaḅ xeyli da mantek-at-ken xob mas

tien-ken daGar ?alkor برای خودشان زمین گرفتند.
 pie kana bey-ken بعداً رفتند برای/ به علف.
 halilrued kašang (h)enaka batla-ken ĵazmuriyan-na šuelengaka
 هلیل رود قشنگ می‌رفت به باتلاق جازموریان می‌ریخت.
 assoon ?ostan-ken kerman-na آمدند به سمت استان کرمان.
 dasa ?ey kerman-na assoon kahnu-ken بعد از کرمان رفتند به کهنوج.

۴.۴. حالت اضافی

در حالت اضافی مفرد، تکواژ /-na/ یا /-a/ به پایهٔ اسم متصل می‌شود. در حالت اضافی جمع، پایانهٔ /-at-a/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.

جدول ۴. حالت اضافی

اسم	اضافی مفرد	معنی	اضافی جمع	معنی
/?ella/	/?ella-na/ /?ella-a/	«دایی» «عمو»	/?ella-G-at-a/ /?ella-h-at-a/ /?ella-?at-a/	«دایی‌ها» «عموها»
/lomme/	/lomma-na/ /lomma-a/	«مادر»	/lomma-G-at-a/ /lomma-h-at-a/ /lomma-?at-a/	«مادرها»
/die/	/die-na/ /die-a/	«روز»	/die-y-at-a/	«روزها»
/due/	/due-na/ /due-a/	«قاشق»	/due-t-a/	«قاشق‌ها»
/?olli/	/?olli-na/ /?olli-a/	«اسب»	/?olli-t-a/	«اسب‌ها»
/?ost/	/?ost-na/ /?ost-a/	«قلب»	/?ost-at-a/	«قلب‌ها»
/xaras/	/xaras-na/ /xaras-a/	«گاو»	/xaras-at-a/	«گاوها»

اسم	اضافی مفرد	معنی	اضافی جمع	معنی
/du/	/du-ʔ-na/ /du-ʔ-a/	«دست»	/du-t-a/	«دست‌ها»
/xawa/	/xawa-G-na/ /xawa-G-a/	«مشک»	/xawa-t-a/	«مشک‌ها»
/deGar/	/deGar-na/ /deGar-a/	«زمین»	/deGar-at-a/	«زمین‌ها»
/moč/	/močč-na/ /močč-a/	«همه»	/močč-at-a/	«همگان»
/toG/	/toG-na/ /toG-a/	«خواب»	/toG-at-a/	«خواب‌ها»

šahrestan-e ruebar-na kollan ba'dey ʔenkelab-na ʔavad mas

شهرستان رودبار کلاً بعد انقلاب آباد شد.

baxše kahnue-na

بخش کهنوج.

/be xatere xošksali-na vaz'iyat xob ʔaf/

بخاطر خشکسالی وضعیت خوب نبود.

ʔey nazare ʔamuzeš-na xob massone

از نظر آموزشی خوب شده است.

zadgahe ʔavaliye d-at-a ʔantaye massone

زادگاه اولیهٔ این‌ها کجا بوده؟

sardare tamame melat-na ʔas

سردار تمام ملت بود.

۵.۴. حالت دری

در حالت دری مفرد تکواژ /-ti/ به پایهٔ اسم متصل می‌شود. در حالت دری جمع، پایانهٔ

/-at-ti, -t-ti/ به اسم مفرد اضافه می‌گردد.

جدول ۵. حالت دری

اسم	دری مفرد	معنی	دری جمع	معنی
/die/	/die-ti/	«در روز»	/die-y-at-ti/	«در روزها»
/due/	/due-ti/	«در قاشق»	/due-t-ti/	«در قاشق‌ها»
/ʔolli/	/ʔolli-ti/	«در اسب»	/ʔolli-t-ti/	«در اسب‌ها»

اسم	دری مفرد	معنی	دری جمع	معنی
/ʔost/	/ʔost-ti/	«در قلب»	/ʔost-at-ti/	«در قلب‌ها»
/xaras/	xaras-ti/	«در گاو»	/xaras-at-ti/	«در گاوها»
/du/	/du-ti/	«در دست»	/du-t-ti/	«در دست‌ها»
/moč/	/močč-ti/	«در همه»	/močč-at-ti/	«در همگان»
/toG/	/toG-ti/	«در خواب»	/toG-at-ti/	«در خواب‌ها»
/xawa/	/xawa-ti/	«در مشک»	/xawa-t-ti/	«در مشک‌ها»
/deGar/	/deGar-ti/	«در زمین»	/deGar-at-ti/	«در زمین‌ها»

sisad-o panjah madrese ruebar-ti ʔarie سیصد و پنجاه مدرسه در رودبار است.
dasa gieterin danešgah-at-ti dare dars x^wanera الان در بزرگ‌ترین دانشگاه‌ها دارند درس می‌خوانند.
va xode kahnu-ti ʔalan tusono و در خود کهنوج الان ساکن‌اند.
taz-at-e šovelena hizak-ti paliefena شیرها را می‌ریزند در داخل مشک، می‌جوشانند.
suelova tašt-at-ti می‌ریزم در تشت‌ها.
daʔjangel ruexona-ti xeyli kašang xarron-as این جنگل در رودخانه خیلی قشنگ سبزه.
masalan jiroft-ey ya ja-s pie dars x^wanera مثلاً در جیرفت یک جایی است، بعد درس می‌خوانند.
mardak-es ke yie-r-ey tusone rafi-kana-y-e مردی که در آنجا نشسته، دوست من است.

۶.۴. حالت ازی

در حالت ازی مفرد، تکواژ /-an, -an/ به پایهٔ اسم متصل می‌شود. در حالت ازی جمع، نشانهٔ /-t-an, -at-an, -t-an, -at-an/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.

جدول ۶. حالت ازی

اسم	ازی مفرد	معنی	ازی جمع	معنی
/ʔella/	/ʔella-G-an/	«از دایی»	/ʔella-G-at-an/, /ʔella-G-at-an/	«از دایی‌ها»
	/ʔella-G-an/	«از عمو»	/ʔella-h-at-an/, /ʔella-h-at-an/	«از عموها»
			/ʔella-ʔ-at-an/, /ʔella-ʔ-at-an/	

اسم	ازی مفرد	معنی	ازی جمع	معنی
/lomme/	/lomma-G-an/ /lomma-G-an/	«از مادر»	/lomma-G-at-an/, /lomma-G-at-an/ /lomma-h-at-an/, /lomma-h-at-an/ /lomma-?-at-an/, /lomma-?-at-an/	«از مادرها»
/die/	/die-y-an/ /die-y-an/	«از روز»	/die-y-at-an/ /die-y-at-an/	«از روزها»
/due/	/due-?-an/ /due-?-an/	«از قاشق»	/duet-an/ /due-t-an/	«از قاشق‌ها»
/?olli/	/?olli-y-an/ /?olli-y-an/	«از اسب»	?olli-t-an/ /?olli-t-an/	«از اسب‌ها»
?ost/	?ost-an/ /?ost-an/	«از قلب»	?ost-at-an/ /?ost-at-an/	«از قلب‌ها»
/xaras/	/xaras-an/ /xaras-an/	«از گاو»	/xaras-at-an/ /xaras-at-an/	«از گاوها»
/du/	/du-?-an/ /du-?-an/	«از دست»	/du-t-an/ /du-t-an/	«از دست‌ها»
/xawa/	/xawa-G-an/ /xawa-G-an/	«از مشک»	/xawa-t-an/ /xawa-t-an/	«از مشک‌ها»
/deGar/	/deGar-an/ /deGar-an/	«از زمین»	/deGar-at-an/ /deGar-at-an/	«از زمین‌ها»
/moč/	/močč-an/ /močč-an/	«از همه»	/močč-at-an/ /močč-at-an/	«از همگان»
/toG/	/toG-an/ /toG-an/	«از خواب»	/toG-at-an/ /toG-at-an/	«از خواب‌ها»

barkat-an hanna?enkelab-na از برکتِ همین انقلاب.
 vaz'iyat mowjud-an behter marie از وضعیت موجود بهتر بشود.
 ?avalan bava-ne da-t-an ?orqyi ?altane, borz-an ?alkine. tienana-na xalkan ?af
 اولاً بابات از اینجاها زن نگرفته، از بالا زن گرفته. از طایفه خودمان نیست.
 pie ?ampieno yieng-an assoon ?ostan-ken kerman-na
 بعد کوچ کرده‌اند از آن طرف آمده‌اند به استان کرمان.

۷.۴. حالت بایی

در حالت بایی مفرد، تکواژ /-tuen/ به پایه اسم متصل می‌شود. در حالت بایی جمع، پایانه

/-at-tuen/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.

جدول ۷. حالت بایی

اسم	بایی مفرد	معنی	بایی جمع	معنی
/ʔella/	/ʔella-tuen/	«با دایی» «با عمو»	/ʔella-G-at-tuen/ /ʔella-h-at-tuen/ /ʔella-ʔ-at-tuen/	«با دایی‌ها» «با عموها»
/lomme/	lomma-tuen/	«با مادر»	/lomma-G-at-tuen/ /lomma-h-at-tuen/ /lomma-ʔ-at-tuen/	«با مادرها»
/die/	die-tuen/	«با روز»	/die-y-at-tuen/	«با روزها»
/due/	due-tuen/	«با قاشق»	/due-t-tuen/	«با قاشق‌ها»
/ʔolli/	/ʔolli-tuen/	«با اسب»	/ʔolli-t-tuen/	«با اسب‌ها»
/ʔost/	/ʔost-tuen/	«با قلب»	/ʔost-at-tuen/	«با قلب‌ها»
/xaras/	/xaras-tuen/	«با گاو»	/xaras-at-tuen/	«با گاوها»
/du/	/du-tuen/	«با دست»	/du-t-tuen/	«با دست‌ها»
/xawa/	/xawa-tuen/	«با مشک»	/xawa-t-tuen/	«با مشک‌ها»
/deGar/	/deGar-tuen/	«با زمین»	/deGar-at-tuen/	«با زمین‌ها»
/moč/	/močč-tuen/	«با همه»	/močč-at-tuen/	«با همگان»
/toG/	/toG-tuen/	«با خواب»	/toG-at-tuen/	«با خواب‌ها»

dasa deštar-tuen ʔaseja tusera الان با نامزدش یک جا می‌نشینند.

da tayefa-noma ballatun-noma pire-tuen ʔaseja masono

این طایفه شما با مادر بزرگ شما با پدر بزرگ شما یک جا بودند.

nat-tuen narreng

با پارفتن.

tiena zeyfe-tuen

با زن خودش.

۵. نتیجه‌گیری

اسم در گونه براهویی رودباری هفت حالت دستوری (نهادی، رای، اضافی، برایی/ به‌ای، دری، ازی، بایی) دارد. در هر کدام از این حالت‌ها در شمار مفرد و جمع، پایانه‌های مختص

به هر حالت به اسم اضافه می‌شود.

- در حالت نهادی مفرد، اسم تکواژی نمی‌گیرد و در حالت جمع، پایانه /-ak/ و /-k/ به اسم مفرد متصل می‌شود.

- در حالت رایبی مفرد، اسم تکواژ /-e/ می‌گیرد و در حالت رایبی جمع، پایانه /-at-e/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.

- در حالت برایی/ به‌ای مفرد، تکواژ /-ken/ به پایه‌ی اسم متصل و در حالت برایی/ به‌ای جمع، پایانه /-at-ken/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.

- در حالت اضافی مفرد، تکواژ /-na/ یا /-a/ به پایه‌ی اسم متصل و در حالت اضافی جمع، پایانه /-at-a/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.

- در حالت دری مفرد تکواژ /-ti/ به پایه‌ی اسم متصل و در حالت دری جمع، پایانه /-at-ti, -t-ti/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.

- در حالت ازی مفرد، تکواژ /-an, -an/ به پایه‌ی اسم متصل و در حالت ازی جمع، نشانه /-at-an, -t-an, -at-an, -t-an/ به اسم مفرد اضافه می‌شود.

- در حالت بایی مفرد، تکواژ /-tuen/ به پایه‌ی اسم متصل و در حالت بایی جمع، پایانه /-at-tuen/ به اسم مفرد اضافه می‌گردد.

منابع

- آرلاتو، آنتونی، ۱۳۸۴، درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه‌ی یحیی مدزسی، تهران.
سالنامه‌ی آماری استان کرمان، ۱۳۹۶، اداره‌ی کل آمار و اطلاعات استانداری کرمان.
شیبانی‌فرد، فاطمه و کرن، آگس، ۱۳۹۶، «مطالعه‌ی شباهت‌ها و تفاوت‌های آوایی بین براهویی رودباری و گویش لاشاری ایرانشهر»، دومین کنفرانس بین‌المللی مسائل زبان و گویش‌ها و زبان‌شناسی، اهواز.
_____ و همکاران، ۱۳۹۸، «بررسی واج‌های گونه‌ی براهویی رودبار جنوب»، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ش ۷، ص ۱۲۹-۱۵۲.

شیری، علی‌اکبر، ۱۳۸۶، درآمدی بر گویش‌شناسی، تهران.
صدیقی‌نژاد، سپهر و خلیفه‌لو، سید فرید، ۱۳۹۶، «معرفی پاره‌ای از مختصات واجی منحصر به فرد گویش

رودباری کرمان»، نثرپژوهی ادب فارسی، د ۲۰، ش ۴۱، ص ۱۸۳-۲۰۴.
قاسمی، نغمه، ۱۳۹۴، بررسی زبان براهویی در منطقه بلوچستان ایران، رساله کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.

Andronov, M. S., 1980, *The Brahui Language*, Moscow.

—————, 2003, *A Comparative Grammar of the Dravidian Languages*, Wiesbaden.

Arlotto, A. A., 2005, *Introduction to Historical Linguistics*, Washington.

Bray, D. S., 1909, *The Brahui Language, vol. 1: Introduction and Grammar*, Calcutta.

Chambers, J. K. and Trudgill, P., 1980, *Dialectology*, Cambridge.

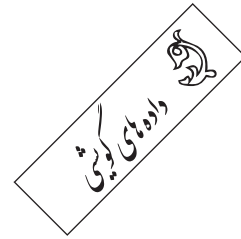
Crystal, D., 2008, *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Sixth Edition, Oxford.

Elfenbein, J., 1986, "Brahui", *Encyclopædia Iranica*, vol. IV, pp. 433-443.

—————, 1999, "Brahui Phonology", *Phonologies of Asia and Africa*, ed. A. S. Kaye, Idiana, pp. 797-811.

Ethnologue, Languages of the World, Brahui.

Sheybanifard, F. and Korn, A., 2018, "A Historical Study of ʈ, ɖ, ɽ, ɺ Consonants and ie, ue Diphthongs in Brahui Dialect of Ruedbar-Jonub", *Anatolia-The Caucasus-Iran: Ethnic and Linguistic Contact (ACIC)*, 10-12 May. Yerevan, Armenia.



واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به خوراکی‌ها در گویش دشتستانی

حکمت ملک‌زاده (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات ساوه)
میر جلال‌الدین کزازی (استاد دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات ساوه)

۱. مقدمه

بوشهر در جنوب غربی ایران بین ۲۷ درجه و ۴ دقیقه پهنای شمالی و ۵ درجه و ۶ دقیقه تا ۵۲ درجه و ۵۱ دقیقه درازای شرقی از جنوبی گرینویچ قرار گرفته است، از سمت شمال مجاور استان خوزستان و قسمتی از کهگیلویه و بویراحمد است و از جنوب به خلیج فارس و قسمتی از استان هرمزگان و از شرق به استان فارس و از غرب به خلیج فارس منتهی می‌شود. حدود ۶۰۰ کیلومتر مرز آبی دارد که از اهمیت اقتصادی و گردشگری قابل توجهی برخوردار است. وسعت آن ۲۷۶۵۳ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۷۴۳۶۷۵ است. ۸ شهرستان، ۱۷ بخش، ۱۳ شهر، ۳۶ دهستان دارد. شهرستان‌ها عبارت‌اند از: تنگستان، بوشهر، دشتستان، دشتی، دیر، دیلم، کنگان و گناوه (حمیدی ۱۳۹۵).

دشتستان از نظر لغوی به معنی «دشت، صحرا، بیابان» و «اراضی مسطح» است. نام قدیم دشتستان دستقان معرب دشتستان است در لغت‌نامه دهخدا می‌خوانیم دشتستان ناحیه‌ای است از حکومت بنادر در جنوب غربی فارس که بین کهگیلویه و دشتی است. در قدیم به کلیه گرمسیرات فارس دشتستان می‌گفتند. دشتستان امروز ۶۱۵۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و از

شمال غربی به گناوه، از مغرب به گناوه و بوشهر، از مشرق و شمال شرقی به کازرون و ممسنی و از جنوب و جنوب غربی به دشتی و تنگستان محدود است. مرکز آن شهر برازجان است که بخش مرکزی دشتستان را تشکیل می‌دهد (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل دشتستان). بخش‌های دیگر آن شامل زیارت، آپبخش، دشتی اسماعیل‌خانی، وحدتیه، سعدآباد، زیراه، شبانکاره، و منطقه بزرگ پشتکوه است. مردم همه مکان‌های ذکرشده در دشتستان، به گویش دشتستانی سخن می‌گویند، اما گویش‌های هر منطقه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد، مثلاً واژه *xoš* را در برازجان *xâš*، و در سعدآباد *xaš* تلفظ می‌کنند.

تقریباً همه مردم این استان به زبان فارسی و با گویش محلی خود سخن می‌گویند. لهجه‌ها در روستاها بیشتر از شهرها متنوع و مشهورند و بین آنها تفاوت‌هایی نیز به چشم می‌خورد. گویش‌های این استان به سه دسته کلی تقسیم می‌شود که بنا به شرایط جغرافیایی استان بوشهر و رفت‌وآمد مردم، با نواحی هم‌جوار خود و تبادلات فرهنگی، تغییراتی در گویش هر ناحیه ایجاد شده است. در ناحیه شمالی و محدوده شمال شرقی استان که کوهستانی است گویش اهالی به لری نزدیک است. گویش اهالی مناطق ساحلی و جلگه‌ای استان بوشهر تا حدی به فارسی معیار و بیشتر به فارسی کلاسیک شباهت دارد و به دلیل ارتباط با خارجی‌ها واژه‌های بسیاری از انگلیسی، عربی و هندی وارد گویش بوشهر و دشتستان شده است. همچنین نواحی جنوبی استان بوشهر مانند دیر و کنگان و دشتی، گویشی مشابه دارند که تقریباً بکر و دست‌نخورده باقی مانده است؛ خصوصاً در مورد صرف فعل با گویش شمال و مرکز استان تفاوت بسیار دارد. واژه‌های مربوط به خوراکی‌ها و روش طبخ آن با توجه به موقعیت جغرافیایی و شرایط اقلیمی این منطقه، یکسان است. تفاوت‌ها غالباً در سطح تلفظ دیده می‌شود، البته گاهی تفاوت‌های واژگانی نیز وجود دارد. برای مثال، «بلغور گندم» را در نواحی مرکزی */ləlak/* و در سایر نواحی */givine/*، */gemne/* می‌گویند.

۲. واژه‌های مربوط به خوراکی‌ها

/âlu serx kerde (ow paz/ šu čâlei/: سیب‌زمینی سرخ‌کرده، سیب‌زمینی آب‌پز یا زیر آتش پخته‌شده.

/âš/: انواع پلو و آش.

/âš-e haf-dongoru/: آش هف‌دنگرو؛ آشی است نذری، ویژه دندان درآوردن کودکی که دندان‌ش به موقع درنیاید. مادر حبوبات آش را از همسایگان می‌گیرد و پس از برآورده شدن حاجتش آش را پخته و بین همسایگان تقسیم می‌کند. هفت نوع حبوبات این آش عبارت‌اند از: نخود، لوبیا چیتی، لوبیا چشم‌بلبلی، عدس سرخ و سبز، ماش و باقلا.

/âš-e pas-e parde/: نام غذایی است که به مدت سه روز مادر عروس برای عروس و داماد می‌فرستد.
/balbal/: نانی است که خمیرمایه دارد و در تنور می‌پزند و گاه این نان را با شکر و روغن چرب کرده و می‌خورند.

/belâl-genomi/: خوشه‌های گندم نارس با دانه‌های نرم و شیری که بر آتش برشته می‌کنند.
/belâl/: ذرت برشته.

/belâlit/: نوعی رشته بسیار باریک که مانند شیرین پلو، با شکر و زعفران پخته می‌شود.

/bolboli/: نخود پخته که مثل باقالی تهیه می‌شود و مخصوص هوای سرد است.
/bonduwâ/: برای استحصال روغن از کره، کمی آرد در کره جوشان می‌ریزند، آرد قطره‌های دوغ را از لابه‌لای کره جذب کرده و ته‌نشین می‌شود. این ماده خمیری بندووا نام دارد و در تهیه حلوا به‌کار می‌رود.
/bonkerun/: ته‌دیگ.

/čengâl/: نان نازک و خشک محلی را خرد کرده و کمی آب به آن زده و با روغن یا کره محلی و شکر مخلوط می‌کنند.

/čondor-mâs/: چغندر پخته را در ماست رنده کرده و همراه با نمک و فلفل سیاه می‌خورند.

/ču-kelik/: نوعی غذا که از جوشاندن دوغ تهیه می‌شود. این غذا را با خرما می‌خورند و ظاهر آن مانند پنیر ریز ریز شده است.

/dampox/: پلویی رنگین که با گوشت و رب گوجه‌فرنگی و عدس سبز یا لوبیا چشم‌بلبلی یا لوبیا سبز و گاه با افزودن کمی شوید تهیه می‌شود.

/gamak/: برنج سبز بوداده.

/garmak/: باقالی سبز آب‌پز شده که گاه با آن باقالی‌پلو درست می‌کنند.

/gerde/: نوعی نان کوچک ضخیم و مدور که با چای یا شیر می‌خورند. این نان از خمیر آرد گندم، شیره خرما، خمیرمایه و ادویه‌های متفاوت تهیه می‌شود. ابتدا نان را پهن کرده و کنجد روی آن می‌پاشند و در تنور یا روی تاوه می‌پزند و بعد به آن روغن یا کره می‌مالند.

/gušt/: علاوه بر معنی اصلی به معنای «خورشت» نیز به‌کار می‌رود مانند: **/gušt-o bâdengun/** «خورشت بادمجان»، **/gušt-o kođi/** «خورشت کدو».

/herire/: معمولاً به صورت **/ow herire/** تلفظ می‌شود. غذایی است که با آردنخودچی یا آرد گندم تهیه می‌کنند.

/kâd(đ)i/: نان نازک را گرم کرده و به شکل استوانه‌ای درمی‌آورند و آن را با شیر یا چای به جای صبحانه یا عصرانه می‌خورند.

/karg-e belit/: نوعی نان که از آرد بلوط می‌پزند.

/lavlow/: چغندر پخته.

/laxlax/: دم‌پخت ماهی.

/lelak/: گندم کوبیده را که از بلغور ریزتر است بعد از بو دادن، در آب جوشی که از قبل در آن پیازداغ و نمک و ادویه ریخته‌اند، می‌ریزند. سپس آن را به هم می‌زنند و بلافاصله شعله‌ گاز را خاموش می‌کنند تا با بخار خود دم بیاید و پف کند. این فرآورده را با خورش قیمه، خورش تمبردار یا بادمجان، دال عدس یا با قلیه‌ماهی می‌خورند. گاه نیز پس از تبخیر آب، دوشاب روی آن ریخته و مانند پلو می‌خورند.

/lurak/: فرآورده‌ای پنیرمانند است که از دوغ تهیه می‌شود. لورک را با خرما می‌خورند.

/mâs-o bâlang/: ماست و خیار.

/mâsu/: کشک سائیده‌ای که مانند ماست غلیظ است. آن را همراه با خرما یا رطب می‌خورند.

/morx/: مرغ.

/morx-e teponde/: مرغی که شکم آن با پیاز، کشمش و آلو بخارا و گاه گردو پر شده است.

/moštak/: نانی بدون خمیر مایه و مدور که از نان لواش ضخیم‌تر است که بعد از پختن بر روی تابه با کره یا روغن آن را چرب می‌کنند. مشتک انواعی دارد گاه میان دو مشتک پیاز یا تره خردشده، ادویه، نمک و پودر لیمو عمانی و گاهی گردو و کشمش نهاده و اطراف دو لایه خمیر را به هم فشرده و روی تابه می‌پزند. که به آن مشتک‌پیزی یا کُرَاتی **/moštak piâzi (korâti)** می‌گویند. اگر لای دو مشتک نوعی سیر وحشی **(/jike/)** بگذارند به آن مشتک‌جیکه‌ای یا مشتک‌ملو می‌گویند.

/motanjene/: نوعی خورش بسیار خوش طعم که از پیاز، گوشت، آلو، گردو، بادام، پسته و گوجه تهیه می‌شود. کنایه از چیز کمیاب است.

/moy/: ماهی.

/nun-e zard/: نوعی نان محلی نازک که در خمیر آن زردچوبه، شکر یا دوشاب خرما می‌ریزند.

/nunak/: الف) کوکوی تخم‌مرغ که مایه‌اش کف ماهی تابه پهن شده و به شکل نان مدور و کوچکی است. ب) نوعی حلوا که از دوشاب و ارده تهیه می‌شود و روی آن کنجد فراوان می‌پاشند.

/nun-e nâzok/: نانی است که خمیر آن را با وردنه‌ای بلند و باریک پهن کرده و روی تابه می‌پزند. بعد از

خشک شدن آن را در ناندان می‌گذارند و برای خوردن باید روی آن کمی آب بپاشند تا نرم شود.
/ow-bâqele/: غذایی فقیرانه است که از پختن باقلا با نمک و فلفل و ادویه به دست می‌آید. بعد نان را در آن ترید کرده و می‌خورند.

/ow bijik (gojik)/: آبگوشتی است از گوشت گنجشک.

/ow-dâṽak/: غذایی فقیرانه است که از پیازداغ و نمک و ادویه تهیه می‌شود. نان را در آن ترید کرده و می‌خورند.

/ow-herire/: نوعی خوراک که با پیازداغ، آب و روغن و آرد درست می‌کنند.

/ow-kalle/: کله‌پاچه، خوراک کله‌پاچه.

/ow-kašk/: غذایی حاضری است مخصوص روزهای گرم تابستان، ابتدا کشک خیس شده را با مقداری آب در هاوانی سفالین ریخته و به کمک دو عدد دسته چوبی آن را می‌سایند تا مایعی شبیه دوغ به دست آید بعد نان را در آن ترید کرده و گاه خیار هم در آن رنده می‌کنند و با سبزی‌های شورمرزه خودرویی مانند **/mangak/**، **/xorfe/**، و پیاز و خرما می‌خورند.

/ow-mâšak/: نوعی خوراک که با ماش تهیه می‌شود و مانند عدسی است. گاه بعد از آب‌پز کردن با آن پلوماش درست می‌کنند که به آن برنج و ماشک یا شله‌ماشک می‌گویند.

/ow-mejak/: آش بادام کوهی، به آن **/šolle (šelle) mejak/** هم می‌گویند. بادام کوهی تلخ را کوبیده در آب ریخته و از الک عبور می‌دهند و می‌گذارند تا بجوشد. سپس برنج در آن می‌ریزند. گاهی هم بدون برنج می‌پزند.

/ow-me(o)y/: قلیه ماهی. این غذا با پیاز، سیر، گشنیز، شنبلیله، فلفل سرخ، ادویه، آب تمر و ماهی تهیه می‌شود.

/ow-meyg/: خوراکی است از ملخ پخته شده در آب. در قحط‌سالی‌ها، ملخ را در آب جوشانده و نمک زده و می‌خورند.

/ow-noxod(d)/: غذای رقیقی است که از پودر نخود تهیه می‌شود و هنگام سرماخوردگی و سینه‌درد، همانند شوربا مصرف می‌کنند.

/ow-rešte/: آش رشته.

/ow-tula/: پنیرک پخته را در صافی ریخته و آن را تنهایی یا با ماست مخلوط کرده و می‌خورند.

/ow-xâg/: نوعی غذای رقیق که از تخم مرغ و پیاز و شنبلیله و گشنیز تهیه می‌شود. نان را در آن ترید کرده و با سبزی و تربچه می‌خورند.

/pa:ti/: چغندر و ماش را با اسفناج یا برگ یکی دو نوع دیگر از سبزیجات مانند خورشت سبزی می‌پزند.

- /parsomi/**: نانی که آرد آن زیاد است. این نوع نان زردرنگ است و طعم سوختگی دارد.
- /pask-e du/**: نوعی خوراک محلی است، جو شیره‌بسته و بلال را بو می‌دهند که خشک شود آنگاه آسیاب می‌کنند و وقتی آرد شد آن را با دوغ مخلوط می‌کنند، سپس با خرما می‌خورند.
- /qeymâq/**: چربی بسته‌شده روی شیر، ماست، خورش و آبگوشت.
- /qi(e)lye/**: خورش ماهی. این غذا از پیاز، سیر و سبزیجات (گشنیز، شنبلیله و کمی تره) تفت داده با مقداری شیرۀ تمر هندی همراه با دو سه عدد خرما، ادویه، فلفل و کمی آرد برای غلظت و یک قاشق رب گوجه‌فرنگی و ماهی تهیه می‌شود.
- /rekâk/**: نوعی نان که از آرد ذرت تهیه می‌شود.
- /rešte-tepak/**: رشته بوداده را در آب جوشانده، بعد از آبکش کردن، پیاز داغ، کشمش، گردو و بادمجان سرخ کرده را در لابه‌لای آن گذاشته و مانند برنج آن را دم می‌کنند. گاه ماهی و سبزی مخصوص آن را جداگانه سرخ کرده و لای رشته می‌گذارند.
- /retav/**: رُطب، خرماي تازه را با ماست و کشک ساییده خیس شده می‌خورند.
- /robiyun/**: نوعی خوراک تهیه شده از میگو.
- /šâmi/**: شامی. نوعی کباب که از آرد و سیب‌زمینی و گوشت و تخم‌مرغ درست می‌کنند و بدون گوشت هم معمول است.
- /še(o)l š(e)lak/**: نوعی نان. خمیر رقیقی را درون تابه چرب و داغی ریخته و تابه را روی آتش حرکت می‌دهند تا خمیر پهن و پخته شود.
- /segede/**: جو سبز برشته‌شده. جو سبز را هنگامی که دانه‌های آن هنوز نرم است مانند ذرت روی آتش سرخ می‌کنند.
- /šelle/**: آش و هلیم. هر غذای آبکی.
- /šelle-reštowi/**: آشی که با رشته محلی و سبزیجات معطر درست می‌شود.
- /šelle-xormoy/**: کاجی. شیرۀ حل‌شده در آب را با آرد بوداده و با اندکی کره می‌پزند. گاه به‌جای شیرۀ، مقداری خرما را خیسانده از صافی عبور داده و با آرد می‌پزند. شله‌خرمایی را بیشتر در روزهای سرد و بارانی پخته و با نان می‌خورند.
- /seltun-sanje/**: غذایی است که از چغندر تهیه می‌شود و به آن **/pa:ti/** هم می‌گویند.
- /šire/**: دوشاب، عصاره. به آن **/dešow/** هم می‌گویند و به‌جای عسل و مربا به‌کار می‌رود.
- /šiš-endâz/**: نوعی غذاست که از سرخ کردن هویج رنده‌شده با پیازداغ، تخم‌مرغ، ادویه، نمک و فلفل سیاه تهیه می‌شود.

- /šo(e)lle-y genomi/**: گندم کوبیده را با گوشت و پیازداغ و ادویه، مانند سایر آش‌ها می‌پزند.
- /šolle mejak/**: آش بادام کوهی. او مجک.
- /sos/**: جگر سفید گاو و گوسفند که بعد از ریزریز کردن آن را آب‌پز می‌کنند، سپس آن را با پیاز تفت داده و با ادویه و رب گوجه‌فرنگی می‌پزند که به آن دوپپازه می‌گویند.
- /šum/**: پلو، برنج پخته.
- /šurvâ/**: شوربا.
- /tačin (teponde/tepenâ) moy xârû/**: ماهی خارو را بعد از غلطاندن در آرد و ادویه در روغن سرخ کرده و سپس پیاز، سیر و سبزی ماهی را نیز جداگانه تفت داده و در وسط ماهی می‌گذارند. بعد از آبکش کردن برنج، مقداری برنج برای ته‌دیگ در قابلمه ریخته سپس روی آن ماهی را گذاشته و بقیه برنج را روی ماهی می‌ریزند تا دم بکشد.
- /tas kevâv-e limuri/**: طاس کباب لیمویی؛ نوعی خوراک که از پختن گوشت قیقه‌شده با پودر لیمو عمانی و ادویه تهیه می‌شود.
- /teli(t)/**: ترید.
- /teponde, tepenâ/**: وقتی شکم مرغ یا گوسفند را مثل کیسه دوخته و در آن پیاز، کشمش و آلو بخارا می‌ریزند و یا پیاز، سیر و سبزی مخصوص را در شکم ماهی قرار دهند، به آن تپنا یا تپنده گویند.
- /tukomi/**: آنچه از پیاز، سبزیجات، مغزها و ادویه‌های مختلف که به هنگام طبخ در شکم مرغ و ماهی و نظایر آن کنند.
- /xâg/**: تخم پرندگان، به خصوص تخم مرغ و نیمرو را گویند.
- /xâg-âlu/**: کوکوی سیب‌زمینی.
- /xâgine/**: آرد و تخم مرغ و کمی نمک و ادویه را مخلوط کرده و بعد در روغن سرخ می‌کنند تقریباً شبیه نیمرو است، گاه نیز کمی رب گوجه‌فرنگی به آن می‌افزایند.
- /xâg-piyâz/**: ابتدا پیاز خلال‌شده را سرخ می‌کنند بعد از افزودن نمک و ادویه تخم مرغ به آن اضافه می‌کنند.
- /xâg-temâte/**: املت. غذایی که از تخم مرغ و گوجه‌فرنگی تهیه می‌شود.
- /xoreš(t)-e parin/**: خرفه را با چغندر، پخته و آب آن را می‌گیرند و پس از کوبیدن، پیازداغ، نمک، ادویه و سرکه افزوده و کمی تفت می‌دهند و با نان می‌خورند.
- /xorošt-e tamrdâr/**: نوعی خورش که با گوشت، لپه، سیب‌زمینی، آب تمر (که آن را در مرحله آخر به خورش می‌افزایند) و ادویه و نمک تهیه می‌شود.

/yaxni/: آبگوشت، دیزی.

/yekove/: دم‌پخت. کته‌ای که در آبگوشت پخته شود.

/âroyz-e pure/: نوعی آغوز است که از شیر دام تازه‌زاییده تهیه می‌شود که با خرما خورده می‌شود.

۱.۲. انواع حلوا و دسر

/angošt-pič/: نوعی حلوا.

/ârde-ruyan/: نوعی حلوا.

/dâri-jelow/: حلوایی است که از آرد، روغن، شکر، ادویه، تخم سبزیجات و داروهای گیاهی تهیه می‌شود.

/dâri-zard-o ruyan/: نوعی حلواست که از بو دادن زردچوبه (گاه با مقداری آرد) در روغن و افزودن شکر و چند عدد تخم‌مرغ و خلال بادام تهیه می‌شود.

/fel/: الف) نوعی دسر خرما که هسته آن را گرفته و با کنجد و ارده مخلوط می‌کنند؛ ب) خرمای هسته‌گرفته را با چند نوع ادویه مخصوص و کره یا روغن حیوانی مخلوط می‌کنند.

/halva/: الف) دسری از خرما و آرد و روغن که پس از غذا میل می‌کنند؛ ب) نوعی ماهی در خلیج فارس که دو نوع است حلوای سفید و حلوای سیاه.

/halva-peseki/: حلوایی که با مخلوط کردن خرما در آرد بوداده و کمی روغن و گاه ماست تهیه می‌شود. به آن /halve-y xormoy-i/ و /halva-terak/ هم می‌گویند.

/halva-samboj/: آرد گندم و آرد سمبارا در روغن بو می‌دهند، سپس آب شکر به آن اضافه می‌کنند.

/halva-siyow/: الف) نوعی حلوا با نام دیگر داری‌جلو؛ ب) نوعی ماهی در خلیج فارس با پولک‌های تیره که نسبت به ماهی حلوای سفید ارزان‌تر است.

/halve-ye ârdi/: نام دیگر حلوای شکری.

/halve-ye bonduwâ/: این حلوا از مخلوط کردن خرما در بندووا تهیه می‌شود.

/halve-ye dešowi/: آرد گندم را در روغن بو می‌دهند، سپس شیره خرما را به آن اضافه می‌کنند.

/halve-ye pošt kamče/: آرد را در روغن فراوان بوداده و خرما را با آن مخلوط کرده یا با پشت کفگیر یا قاشق بزرگ آن‌قدر به هم می‌زنند تا روغنش را پس داده و حلوا ریزش شود. به آن حلواخرمی

/...xormey/ یا /sarde bon du/ نیز می‌گویند.

/halve-ye nunak/: نام دیگر حلوای سنگک است که آن را با ضخامت کم در سینی پهن کرده و روی آن کنجد فراوان می‌پاشند.

/halve-ye râši/: شیرۀ خرما را حرارت داده و با مقداری مناسب ارده مخلوط کرده و آن قدر به هم می‌زنند تا یکدست شود.

/halve-ye sangak/: نوعی حلوا که از حرارت دادن دوشاب و با هم زدن زیاد تهیه می‌شود.

/komâč/: نوعی نان شبیه کیک که هنگام پختن روی آن شکر و خرده‌نبات می‌ریزند.

/pasak/: نوعی حلوا. خرما را در آرد بوداده مخلوط می‌کنند و خوب به هم می‌زنند تا یکدست و مثل حلوا شود.

/xâg-e fufal/: نوعی حلوا که از تخم مرغ، دارچین، قند و ادویه فوفل تهیه می‌شود و معمولاً پس از حمام رفتن زانو برای تقویت به او می‌دهند.

/xormâ-šire/: شیرۀ خرما را آب کرده و روی خرما می‌ریزند و کنجد و زنجبیل کوبیده به آن می‌افزایند.

۳. صیفی جات و سبزی‌ها

/bâd(đ)engun/, /bâ:mgun/: بادمجان، که با آن قیمة بادمجان، خوراک گوجه بادمجان و یتیمچه درست می‌کنند.

/bâlang/: بالنگ، خیار.

/čondor/: چغندر.

/getak/: بوته‌ای صحرایی شبیه خارشتر که برگ‌های تازه و شور مزه آن خوردنی است. این گیاه در خشک‌سالی‌ها قسمتی از غذای تهیدستان بود. همچنین پس از خشک شدن به مصرف سوخت می‌رسید.
/jike/: گیاهی است خودرو از خانواده سیر، که برگ‌های آن شبیه به تره است و در گندم‌زار و ماسه‌زار می‌روید. این گیاه انواع گوناگونی دارد.

/jike-ye ta:lu/: نوعی جیکه که طعم تلخی دارد و به مصرف دام می‌رسد.

/jike-ye xe(â)šu/: نوعی جیکه که خوش طعم است و آن را خام به عنوان سبزی خوردن استفاده می‌کنند یا مانند شوید به پلو می‌زنند.

/jowsâl/: گیاه خودرویی است که برگ‌هایش شبیه گیاه کاسنی و اندکی کوچک‌تر است. بوته آن بر روی زمین پهن شده و به زمین می‌چسبد. گاه آن را با نان می‌خورند.

/kâkol/: گیاهی خودرو و شور مزه و پنجه‌ای شکل است که آن را با غذا به ویژه با نان و ماست می‌خورند. یک نوع آن **/kâkol-rizi/** نام دارد.

/kangar/: نوعی گیاه خاردار که بعد از در آوردن خارها مغز آن را می‌خورند یا آن را آب‌پز کرده و در ماست می‌ریزند. از آن ترشی هم درست می‌کنند.

/karrak/: گیاهی خودرو که برگ آن شبیه برگ کاسنی است. بعضی آن را خام خورده و بعضی پخته و پس از فشردن آبش مانند اسفناج می‌خورند.

/kodi/: کدو، که خود انواعی دارد: الف) **/kodi-suwâli/**: کدوی بزرگ، کدو تنبل؛ ب) **/kodi-kevâv/**: کدوی کباب که شبیه و به اندازه بادنجان است.
/korrât/: تره.

/malpine/: نوعی صیفی بین خیار پنبر و خیار زرد. خربزه ویژه نواحی جنوب.
/mondor/: گیاهی صحرائی که برگ آن شبیه برگ چغندر و شلغم است. آن را پخته و مانند اسفناج با ماست می‌خورند.

/parpin (porgu)/: خرفه، سبزی خوردن. این سبزی را بیشتر با ترید کشک یا ماست و خیار می‌خورند.
/qâv-čondeli/: ساقه ترش مزه گیاهی به نام چندلی که آن را با نمک می‌خورند.
/salmak/: گیاهی شبیه تره که با نان و ماست می‌خورند.
/ta:me/: بوته‌ای با برگ‌های سوزنی آبدار که آن را با ماست و نان می‌خورند.
/temâte/: گوجه‌فرنگی.

/tervak/: تربچه.
/toršuk/: گیاهی صحرائی با برگ‌هایی شبیه به اسفناج، که در اواخر زمستان می‌روید و ترش مزه و خوردنی است.
/tula/: پنیرک.

/xiyâr-gorgu/: هندوانه ابوجهل.
/xiyâr-tarrak/: خیار چمبر. به آن **/kalmonde/** و **/kalvande/** هم می‌گویند.
/xiyâr-e garm/: خربزه.

/xiyâr-e sard/: هندوانه. منظور از سرد، مزاج و طبیعت سرد هندوانه است.
/xiyâr-e zard/: خربزه، طالبی. این خربزه که مخصوص مناطق دشتستان است شبیه به خربزه خراسان با طعمی مانند گرمک است. به آن **/xiyâr-e garm/** هم می‌گویند.

/zeveyri/: زبیری. نوعی خربزه بومی که از انواع دیگر آن آبدارتر، شیرین‌تر و با دوام‌تر است.
/mangak/: نوعی گیاه با برگ‌های سوزنی کوتاه و آبدار.

۴. فعل‌ها، اصطلاحات و اسامی خاص مربوط به خوراکی‌ها
/bâdelu/: غذاهایی که خوردن آنها موجب نفخ معده می‌شود.

- /bečuk-e piyāz/**: قسمت وسط پیاز را گویند.
- /bele-paz/**: نیم‌پخته، نیم‌پز.
- /berenj vârextan(vâpeieydan)/**: آبکش کردن برنج.
- /beršondan/**: بریان کردن، برشته کردن، نان پختن.
- /bi-tum/**: بی‌مزه، بی‌طعم.
- /bim-suz/**: در اشاره به طعمی که کمی تلخ است به‌کار می‌رود.
- /bize kerdan/**: ویار، هوس کردن به خوردن چیزی. **/ârme kerdan/** هم می‌گویند.
- /bol/**: رسیده، مقابل کال.
- /bolowri vâvidan/**: برشته شدن نان.
- /bomz varvordan/**: باد کردن و کف کردن بعضی مواد غذایی مثل ماست در اثر ماندگی و تخمیر.
- /bu-beriz kerdan/**: پیازداغ درست کردن.
- /bu dâdan/**: برشته کردن دانه‌های کنجد و تفت دادن آرد و رشته پلویی بدون روغن.
- /bu semahk/, /bu sema: k/**: بوهای نظیر بوی ماهی و مرغ و تخم‌مرغ.
- /bu soxtan/, /bu soxte/, /bu su/**: بوی سوختگی غذا.
- /čâlê nâd(đ)an/**: پختن غذا؛ روی اجاق نهادن آب یا غذا به‌منظور طبخ.
- /čela: vâvidan/**: ترکیدن و به‌شدت له شدن انگور، انار و رطب و نظایر آن.
- /čelqesan/**: لهیدن و ترکیدن چیزهایی مانند گوجه‌فرنگی در زیر پا.
- /či derovordan/**: غذا کشیدن.
- /či xa(â)rdan/**: غذا خوردن.
- /čoyor-moč/, /soyor-moč/**: سفت و به‌هم‌چسبیده، درباره غذاهایی مانند ترید و دم‌پخت به‌کار می‌رود.
- /čune/**: چانه، مقداری از خمیر برای پختن یک قرص نان.
- /dongâre/**: حبوبات مانند ماش، عدس، لوبیا و... .
- /gâ umed(đ)an/**: ورآمدن خمیر.
- /gam zedan/**: گاز زدن سیب و مانند آن.
- /gereč/**: هر چیز خوردنی که خشک، سخت و کم‌آب شده و به‌درستی جویده نمی‌شود.
- /ge:r vâvid(đ)an/**: بدطعم شدن مواد لبنی و بادام و پسته و مانند آن در اثر فساد و ماندگی.
- /gijeje/**: عملی برای جدا کردن ناخالصی حبوبات و غلات. بدین‌ترتیب که آنها را در سینی ریخته و

- دودستی به صورت نیم دایره تکان می‌دهند، مثل برنج پاک کردن در شمال کشور.
/gošney/: گرسنگی.
- /habbâše/**: پاک کردن غلات و حبوبات با غربال.
- /hardan/**: آسیاب کردن، نرم ساییدن.
- /hof-e riz/**: پر و لبریز، سر آمدن غذای در حال جوشیدن.
- /jeydan/**: جویدن.
- /jeq nedid(đan/**: پخته نشدن غذاهایی مانند گوشت تا آن حد که نتوان آن را جوید.
- /jerg/**: گوشت و حبوباتی که خوب پخته نشده است.
- /jezzak/**: دنبه و پی بریان و برشته شده.
- /joyd dâštan/**: بیماری گرسنگی. کنایه‌ای از پرخوری.
- /kalkesâ kerdan/**: نوعی عصاره گرفتن. سائیدن داروهای گیاهی خشک بین دو قطعه سنگ پهن و صاف درحالی که روی داروها قطرات آب پاشیده می‌شود.
- /ke:resan/**: مالش رفتن دل از ضعف و گرسنگی.
- /keleng/**: شاخه سبزیجات.
- /keme/**: لبه. کناره. لبه برگشته و متمایل به بیرون اطراف ظروفی مانند قابلمه.
- /kepondan/**: خوردن، قورت دادن، بلعیدن.
- /kerondan/**: تراشیدن و خراشیدن ته ظروف و نظایر آن برای جدا کردن ته‌دیگ یا چیزی که به آنها چسبیده است.
- /keten kerdan/**: نفخ کردن شکم.
- /kinje/**: قطعات کوچک گوشت.
- /kolowk/**: کلاهک بادمجان یا دسته قارچ را گویند.
- /kom kerdan/**: باز کردن و تمیز کردن شکم ماهی یا مرغ.
- /kom lur/**: شکمو. **/lehar/** یا **/lur/** صفت شکمی است که هر چه بیند تمنا کند. آدم شکمو.
- /korčondan/**: جویدن قند یا ته‌دیگ و مانند آن.
- /korič-korič/**: صدای جویدن قند و مانند آن. به آن **/korup-korup/** هم می‌گویند.
- /kot varvordan/**: کندن و جدا کردن سر دانه‌های باقلا، چوب، کشمش، کلاهک خرما و نظایر آن.
- /kot/**: واحد شمارش چیزهایی مانند پیاز و سیر و دانه.
- /kulup xâ(a)rdan/**: فرورفتگی سطح فلزات و ظروف. **/qolpidan/** هم می‌گویند.

- /lâlê hal kerdan/**: بوته‌های خیار و هندوانه را به حال خود رها کردن که هرکس بخواهد برای خود ببرد.
- /lamrow/**: مخلوط رقیق ماسه در آب. کنایه از زیاد کردن آب غذا به هنگام رسیدن مهمان ناخوانده.
- /lefow zed(đ)an/**: موج زدن آب و مایعات در ظرف.
- /lepak zeđan/**: لب‌پر زدن. بیرون ریختن مایعات از ظرف در اثر تکان خوردن.
- /ley-polowi/**: آنچه از گوشت مرغ یا ماهی که بعد از پختن لای پلو نهاده و دم کنند.
- /lofkondan/**: لف‌لف خوردن. با عجله و رغبت و دولپی خوردن.
- /lopondan/**: فرو خوردن لقمه‌های بزرگ.
- /lur zeđan/**: بی‌طاقت شدن از گرسنگی.
- /melgondan/**: نجویده قورت دادن.
- /meq zeđan/**: مکیدن. از مصدر **/meqondan/** هم استفاده می‌شود.
- /mer kešid(đ)an/**: سرکشیدن چیزهایی مانند سوپ، آش و ماست.
- /mere-mereyi/**: صفت ظرفی که خوب شسته نشده و اثر چربی روی آن مانده است، به طوری که پس از شستن، قطرات آب روی آن بماند.
- /mereqe/**: چربی. چربی‌ای که روی خورشت، آبگوشت، شیر و مانند آن جمع می‌شود.
- /močče/**: میچاله و درهم فشرده شدن. درباره پلو که دانه‌های آن نرم و به هم فشرده شده و تریدی که آبش کم است به کار می‌رود.
- /moqašar kerdan/**: پوست نازک روی دانه‌های باقلا را کندن.
- /nek-nekak/**: کم‌کم و نامنظم غذا خوردن.
- /nepaz(u)/**: گوشت یا غذای دیرپز. **/nepezuk/** هم می‌گویند.
- /nexâ(e)še/**: بدطعم.
- /nun kerdan/**: نان پختن.
- /ofu/**: غذا و پلو به زبان کودکانه.
- /olpe:/**: کاملاً پخته و نرم. معمولاً برای سیب‌زمینی و بادمجان به کار می‌رود.
- /ow kandan/**: آب افتادن در ماست یا هر غذایی که بعد از دست زدن به آن، آب در گوشه آن جمع می‌شود.
- /ow-mereqe/**: چربی روی غذاهایی مانند آبگوشت و خورشت.
- /ow-polqânu/**: آبکی، غذایی که آب آن در زمان جوشیدن خوب تبخیر نشده و زیاد است. چای کم‌رنگ را هم می‌گویند.

- /owbey kerdan/**: شستن حبوبات به روشی مخصوص با دو ظرف و همزمان حرکت دادن حبوبات در ظرف اول و آهسته ریختن آن در ظرف دوم و تکرار آن تا تمامی سنگ‌ریزه‌ها از حبوبات جدا شود.
- /ow-resk/**: شیرۀ برنج پخته.
- /pa:riz eškondan/**: پرهیز شکستن، قطع پرهیزانه.
- /palvâr/**: گوشت شتر یا گاو که به وسیلهٔ دوره‌گردان فروخته می‌شود.
- /parsom/**: آردی که به خمیر و نان و تختهٔ نان‌پزی پاشند تا خمیر به وردنه و تخته نچسبد.
- /pas-e tengel raftan/**: پریدن آب یا غذا در مجاری تنفسی که باعث سرفه یا گاه خفگی می‌شود.
- /pasxun/**: خمیری که پس از پهن کردن باقی می‌ماند و دختر بچه‌ها با آن نان پختن را تمرین می‌کنند.
- /pelke kerdan/**: کندن یا جدا کردن پولک‌های ماهی و آماده کردن آن برای طبخ.
- /pešk xa(â)rdan/**: متلاشی شدن و از هم پاشیدن مواد غذایی در اثر پختن زیاد.
- /pex/**: مخفف پخت، واحدی است برای تعیین مقدار یک وعده پختن غذا یا چای.
- /polows/**: گوشت بدبو و نامرغوب، مانند پوست‌های کف‌آلودهٔ روی دنده‌ها یا پوست و گوشت پُررگ و پی دام. **/tenâs/** هم می‌گویند.
- /porg/**: خوشهٔ انگور.
- /puz kerdan/**: سر کشیدن غذاهای رقیق مثل آب گوشت.
- /qâš kerdan/**: قاچ کردن خربزه، طالبی، هندوانه و مانند آن.
- /qâš-e gušt/**: یک شقهٔ گوشت، نصف لش گاو یا گوسفند.
- /qellat ned(â)âştan/**: استحکام و پیوستگی نداشتن چیزهایی مانند خمیر نان، کتلت و مانند آن به طوری که نتوان آن را پهن کرد و شکل داد.
- /qermez kerdan/**: سرخ کردن غذا.
- /qit dâdan/, /vâkepondan/**: قورت دادن.
- /qitondan/**: قورت دان، بلعیدن.
- /reg-e ?ešâ/**: شام کم و سبک.
- /rige/**: شیرۀ سفت اطراف خرما که در اثر سرما دانه‌دانه شده است.
- /row vâvidan/**: روان و ذوب شدن روغن.
- /šalle kerdan/**: بریدن و یک لایه کردن گوشت. نازک بریدن و ورقه‌ورقه کردن گوشت.
- /sar-pelu/**: دانه‌های دُرشت روی چیزهای کوبیده که پس از بیختن آن چیز در الک باقی می‌ماند.
- /sefid(â)i/**: لبنیات و فراورده‌های لبنی.

- /sel/**: بوهایی نظیر بوی ماهی و مرغ و تخم‌مرغ.
/sema:k/: بوی نامطبوع ماهی و امثال آن.
/ši(u)-čâleyi/: زیراجاقی. پختن چیزهایی مانند سیب‌زمینی و تخم‌مرغ و بادمجان در زیر خرده‌های آتش و خاکستر گرم اجاق.
/šolle vâvid(đ)an/: بسیار نرم شدن دانه برنج هنگام طبخ پلو.
/sowzekey/: کپک زدن نان و خوراکی.
/soyor močâvid(đ)an/: کم‌آب و سفت شدن غذا و ترید.
/šu raftan/: وارفتن مواد غذایی به‌سبب پختن زیاد.
/sur/: شور.
/suwe/: سبوس آرد و نان.
/taj/: ترد و شکننده.
/tangow/: غذای کم‌آب و غلیظ، خورشت یا آبگوشت جاافتاده و کم‌آب.
/tarsondan/: کم‌تفت دادن گوشت و نظایر آن، کم‌سرخ کردن.
/tenek/: رقیق. دربارهٔ مایعات مثل چای به‌کار می‌رود.
/terzondan/: سوزاندن کله و پاچهٔ گاو و گوسفند برای پاک کردن آن.
/teš-towe (tuwe)/: آتش کردن و گرم کردن تابه برای پختن نان.
/tif kerdan/: جدا کردن دانه‌های برنج در دیس که از حالت چسپندگی و فشردگی خارج شود.
/tif/: نرم و پوک، صفت غذاهایی مانند کتلت که با وجود برشته شدن، نرم و پوک است و دندان در آن به‌راحتی فرو می‌رود.
/tike gerotan/: لقمه گرفتن.
/tilizak zed(đ)an/: جهش ناگهانی ذرات روغن.
/tu-âš-peley/: پلو، غذا؛ کنایه از پلو و غذایی است که بعضی شب‌های جمعه به فقرا می‌دهند.
/vâ čelqesan/: له شدن مواد غذایی در اثر ضربه، فشار یا فساد.
/vâ jerkesan/: جزغاله شدن گوشت یا غذا.
/vâ kepondan/: خوردن.
/vâ kolčondan/: گاز زدن، با دندان مغز هندوانه را از پوست جدا کردن یا با دندان گوشت پخته را از استخوان جدا کردن.
/vâ peleydan/: پالودن و عبور دادن مایعات از صافی.

/vâ qepondan/: بلعیدن.

/vâ terzondan/: سوزاندن پشم.

/vâkepondan/: با دست لقمه بزرگ گرفتن و بلعیدن.

/verowšondan/: نوعی پاک کردن حبوبات و مانند آن.

/xârdan/, **/xardan/**: خوردن.

/ye ko vo ye dun vâvidan/: غذا را کامل و با مخلفاتش خوردن و پشت آن آب، دوغ یا نوشابه

نوشیدن. تکمیل خوردن.

/zardowvi/: نان دودگرفته و زردرنگ یا بلغور گندم دودزده و زرد و تلخ‌شده.

/zeqaltun/: هر چیز بسیار تلخ مانند زهر.

/zoned/: نیم‌پخته.

۵. ابزار و مکان آشپزی

/ârviz/: آردبیز، الک.

/čâle/: اجاق. اجاقی که در زمین می‌سازند و در کنار آن سه عدد سنگ یک‌اندازه قرار می‌دهند تا دیگ غذا

را روی آن بگذارند.

/darf/: ظرف.

/daskâse/: کاسه کوچک چینی.

/digul/: دیگ کوچک برای طبخ.

/digvar/: دیگ کوچک دردار. دیگ مسین کوچکی که در و دسته دارد.

/dowry/: بشقاب.

/esum/: کفگیری از جنس روی.

/farmun-bar/: سینی چای‌خوری یک نفره.

/farrâši/: نوعی سینی بزرگ مسین مدور.

/hobâne/: خمیره آبی بزرگ، ظرف سفالی.

/jofne/: تشت چوبی برای درست کردن خمیر نان که نوع سفالی آن هم وجود دارد.

/jofne-keran/: وسیله‌ای فلزی که شبیه به قاشق است ولی بزرگ‌تر با کله‌ای تخت و صاف که با آن خمیر

اطراف جفنه را پاک می‌کنند.

/kamče/: چمچه. کفگیر کوچک.

- /kamče-ye qa:ve/**: چمچه قهوه. کفگیر کوچکی که با آن قهوه را به هنگام بو دادن به هم می‌زنند.
/kârd/: چاقو.
- /kočak/**: یکی از پایه‌های سه‌گانه اجاق که بر آن دیگ یا قابلمه می‌گذارند.
/kolom/: حبه، دانه، قطعه.
- /legan/**: ظرفی مانند تشت که در آن خمیر درست می‌کنند.
- /majma:/, /ma:jume/**: مجمه. سینی مدور مسین بزرگی که غذاهای متفاوت در آن می‌گذارند.
/na:re/: مشکی که با آن کره را از دوغ جدا می‌سازند.
- /nimče/**: بشقاب متوسط.
- /ow-gardun/**: ملاقه بزرگ آشپزی.
- /pâtil/**: دیگ. ظرف بزرگ.
- /qâlime/**: قابلمه.
- /qâšoy/**: قاشق.
- /qâv/**: قاب. بشقاب بزرگ چینی.
- /ranne/**: رنده.
- /sar-puš/**: پوشش و در ظروف و همچنین فلزی قیفی شکل برای روی آتش قلیان تا به اطراف پراکنده نشود.
- /šarve/**: کوزه آبخوری.
- /septâs/**: مجموع چند قابلمه که به هم متصل شده و ظرف واحدی را به وجود می‌آورد. این ظرف مخصوص حمل غذا در سفر و گردش است.
- /sepoye/**: سه پایه که آن را بر روی اجاق می‌نهند و قابلمه یا کتری را روی آن می‌گذارند.
- /sini-dowreyi/**: سینی گرد و مدور.
- /sini-farrâši/**: سینی مسین بسیار بزرگ با لبه‌های کنگره‌ای.
- /so-kočak/**: سه پایه یا سه سنگ که بر اجاق نهاده و قابلمه را روی آن می‌گذارند.
- /tegin/**: پارچه رنگین یا سفیدی که به‌عنوان سفره زیر خون (میز کوچک مدور برای پهن کردن نان) می‌اندازند و برای ریختن آرد و گذاشتن خمیر هم به‌کار می‌رود.
- /tinak/**: ماهی تابه.
- /tong/**: پارچ آب، کوزه سرکوکچک و تنگ و گردن کوتاه را هم می‌گویند.
- /tove/**: تابه.

/tušir/: کاسه کوچک که در آن ماست یا شیر و مانند آن می‌ریزند.
/xig/: خیک. مشک بزرگی از پوست گوسفند برای جدا کردن کره از دوغ.
/xime/: هیزم.
/mod(d)vax/: مطبخ. آشپزخانه.

۶. گیاهان دارویی و چاشنی‌های خوراکی

/angose-gene/, **/angoz-gene/**: صمغی است به رنگ تریاک و بسیار بدبو که برای درمان دل‌درد، به ویژه دل‌درد حیوانات استفاده می‌شود.
/anged(d)un/: انگدان، انجدان از ریشه آن انگوزه می‌گیرند.
/anjovâd(d): انجبار، گیاهی دارویی که از ریشه آن استفاده می‌شود.
/ba:man-pič/: بهمن‌پیچ.
/bâd(d)ere/: مخلوطی است از کوبیده چند داروی گیاهی که در آب حل کرده و برای رفع نفخ، یا به‌عنوان خواب‌آور به کودکان می‌خورانند. به آن **/kuku/** هم می‌گویند.
/bâdranjun/: بادرنجبویه. نوعی ریحان کوهی که خاصیت دارویی دارد.
/bâlangu/: بالنگ.
/bangu/: اسفرزه؛ دارویی برای گلودرد.
/bangu-dâÿak/: ظرفی فلزی را خیس کرده، اسفرزه را در آن می‌پاشند و اندکی حرارت می‌دهند سپس روی آن آب ریخته و می‌جوشانند تا لعاب بیندازد از این لعاب در سرماخوردگی و تسکین سرفه استفاده می‌شود.
/bâqeale/: باقلا.
/bârehang/: بارهنگ. در درمان شکم‌درد و سینه‌درد به‌کار می‌رود.
/bâvinak/: بابونه.
/beli/: بلوط.
/benamše/: بنفشه، گیاهی است که گل آن خاصیت دارویی دارد و مانند گل‌گاوزبان مصرف می‌شود.
/bere-ševet/: تخم شوید.
/beyiz/: گیاهی دارویی.
/bimâ(d)đerun/: بومادران.
/bubuwak/: مخلوطی است از دانه‌های چند داروی گیاهی که آنها را بو داده و برای تسکین سرفه‌های

خشک می‌جوئند.

/čedrvâ/: گیاهی است بسیار تلخ که به عربی به آن صبر می‌گویند.

/čekom/: کشمش کولی، مویز عسلی، دانه‌هایی است کوچک‌تر و ریزتر از زرشک که بسیار چسبناک

است. آن را کوبیده و روی زخم می‌گذارند. مصرف خوارکی هم دارد.

/čevil/: گیاهی خوشبو که آن را در روغن حیوانی می‌ریزند تا خوشبو شود.

/čiš-beyiz/: گیاهی خوشبو که گاه به /lurak/ و /ričâl/ می‌زنند.

/čudâr-širin/: شیرین بیان.

/da:lu/: گیاهی است دارویی برای درمان رماتیسم.

/dârčini/: دارچین.

/dârizard/: زردچوبه.

/eđuwe/: ادویه.

/eleverd/: گیاهی است صحرایی با برگ‌های کوچک و تلخ که خاصیت دارویی دارد.

/ginje/: انزروت. صمغی است بسیار تلخ.

/gol-gowzown/: گل‌گاوزبان.

/golak/: میوه گیاه کبر. به آن /keverak/ هم می‌گویند.

/gonta:lak/: تخم گیاهی بسیار تلخ که برای رفع سینه‌دردهای ناشی از آلرژی به‌کار می‌رود.

/γoli/: دارویی گیاهی به رنگ سرخ مسی.

/halpe/: گیاهی دارویی با برگ‌های خاکستری متمایل به سفید که خاصیت گندزدایی دارد.

/helile/: دارویی بسیار تلخ که مسهل است.

/hevij/: ادویه.

/hil/: هل.

/ja:feri/: جعفری.

/kâšni/: کاسنی.

/kelâti/: دارویی گیاهی و بسیار تلخ که هر چیز تلخ را به آن تشبیه می‌کنند.

/kerneti/: درختچه‌ای با ارتفاع دو متر و برگ‌های پنجه‌ای شکل که روغن آن مصرف دارویی دارد.

/kuku/: مخلوطی از چند داروی گیاهی که آنها را با نبات کوبیده و در آب حل کرده و برای رفع دل‌درد و

نفخ شکم به کودک می‌دهند. این داروها عبارت‌اند از: آویشن، زنیان، عناب، بهمن‌پیچ، گل‌نگین،

سه‌پستان، کندر ولایتی و تعدادی دیگر.

- /legejin/**: میوه گیاه کبر. میوه رسیده آن به اندازه غوزه خشخاش و پوست آن شبیه هندوانه است و مغز آن شیرین و دانه‌هایش تلخ است و هنگام خوردن دانه‌ها را نمی‌جویند. میوه کال آن در تهیه ترشی به کار می‌رود.
- /lulefar/**: گیاهی است دارویی که برای روان کردن شکم به کار می‌رود. گاه برای دفع انگل، تخم آن را که شبیه تخم گلابی است، کوبیده و با شیر خرما مخلوط کرده و به مقدار معین می‌خورند.
- /marmerešk/**: گلی خودرو از تیره نعناعیان که در کشتزارها و کوهستان می‌روید و بویی تند و خوش دارد و دانه آن شبیه شاهدانه است که دم‌کرده آن برای رفع سینه‌درد مفید است.
- /molkazrak/**: نوعی صمغ است که خاصیت دارویی دارد.
- /moškurak/**: گیاهی است دارویی که از گل آن برای رفع سردی مزاج و رطوبت استفاده می‌شود.
- /ossâqud(d)us/**: استوخدوس.
- /owše/**: آویشن، پونه کوهی.
- /owše-ye bâyi/**: آویشن باغی.
- /owše-ye keru/**: آویشن باریک، عطر آن کمتر از آویشن پهن است. آویشن کوهی.
- /owše-ye pa:nu/**: آویشن پهن، نوعی آویشن با برگ‌های نسبتاً پهن، آویشن شیرازی.
- /palteni/**: نوعی نعنا است که برگ‌های آن پهن‌تر از نعنا معمولی است و عطر بیشتری دارد.
- /parpin/**: خرفه.
- /per-e siyâvešun/**: پر سیاوشان.
- /pidom/**: پونه، نعنا وحشی.
- /q(g)elenjun/**: گیاهی دارویی که آن را با داروهایی دیگر مانند **/solenjun/** و **/bâderanjun/** جوشانده برای رفع کمر درد و نازائی می‌نوشند.
- /qa:ve-ye owše/**: آویشن را با نبات در آب جوشانده و می‌نوشند. خاصیت دارویی دارد.
- /qand-o ginje/**: انزروت را که صمغی است بسیار تلخ با قند مخلوط کرده و به نوزاد می‌دهند.
- /râjune/**: رازیانه.
- /riše-y anjo(e)vâd/**: ریشه انجبار. خاصیت دارویی دارد.
- /rovâ-tervak/**: تاجرزی، عنب الثعلب.
- /samba/**: تخم شنبلیله. شنبلیله.
- /šamli/**: شنبلیله. به این گیاه و به ویژه به تخم آن **/samba/** هم گویند.
- /sarberenjâs/**: گیاهی دارویی برای شکم‌درد و اسهال. بومادران.
- /šâtere/**: شاه‌تره.

/sepessun/: سه پستان. دارویی.

/šire-ye narm/ جوشانده‌ای از چند داروی گیاهی که در درمان سرماخوردگی و تب به کار می‌رود.

/somboltif/: سنبل الطیب.

/sutak/: گیاهی دارویی که مخلوط آن را با چند گیاه دیگر برای رفع نفخ به کودکان می‌دهند.

/teranjevil/: ترنجبین.

/tevâšir/: تباشیر.

/tod(ġ)ri/: قدومه. گیاهی است دارویی که در درمان سینه‌درد به کار می‌رود.

/tula/: پنیرک.

/xiyâr-ta:lu/: حنظل. هندوانهٔ ابوجهل. /xiyâr-gorgu/ هم گویند.

/xosrowdâr/: گیاهی از خانوادهٔ جوز هندی.

/zanjefil/: زنجبیل.

/zarčuwe/: زردچوبه.

/zâyerun/: دارویی است که از زاج تهیه می‌شود و بسیار ترش است.

/zi(e)nyun/: زنیان.

/zidi/: صمغ درخت بادام کوهی.

۷. تنقلات و شیرنی‌ها

/a:luk/: بادام کوهی، میوهٔ درخت ارزن. بخورک.

/âžil/: آجیل.

/banak/: بنه، پستهٔ کوهی، آن را مانند بادام کوهی شیرین می‌کنند و به‌عنوان آجیل مصرف می‌کنند.

/belisu/: آب نبات چوبی.

/benak/: بنه.

/bene-mašk/: بنهٔ سبز تازه که هنوز پوست آن سخت نشده است.

/berenjak/: برنج را ابتدا خیس کرده بعد از خشک شدن و افزودن کمی نمک آن را بو می‌دهند یا آن را

در روغن داغ‌شده ریخته و به‌محض پف کردن آن را در صافی ریخته تا روغن آن جدا شود.

/binze/: آدامس کوهی و طبیعی. صمغی است کِش‌دار و شیرین‌رنگ که از شکاف ساقهٔ درخت بنه به دست

می‌آید. آن را در شیر جوشانده تا تلخی‌اش از بین برود سپس آن را مانند آدامس می‌جویند. آن را روی استخوان

دردناک هم می‌چسبانند تا درد تسکین یابد. سه نوع بیتره وجود دارد. الف) /binze ta:lu/ صمغ درخت

شیرین نشده. ب) /binze-ye xešu (širinu) / صمغ درخت شیرین شده. ج) /binz-ye qâzul/ : نوعی
بینزه بسیار چسبناک.

/ček-e čelsme/ : تنقلات، آجیل و شیرینی، هله‌هوله. به تنهایی چلسمه هم می‌گویند.
/kolxong/ : نوعی بنه است که پوست آن از بنه معمولی ترد و شکننده‌تر است و با دندان جویده می‌شود.
/konâr/ : میوه درخت سدر که شبیه زالزالک است. کنار کاملاً رسیده را /konâr-e bol/ یا /qezel/...،
کنار کال و نارس را /dangoluk/... و نوع بسیار شیرین آن را /qandi/... می‌گویند.
/kukal/ : کلوجه، بیسکویت.

/lowz/ : نوعی شیرینی آب‌نبات‌مانند و رنگارنگ به اندازه یک سکه پنج‌ریالی که بیشتر در عروسی‌ها
استفاده می‌شود.

/maj/ : تخمه.

/mâqit/ : نشاسته پخته و قالبی.

/noxod-e gol/ : نخودچی.

/qâzul/ : نوعی آدامس که از ریشه بوته‌ای شبیه خارشتر می‌گیرند.

/toxmak/ : تخمه.

/zeleyvi/ : زولبیا.

منابع:

حمیدی، سیدجعفر، ۱۳۹۵، فرهنگ‌نامه بوشهر، ج ۱، تهران.

دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.

واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به کشاورزی در زبان ترکی آذری روستای اوجقاز*

لیلا نوری کشتکار (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

۱. مقدمه

استان اردبیل در شمال غرب فلات ایران و شرق آذربایجان قرار دارد. مرکز این استان، شهر اردبیل، از جمله شهرهای کهن ایران است که سابقه‌ای دیرینه دارد. هرچند از تاریخ دقیق پیدایش این شهر اطلاعات دقیقی در دست نیست، شواهد حاکی از آن است که این شهر پیشینه‌ای کهن دارد (مقدم‌نیا و همکاران ۱۳۹۲: ۲). غالب مردم استان اردبیل به زبان ترکی آذری گفت‌وگو می‌کنند. با این همه، در این استان زبان‌ها و گویش‌های دیگری نیز وجود دارد که از جمله می‌توان به تالشی در مناطقی از نمین، عنبران و شاهرود، و تاتی و کردی در بخش‌هایی از خلخال و خورش رستم اشاره کرد (همان: ۶۳).

در ایران دو شاخه مجزا از زبان ترکی وجود دارد: زبان‌ها و گویش‌های شاخه اوغوز^۱ که نماینده شاخه جنوب غربی زبان ترکی هستند و دیگری شاخه کوچکی به نام خلجی.

* با تشکر از خانم میسر جاهدی و آقایان تاج‌بخش دیبامهر، بهروز کریم‌پور و خداهش جعفرپور که در گردآوری این مجموعه نگارنده را یاری کردند.

گونه تبریزی در شمال و مرکز آذربایجان، ب) گونه ارومیه‌ای در غرب، ج) گونه اردبیلی در شرق در امتداد دریای خزر، و د) گونه زنجانی در جنوب شرقی؛ ۲) اوغوز مرکزی؛ ۳) سنقری؛ ۴) قشقایی؛ ۵) ترکی خراسانی؛ و ۶) ترکمنی است. اما آنچه به طور گسترده به آن تکلم می‌شود زبان ترکی آذری است. آذری نام جدیدی برای زبان ترکی است که در آذربایجان و نواحی نزدیک آن تکلم می‌شود و بیش از هفت میلیون زبانور دارد (Windfuhr 2006: 396; Salimi 1976: 1). از سوی دیگر همان‌گونه که می‌دانیم ترکی آذری و فارسی در اثر تماس زبانی از یکدیگر تأثیر و تأثراتی پذیرفته و هر یک از دیگری واژه‌هایی را به وام گرفته‌اند چنان‌که در این پژوهش نیز شماری از آنها مشاهده می‌شود؛ و از آن جمله می‌توان به وام‌واژه‌هایی چون کومه، تخم، زمین، جوال و... از فارسی در ترکی آذری و کاکوتی، یونجه، قُرق، چپر، تغار و... از ترکی آذری در فارسی اشاره کرد.

اوجغاز یا اوجقاز، یکی از روستاهای دهستان رضاقلی قشلاقی از توابع بخش مرکزی شهرستان نیر است که در ۲۷ کیلومتری غرب اردبیل و جنوب سرعین قرار دارد. زبان رایج در این روستا ترکی آذری است و براساس سرشماری سال ۱۳۹۰، ۲۲۴ نفر در قالب ۶۲ خانوار در این روستا ساکن هستند. روستاهای تک‌بولاغ، دیم صیغیرلو و دهستان یورتچی غربی از همسایگان اوجقاز به‌شمار می‌روند. شغل اصلی اهالی این روستا دامداری و کشاورزی است و مهم‌ترین محصولات کشاورزی آن گندم، جو و عدس است. متأسفانه توزیع زمانی نزولات جوئی استان اردبیل به‌صورتی است که قسمت زیادی از بارش‌های سالانه در فصول غیرآبیاری به وقوع می‌پیوندد و قسمت اعظم جریانات سطحی بدون استفاده از دسترس خارج می‌شود؛ از این رو، به‌سبب کم‌آبی، بیشتر کشت این روستا به‌صورت دیم است. احداث سد یامچی در نزدیکی این روستا بر روی رودخانه بالیخلی چای /bdlixli-čdy/ که زمینه را برای آبیاری مدرن ایجاد کرده نیز تغییری در روش آبیاری زمین‌های کشاورزی این منطقه به‌وجود نیاورده و همچنان آبیاری در این روستا به روش سنتی ادامه دارد (مقدم‌نیا و همکاران ۱۳۹۲: ۲۹-۳۰).

دو غار تاریخی روستای اوجغاز موجب شهرت این آبادی شده است. این دو غار که اهالی افسانه‌هایی برای آن نقل می‌کنند به غار فرهاد و زبیدا معروف‌اند. فرهاد و زبیدا عشاق

افسانه‌ای این دیار هستند که به گفته روستاییان در گذشته‌ای بسیار دور در این غارها سکونت داشته‌اند. زییدا خانه‌ای سنگی و بسیار قدیمی بین چالاچوخور و جین‌دره‌لر است که از روبه‌رو به شکل شتری در حال نشستن به نظر می‌آید و دهانه‌ای به ارتفاع حدوداً ده و عرض پانزده متر در زیر شکم شتر دارد. این غار در بخش بالایی و غار فرهاد در بخش پایین روستا قرار گرفته‌اند. متأسفانه بر اثر بی‌توجهی اهالی و مسئولان غار زییدا در حال نابودی است (کیانی ۱۳۹۲: ۴۹-۵۰).

وجه تسمیه نام این روستا مشخص نیست، اما بر اساس آنچه برخی از اهالی روستا می‌گویند، باتوجه به موقعیت جغرافیایی و مکانی این روستا که در گودی و محصور در میان کوه‌ها و تپه‌ها است، و در فصل بهار ذوب شدن برف‌ها و جاری شدن آب چشمه‌ها و رودخانه‌ها آنجا را تبدیل به مکانی مناسب برای شکار پرندگان همچون غاز می‌کند، می‌تواند از دو کلمه اوجی لغتی ترکی، به معنی «شکارگاه» و غاز (نوعی پرنده) باشد که به مرور زمان به اوجغاز و در نهایت به اوجقاز تبدیل شده است.^۱

این روستا از لحاظ گردشگری و تفریحی مکان بسیار مناسبی است. از جاذبه‌های طبیعی این روستا می‌توان به چالاچوخور، آرچاخ، اوج‌دره‌لر، جین‌دره‌سی، گازاقیه، قبله‌تپه‌سی، چال‌داق، رفیع‌باغی، کریم‌باغی، عیسی‌باغی، شهاب‌باغی و... اشاره کرد.

در این پژوهش، داده‌های گویشی از طریق مصاحبه و گفت‌وگو با تعدادی از اهالی این روستا گردآوری شده، هرچند آنجا که ایجاب می‌کرده برای روشن‌تر کردن مطلب از منابع کتابخانه‌ای نیز بهره گرفته شده است؛^۲ سپس اطلاعات گردآمده در هشت بخش گیاهان دارویی؛ دیگر گیاهان، گل‌ها، سبزیجات، غلات؛ درختان غیرباغی؛ واژه‌ها و اصطلاحات

۱. باتوجه به موقعیت جغرافیایی این روستا، که پس از طی مسافتی طولانی از ابتدای مسیر اختصاصی آن در منته‌الیه جاده‌ای کوهستانی قرار گرفته، به نظر نگارنده، نام اوجقاز می‌تواند صورت تغییر شکل یافته‌ای باشد از واژه ترکی اوجقاز به معنی «پیرامون، اطراف، انتها، منته‌الیه» که رفته‌رفته به اوجقاز تبدیل شده است.

۲. به‌ویژه در بخش گیاهان دارویی از معادل فارسی برخی گیاهان کمتر شناخته‌شده از کتاب شناخت گیاهان دارویی و معطر ایران تألیف ولی‌الله مظفریان و مقاله‌ای با عنوان «صفات مهم در گزینش جمعیت‌های سورگوم جارویی برای عملکرد جارو» تألیف حسن منیری فر استفاده شده است.

کشاورزی؛ ابزارآلات، ماشین‌های کشاورزی و وابسته‌ها؛ آفات کشاورزی؛ واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به آب و آبیاری؛ اصطلاحات و واحدهای اندازه‌گیری تدوین شده است. داده‌های هر بخش به ترتیب الفبای لاتینی آمده و پس از واج‌نویسی هر یک از اصطلاحات، معادل آن در فارسی و توضیحات لازم نوشته شده است.

۲. گیاهان دارویی

استان اردبیل منطقه‌ای کوهستانی به‌شمار می‌رود که زمین‌های هموار آن از وسعت قابل توجهی برخوردار نیست. خاک‌های استان عموماً به‌صورت دشت‌های کوچک و بزرگ آبرفتی در مناطق کوهپایه‌ای استقرار یافته‌اند. نوع و تراکم پوشش گیاهی در این استان تابع آب و هوا، وضعیت ناهمواری و خاک است. تنوع این عوامل شرایط رویشی متفاوتی را در نقاط متفاوت استان ایجاد کرده است، به گونه‌ای که پوشش گیاهی آن از حیث تنوع زیستی جایگاه ویژه‌ای دارد و شامل دو بخش جنگلی و مرتعی است که سهم پوشش جنگلی ناچیز و بخش اعظم پوشش گیاهی از نوع مرتع است (مقدم‌نیا و همکاران ۱۳۹۲: ۳۰-۳۲). از این رو می‌توان گفت، گیاهان دارویی که یکی از منابع بسیار ارزشمند در گستره منابع طبیعی ایران به‌شمار می‌رود در این استان جایگاه ویژه‌ای دارد. زیرا تنوع آب و هوایی استان اردبیل را به یکی از مناطق مهم رویش بسیاری از گیاهان دارویی تبدیل کرده است. به‌دلیل اهمیت این موضوع در اولین بخش این مقاله اسامی گیاهان بومی روستای اوجقاز را مرور می‌کنیم.

/ɒdɒm-xɒʃxɒʃi/: نوعی خشخاش: خشخاش طَنَاز، خشخاش کبیر.

/ɒgɒtu/: گونه‌ای علف از خانواده گندمیان که به یولاف وحشی، یولاف پوج، جو دوسر پوج یا گندم کاهو مشهور است. درباره خواص دارویی این گیاه می‌توان به این موارد اشاره کرد: ضد افسردگی، ضد التهاب، هضم‌کننده، ملین و... .

/ɒt-qöyruǧü/: گیاهی از تیره دم‌اسبیان با نام‌های شال دُم و دم اسب صحرایی. این گیاه دارای خواص درمانی مدر، جلوگیری‌کننده از خون‌ریزی، قابض، خون‌ساز، التیام‌بخش است.

/amakömaǧi/: پنیرک.

/avalik/: گونه‌ای گیاه از خانواده ترشک و تیره هفت‌بندیان که آن را ترشکِ مَواج می‌نامند. ریشه دارویی این گیاه علفی مقوی، ضد کم‌خونی، تصفیه‌کننده خون و مفید در درمان دیابت، سل، بیماری‌های کبدی و انواع التهابات پوستی است.

/bbbɒnak/: بابونه.

/bazarak/: بَزَرک، بذرِ کتان.

/boymɒdaran/: بومادران.

/bulbɒgotu/: گیاهی از تیره شب‌بوها معروف به علفِ چشمه یا تریزکِ آبی.

/büzüša/: بارهنگ.

/čərtix/: کاسنی.

/dava-dɒbɒni/: گیاهی است از خانواده شب‌بویان مشهور به گوشِ خرگوش. این گیاه ادرارآور، قاعده‌آور، ضد تشنج و نفخ است و برای برطرف کردن مسمومیت‌های غذایی نیز به‌کار می‌رود.

/dava-tikɒni/: خارشتر، ترنجبین.

/dava-xɒšxɒši/: خشخاش، تریاک.

/dilotu/: گاوزبان.

/dolɒmɒ/: گزنه.

/galin-bɒrmɒɒi/: خارتیغال یا خارخر.

/gavan/: گَوَن.

/gildik/: درختچه‌ای ایستاده، با افشان و به‌ندرت پیچان و بالارونده که به نام نسترنِ کوهی، نسترنِ شرقی یا نسترنِ وحشی مشهور است. گل، میوه و برگ‌های آن مصرف دارویی دارد و برای درمان ضعف، سنگ مجاری ادرار، زخم‌ها و سوختگی‌ها مفید است.

/gizi-tikɒni/: گزنه.

/göy-yöñɒ/: یونجه؛ گیاهی است که غالباً به‌عنوان علوفه استفاده می‌شود. اثرات مهم دارویی آن عبارت‌اند از: سقط‌کننده، ضد تصلب شرایین، ضد میکروب، ضد التهاب و ...

/güzü-quloɒi/: نام گونه‌ای از سرده گل گاوزبان است مشهور به گاوزبانِ بدل (ایتالیایی).

/ilɒn-xɒšxɒši/: نوعی از کوکنار یا خشخاش که دم گل‌هایش به نسبت دیگر انواع خشخاش کشیده‌تر است.

/iššak-qɒnqɒli/: نوعی کنگر.

/itotu/: گیاهی معروف به ازمک که دانه آن طعم تند و جوشانده آن مدر است. از برگ‌های آن برای سبزی

آش استفاده می‌شود.

/it-zoğbloğ/: نوعی از موسیر وحشی که آن را کلاغک می‌نامند. در ایران ۸ گونه از این گیاه وجود دارد. گل‌های خوشه‌ای و ریشه پیازی دارد. پیازهای آن ترکیبات و خواصی مشابه پیاز معمولی دارد.
/jɔjɪx/: زنیان.

/kahlikotu/: کاکوتی، آویشن باغی.

/kakira/: گیاهی علفی است مشهور به گل گندم که از گل‌های زردرنگ آن به عنوان تب‌بر استفاده می‌شود و ریشه آن مقوی معده است.

/kərišna/: گیاهی از خانواده بقولات و ماشک‌ها با نام گاودانه که از دانه آن در درمان آبله و سرخک استفاده می‌شده است.

/mörtçölöx/: گیاهی است خودرو، شبیه به سنگ که در فصل بهار می‌روید، و ریشه آن خواص دارویی دارد.

/noruz-gülü/: زنبق وحشی.

/oşqun/: ریواس.

/pişik-şirnoğ/: گیاهی علفی معروف به کیسه کشیش. از جمله خواص درمانی آن است: مقوی، قابض، بندآورنده خون، درمان خون‌ریزی رحم، معرق.

/pitrox/: گیاهی است یک‌ساله با میوه‌های خاردار که به زردبند و طوق نیز معروف است. ریشه و گیاه آن مصارف دارویی بسیار دارد.

/qamiş/: گیاهی از خانواده نی‌ها و تیره گندمیان که با نام قمیش شناخته می‌شود. این گیاه ملین، مدر و آرام‌بخش است و در درمان نقرس، رماتیسم و سنگ کیسه صفرا به کار می‌رود.
/qonqol/: کنگر.

/qpra-bazarak/: گیاهی است با دانه‌های روغنی مشهور به بالنگو که از دانه‌های آن در درمان خون‌ریزی لثه، بیماری‌های روانی و... استفاده می‌شود. برگ‌های گیاه به صورت پخته مصرف می‌شود.
/qprə-yemişon/: زالزالک وحشی.

/qprəxotu/: گیاهی علفی معروف به کاهوی وحشی یا کاهوی خاردار که در درمان سل، برونشیت، آسم و سیاه‌سرفه به کار می‌رود. همچنین مسکن، ملین و مدر، معرق و ضد انقباض عضلانی است.
/qprqə-dih/: علف هفت‌بند.

/qprz-ayəğ/: گیاهی علفی و آبی از تیره قاش‌واشیان معروف به پای کلاغی یا کلاغ‌پا که در درمان کزاز، هاری و احتقان سینه به کار می‌رود.

- /qırmızı-bazarak/**: بَرَزکِ قرمز؛ گونه‌ای از خانواده کتان.
- /qıyox/**: گیاهی گندمی از خانواده سورگوم با ساقه‌های زیرزمینی بسیار رونده که به نام‌های چائیر یا قیاق شناخته می‌شود و از گذشته به‌عنوان مرهم و برطرف‌کننده مشکلات ادراری مصرف می‌شده است.
- /qızıl-gül/**: گل محمدی، گل گلاب.
- /qöçotu/**: گونه‌ای از گیاه بادرنجبویه است که به آن بادرنجبویه آویشنی می‌گویند.
- /quş-üzümü/**: تاج‌ریزی.
- /sarı-qül/**: نسترن زرد.
- /sarı-yönjö/**: گیاهی علفی مشهور به یونجه زرد یا اکلیل‌الملک. این گیاه خواب‌آور، ضدعفونی‌کننده دستگاه ادراری، بادشکن، ضد انقباض عضلانی، بندآورنده خون و... است.
- /sarı-tikon/**: گیاهی است خاردار با گل‌های زردرنگ از تیره کاسنیان معروف به گلرنگ وحشی که جوشانده آن مسهل، مسکن و تقویت‌کننده اعصاب است.
- /sərməşix/**: پیچک صحرايي، عشقه.
- /siri-qöyruğü/**: گیاهی است از راسته گل میمونیان که با نام گل ماهور و خرگوشک شناخته می‌شود. ماهور گیاهی ارزشمند برای سرفه، نزله و دارویی برای ورم نای و برونشیت است.
- /süddüja/**: فرفیون.
- /şüvaran/**: خاکشیر.
- /tobbuz/**: شکر تیغال.
- /töklüja, tühlüja/**: گیاهی پایا از خانواده سنبله‌ای که نام‌هایی چون چای چوپان، چای کوهی و لولو پشمکی نیز به آن داده‌اند. مقوی معده است و در طب عوام از جوشانده آن برای رفع ناراحتی‌های معده و دستگاه هضم استفاده می‌کنند.
- /tülki-qöyrüğü/**: نوعی جو وحشی از خانواده گندمیان که اثرات درمانی آن عبارت‌اند از: ضد ترشح شیر، ضد تب، هضم‌کننده، خلط‌آور و... .
- /türpak/**: خردل وحشی. گیاهی علفی که دانه‌های آن ترکیبات و خواصی همچون خردل سفید دارد.
- /türşank, türşang/**: ترشک. این گیاه دارویی ضد سم و ملین است و آب تازه آن نیز مدر است.
- /xarmanotu/**: گیاهی با ریشه دارویی با نام علف هفت‌بند. این گیاه مقوی، قابض، بندآورنده خون، ضد دیابت و مفید در درمان اسهال، ورم روده و اسهال خونی است.
- /xatmi-gülü/**: گل ختمی.
- /xabarçı/**: گل قاصد.

/xoʃɒ-bɒʃʃi/: گیاهی از خانواده گل‌مینا و تیره کاسنیان که با نام خار مریم شناخته می‌شود. از دانه آن در درمان آلرژی، سرطان، افسردگی و چربی خون استفاده می‌شود.
/yɒrpüz/: پونه کوهی.

۳. دیگر گیاهان، گل‌ها، سبزیجات، غلات

/ɒğʃɒ-bɒʃʃi/: نوعی تره وحشی که برگ‌های آن عریض‌تر از تره معمولی است.
/ɒʃi-tara/: تره تیزک، شاهی.

/ɒrɒɒ/: جو.

/banüş-yerkökü/: هویج بنفش.

/buğdɒ/: گندم.

/çirt-çirt-gavani/: نوعی گون که هنگام سوختن چرت‌چرت صدا می‌دهد.

/çöbɒn-dili/: نوعی علف صحرائی ترش مزه و آبدار.

/çoğondɒr/: چغندر.

/çoğondɒr-tarası/: برگ چغندر.

/dɒğ-kɒvɒrı, dɒğ-tarası/: تره کوهی.

/dɒrı/: ارزن.

/gölül/: نوعی گیاه غلاف‌دار شبیه نخودفرنگی که داخل آن دانه‌هایی دارد که اهالی مانند باقالا آن را پخته و می‌خورند.

/gün-quloğı/: گل آفتاب‌گردان.

/güna-bɒxɒn/: گل آفتاب‌گردان.

/jüja-gözü/: کیسه کشیش، نوعی علف هرز مزارع و باغات.

/iplikja/: گیاهی علفی و پیازدار از تیره مارچوبگان و خانواده سنبلیان معروف به تمشکین.

/kalam/: کلم.

/kɒvɒr/: تره.

/kešniš/: گشنیز.

/marʃi/: عدس.

/marza/: مرزه.

/pɒz-tarası/: برگ چغندر.

/qɒnqɒl/: خار بوته‌ای.

/reyhɒn/: ریحان.

/sabalga/: شبدر.

/šɒtarasɪ/: شاه‌تره، تره‌تیزک.

/šingila/: شیره نوعی از گیاه شنگ که از خشک‌شده آن به‌عنوان سقز یا آدامس استفاده می‌شود.

/süpürga/: گیاهی از خانواده غلات که به ذرت خوشه‌ای و سورگوم جارویی مشهور است. ارتفاع این گیاه به

یک تا پنج متر می‌رسد و به دلیل داشتن خوشه‌های بلند برای تهیه جارو و دانه کشت می‌شود.

/šüvit/: شوید.

/taravaz/: شاهی.

/tikān/: خار، تیغ.

/torp, turup/: تَرُب.

/üzarrik, üzarlik/: اسفند.

/xdšɒ/: اسپرس.

/yɒrmo/: بلغور.

/yemlik/: شنگ. این گونه گیاهی شیرآبه‌دار و اغلب شیرین و لذیذ است و بیشتر به‌عنوان سبزی صحرایی

از آن استفاده می‌شود.

/yer-kökü/: هویج.

/zoğɒlx/: موسیر.

۴. درختان غیرباغی

/činoɾ/: درخت چنار.

/lɒlɒki/: درخت افاقیا.

/qɒrɒ-ɒqɒj/: درخت نارون، آکاسیا.

/söyüd/: درخت بید.

۵. واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی

/ɒğɒj/: هیزم، درخت.

/akin/: کشت، زراعت.

- /akinči/: کشاورز.
/akinčilik/: کشاورزی، زراعت.
/akinlik/: مزرعه.
/akin-pičmak/: برداشت محصول.
/akin-vəxti/: زمان بذرپاشی.
/akin-yeri/: زمین زراعی.
/akmak/: کاشتن، کشت کردن، نهال نشانیدن، بذر افشانیدن.
/əlləh-ləmə/: نغمه و ترانه‌ای که کشاورزان هنگام برداشت محصول آخرین قسمت مزرعه با صدای بلند می‌خوانند.
/ələx/: علفِ هرز.
/ələxləməx/: وجین کردن.
/ələxləx/: علفزار.
/əvəğəj/: زودتر از موعد رسیدن محصول.
/əvəvəlx/: مزرعهٔ جو.
/at-təvəvəq/: خاکِ رُس.
/bəvəvəv/: قراردادی که طبق آن محصول بین کشاورزانی که زمین را می‌کاشتند و مالک زمین نصف می‌شد.
/bəvəvəv/: آیش. زمینی که به دلیل قوت گرفتن در نوبت خود کشت نشود.
/bəğ, bəx/: دستهٔ علوفهٔ خشک‌شده و به‌هم‌تابیده.
/bəğbəğət/: محلی که باغ‌های زیادی دارد.
/bəğlax/: بند یا ساقهٔ نرمی که با آن دستهٔ دروشدهٔ ساقهٔ گندم و جو را می‌بستند.
/bahra/: بهرهٔ مالکانهٔ زمین.
/bəltəč/: تبرزن، هیزم‌شکن.
/bər/: بار، میوه، ثمره.
/bəxčə/: باغچه.
/boz-yer/: زمین خشک و بیابانی، لم‌پزرع.
/budəx/: شاخه.

/buğdɔlx/: مزرعه گندم.

/buğdb-yumāx/: شستن گندم به قصد آماده کردن آن برای بردن به آسیاب.

/čɔɓɔ-čuxur, čɔɓɔ-čulo/: زمین ناهموار.

/čapar/: چپر، حصار، پرچین.

/čiman/: چمن.

/čina/: آنچه بعد از شستن گندم از خرده‌های پوسته گندم و خرده چوب باقی یا روی آب می ماند.

/čičak/: شکوفه، غنچه.

/čökak/: اراضی پست، دشت.

/čöl/: صحرا، بیابان، زمین بایر که زیر کشت نرفته است.

/čöplük/: بقایای علف و ساقه غلات دروشده.

/čübürddü/: ترکه.

/čör-čöp/: خاشاک.

/dɔɓɔmɔx/: هرس کردن.

/dan/: دانه گندم.

/dana/: دانه میوه.

/darmak/: چیدن.

/dortmɔx/: آسیاب کردن.

/darypžči/: دروگر.

/dasta/: هر دسته گندم و جو که پس از درو (با ساقه و سنبل) آنها را دسته‌بندی می کنند.

/dɔš-kassak/: سنگ و کلوخ.

/dem-akin/: کشت دیم.

/gül/: گل.

/gün/: آفتاب.

/homɔr/: منطقه هموار و زمین صاف و مسطح قابل کشت.

/hɔsɔr/: حصار.

/ho:ɓmɔx/: هر قسمت از مزرعه که با یک بار رفتن گاو نر شخم زده می شود.

/imɔrdt/: شخم پاییزی زمین کشاورزی و آماده‌سازی آن برای کاشت در بهار.

/gɔɓɔn-akin/: پرمحصول.

- /girdiš/**: یکی از نژادهای مرغوب گندم که گوشتی و پُر است و برای کاشت از آن استفاده می‌کنند.
- /göza/**: اراضی هموار که در آبریز کوه‌ها و کوهپایه‌ها به‌وجود می‌آید و معمولاً حاصلخیز است.
- /jugarmak/**: جوانه زدن.
- /galla-dömi/**: سیلو، انبار غله.
- /jütči/**: شخم‌زن.
- /jüt-sürmak/**: راندن گاو آهن.
- /imañilik/**: همیاری دسته‌جمعی، رسمی قدیمی در بین کشاورزان که موقع کشت و برداشت به یکدیگر کمک می‌کردند.
- /kalak/**: مرز بین دو مزرعه که معمولاً سنگچین است.
- /kol/**: کال، نرسیده.
- /kifsif/**: پژمرده، گندیده، فاسد (میوه).
- /kö1/**: بوته‌های بزرگ.
- /köšan/**: صحرا.
- /kötük/**: ریشه درخت.
- /kök/**: ریشه درخت و گیاه.
- /köz/**: زغال.
- /köz/**: شیری را که برای تقسیم زمین زراعتی به قطعات کوچک‌تر با خیش حفر می‌کنند کوز می‌نامند.
- /köza/**: سهم آسیابان از آرد.
- /kül/**: خاکستر.
- /külaš/**: ساقه‌های گندم که بعد از درو روی زمین می‌ماند.
- /külašdik/**: مزرعه بعد از درو.
- /küma/**: کومه، اتاقک‌های تابستانی یا زمستانی در مراتع کشاورزی.
- /kür/**: گندم خرم‌ن شده قبل از جدا کردن کاه.
- /lak/**: کرت، هر یک از ردیف‌های باغچه یا زمین‌های کوچک.
- /marñilik/**: مزرعه عدس.
- /öküz/**: گاو نر که برای شخم زدن از آن استفاده می‌کنند.
- /ölüşgamiš/**: پژمرده (گل، درخت).
- /onöbir/**: ده‌یک، مالیاتی که معادل یک دهم محصول به خان‌ها تأدیبه می‌شد.

- /ot/ : علف.
- /pɒlčix-düvɒrɪ/ : دیوارِ کاهگلیِ باغ.
- /peyn/ : پهن، کود حیوانی.
- /peynlamak/ : کود دادن.
- /peynlik/ : انبارِ کود.
- /pfa/ : سیوس.
- /pičanak/ : ردیف مزرعه یا علفزار که در دست درو است.
- /pičmak/ : برداشت کردن، درو کردن.
- /pičičinčɪ/ : دروگر.
- /pičičinčilik/ : دروگری.
- /pičičin-vɒxtɪ/ : زمانِ درو، فصلِ درو.
- /pin/ : نوعی خوراکِ گاو از کاهِ خیس خورده و آرد جو.
- /pitmak/ : رونیدن، رستن.
- /qɒyɒ/ : صخره، تخته‌سنگِ بزرگ.
- /qorüx/ : زمین‌های کشاورزی که قرق‌چی از ورود گاو و گوسفند در آنها جلوگیری می‌کند.
- /qorüxčɪ/ : قرق‌چی، دشت‌بان، زمین‌بان.
- /quy/ : گودالی که در گذشته برای نگهداری غلات در زیرزمین خشک آماده می‌کردند.
- /rayat/ : رعیت، کسی که زمین کشاورزی ندارد و برای مالک یا ارباب کار می‌کند.
- /sɒmɒn/ : کاه.
- /sɒmɒn-ɒmbɒrɪ/ : انبارِ کاه و علوفه.
- /sɒmɒnlɪx/ : انبارِ کاه و علوفه.
- /soyrɒx/ : جدا کردن کاه از دانه‌ها.
- /sünbül/ : سنبل، خوشهٔ گندم و جو.
- /sütül/ : نارس، نیم‌رس (دانه‌های غلات که کاملاً سفت نشده است).
- /šala/ : یک بسته خار و خاشاک.
- /toyɒ/ : کاه و علوفهٔ انبارشده در حیاط.
- /tot/ : رعیت، کسی که زمین کشاورزی ندارد و برای مالک یا ارباب کار می‌کند.
- /təkirga/ : صمغِ درخت.

/topɒ/: توده غله یا میوه که به صورت هرم روی هم انباشته شود.

/torpɒx/: خاک.

/toxüm/: تخم، بذر.

/toxüm-sapmak/: بذر پاشیدن.

/toxüm-sapan/: بذر پاش.

/tözli/: از گونه‌های مرغوب گندم که برای کاشت از آن استفاده می‌کنند.

/urɒlɒmɒx/: درو کردن، با داس درو کردن.

/xɒlvɒr-dɒšyɒn/: حمل کردن محصول دروشده با چارپا.

/xɒn/: مالک و ارباب.

/xišlɒmɒx/: خیش زدن.

/xarman-sulɒmɒx/: آماده کردن خرمنگاه برای خرمن‌کوبی. برای این کار گِلِ مخصوصی از خاکِ

رُس (← /at-torɒpqi/)، آب و کاه درست می‌کنند و بر روی خرمنگاه می‌ریزند و با ماله صاف

می‌کنند تا خرمنگاه صاف، یکدست و تمیز شود و برای خرمن‌کوبی آماده گردد.

/xol/: شاخهٔ درخت.

/xol-budɒx/: شاخ و برگ.

/yɒstɒn/: زمینِ هموار.

/yɒgüš/: باران.

/yɒrɒx/: برگِ درخت.

/yer/: زمین.

/yetišip/: میوهٔ رسیده.

/yolmɒx/: با دست چیدن گیاه و سبزی (بیشتر در مورد عدس به‌کار می‌رود).

/zami/: زمینِ کشاورزی، مزرعهٔ گندم و جو.

۶. ابزارآلات، ماشین‌های کشاورزی و وابسته‌ها

/ɒlɒjahra/: ماشینِ درو.

/al-dɒši/: آسیاب سنگی دستی.

/ara/: آره.

/bɒltɒ/: تبر.

/bɒltɒ-dastasi/: دسته تبر.

/bel/: بیل.

/belča/: بیلچه.

/böyun-bəğɪ/: طنابی که برای بستن دو قطعه چوب دو طرف یوغ (← **/sünaçɪ/**) به یکدیگر به کار می‌رود.

/böyun-durux/: یوغ.

/buğɒz/: سوراخ سنگ روی آسیاب.

/čɪn/: داس، داس کمانی.

/čuɒl/: جوال.

/darqɒz/: داس دسته بلند.

/dastarxɒn/: وسیله‌ای که برای پاک کردن تیغه آهنی خیش و هدایت گاوها استفاده می‌شود.

/dayarmon/: آسیاب آبی، آسیاب موتوری.

/dəmærix/: شن کش، وسیله‌ای برای جمع کردن باقی مانده‌های علف و کاه از روی زمین.

/dišdik/: سنگ‌های تیزی که در زیر خرمن کوب تعبیه می‌شد.

/gɒfoyn/: تیغه آهنی خیش که هنگام شخم در زمین فرو می‌رود.

/ğalbir/: غریبل، الک.

/hangaɟuɒ/: چوبی است که بعد از بستن بند (← **/qayɟ/**)، بر سوراخ‌های بدنه خیش می‌اندازند تا بدنه خیش و یوغ به هم متصل شده و از هم جدا نشوند.

/ɟüt/: گاو آهن.

/ɟüt-ɒğɒɟɪ/: وسیله‌ای که برای پاک کردن نوک آهنی خیش و همچنین هدایت گاوها استفاده می‌شود.

/kɒmbɒ/: کمباین.

/külüŋ/: کلنگ.

/lɒpürtga/: بیل.

/mɒlɒ/: ابزاری چوبی که برای صاف کردن زمین‌های شخم زده استفاده می‌شود.

/orɒx, orɒq/: داس.

/ox/: بدنه خیش.

/qayš/: بند یا طنابی که یوغ و بدنهٔ خیش را با آن می‌بندند.

/qozmo/: کلنگ.

/siğbir/: غریبلی دارای سوراخ‌های نسبتاً بزرگ برای بوجاری غله.

/siyazi/: گونی و کیسهٔ بزرگ.

/su-dayarmoni/: آسیاب آبی.

/sünaçi/: دو قطعه چوبی که در دو سمت یوغ وجود دارد و بر گردن گاوها می‌اندازند.

/šana/: وسیلهٔ باد دادن خرمن.

/tobox/: طبق، ظرفی برای بوجاری غله.

/təroxtor/: تراکتور.

/təša/: تیشه.

/torbo/: وسیله‌ای مانند کیسه، گونی و... که درون آن کاه، یونجه یا آرد جو می‌ریزند و البته گاهی هم

خالی بر گردن گاو می‌اندازند تا در حین شخم زدن از آن بخورد و سرش را تکان ندهد.

/tutox/: دستهٔ چوبی خیش که برای حفظ تعادل آن به کار می‌رود.

/val/: خرمن کوب سنتی.

/val-doš/: سنگ‌های تیزی که زیر خرمن کوب تعبیه می‌کردند.

/xorol/: گونی، کیسهٔ بزرگ.

/xiš/: خیش، گاوآهن.

/xürjun/: خورجین.

۷. آفات کشاورزی

/oğj-qürdu/: کرم درخت.

/buğdo-piti/: شیشهٔ گندم.

/kif/: کپک، قارچ.

/lis/: آفت درخت میوه.

/qorđo/: آفت سیاهی گندم و جو.

/qurt/: آفت کشاورزی.

/šata/: شته.

/yel/: آفت عدس (گرمای زیاد که باعث خرابی عدس می‌شود).

۸. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به آب و آبیاری

/dɒrx/: جوی آب، نهر، آبرو.

/bulɒx/: چشمه.

/čɒy/: جوی آب.

/čɪn/: صفحات گلی به شکل مربع یا مستطیل که بسیار محکم و سفت بود و از روی هم گذاشتن یا برداشتن آنها برای تقسیم آب در دهانه نهر استفاده می‌کردند.

/dara/: جوی آب.

/gölča/: آبگیر. منطقه‌ای در کنار رودخانه که در موقع طغیان آب آن را فرامی‌گیرد و از آن آب برای کشاورزی استفاده می‌کنند.

/mariz/: زمین‌هایی که در سینه کوه قرار گرفته و آبگیر نیستند.

/nobatči/: میراب، کسی که به‌نوبت آب را به زمین‌های کشاورزی هدایت می‌کند.

/qano/: مرز و راه بین بخش‌های زمین کشاورزی برای آبیاری کشتزار.

/sel-tutɒn/: سیل‌گیر. اراضی‌ای که با آب سیل آبیاری می‌شوند.

/su/: آب.

/suormɒx/: آبیاری کردن.

/su-boğlɒmɒn/: آب بستن، آب جاری کردن در زمین‌های کشاورزی.

/su-bošɪ/: سرچشمه، سرآب، سرآسیاب.

/sulu-yer/: زمینی که از طریق آبیاری کشت می‌شود؛ در مقابل زمین دیم؛ زراعت آبی.

/su-tutɒn/: زمینی که در مسیر آب قرار دارد و می‌توان از طریق آبیاری در آن کشت کرد.

/varyɒn/: آبراهه، مقسم آب دو زمین مجاور هم.

/varyɒn-döndarmak/: عوض کردن مسیر آب برای زمین دیگر.

۹. اصطلاحات و واحدهای اندازه‌گیری

/dğɒj/: فرسنگ، فرسخ، واحد اندازه‌گیری طول یا مسافت، معادل ۶ کیلومتر.

/bɒtɒn/: من، معادل ۳ کیلو که به آن من تبریز هم گویند. واحد اندازه‌گیری محصولات کشاورزی.

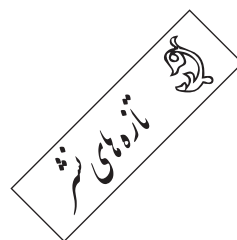
/bi-atak/: یک دامن.

/bi-čarak/: یک چهارم.

- /bi-oj/: یک مشت.
- /dɒnk/: دانگ، واحد اندازه‌گیری زمین‌های کشاورزی.
- /girvɒnkɒ/: نوعی واحد وزن.
- /istil/: واحد وزن محلی معادل ۴۰۰ گرم.
- /ölči-qɒbi/: ظرف اندازه‌گیری غلات.
- /on-pɒddöm/: ده قدم.
- /toğbr/: تغار، واحد اندازه‌گیری معادل ۸۳/۲ کیلوگرم.
- /xalvar/: خروار، یک بار الاغ که برابر با ۸ دسته علوفه خشک شده و به هم تاییده (← /bɒğ, bɒx/) بود؛ واحد وزن، معادل ۳۰۰ کیلو.

منابع

- کیانی، داوود، ۱۳۹۲، فرهنگ جغرافیایی استان اردبیل، اردبیل.
- مظفریان، ولی‌الله، ۱۳۹۴، شناخت گیاهان دارویی و معطر ایران، تهران.
- مقدم‌نیا، حیدرعلی و همکاران، ۱۳۹۲، استان‌شناسی اردبیل، تهران.
- منیری‌فر، حسن، ۱۳۹۶، «صفات مهم در گزینش جمعیت‌های سورگوم جارویی برای عملکرد جارو»، علوم گیاهان زراعی تهران، دوره ۴۸، ش ۴، ص ۱۱۲۵-۱۱۳۷.
- Salimi, H., 1976, *A Generative Phonology of Azerbaijani*, Florida.
- Windfuhr, G., 2006, "Iran vii. Non-Iranian Languages (7) Turkic Languages", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 13, Fasc. 4, pp. 396-401.



پیرنظر، ناهید، *فارسیهود*، از مجموعه کتاب
ایران‌نامگ، نشر پردیس دانش، تهران، ۱۳۹۷،
۱۷۷ + ۵۵ صفحه.

فارسیهود (یا فارسی-یهودی) به گونه‌ای از
گویش‌های ایرانی اطلاق می‌شود که کلیمیان ایران
به آن تکلم می‌کنند. از جمله آثار ادبی فارسیهود
برگردان رستم و سهراب فردوسی، رباعیات خیام،
دیوان حافظ، گلستان سعدی، فیه‌ما‌فیه مولوی،
منطق‌الطیر عطار، هفت‌پیکر، خسرو و شیرین و
لیلی و مجنون نظامی گنجوی و یوسف و زلیخای
جامی است. متون فارسیهود برگرفته از سه ریشه
اصلی یهودیت، ایران و اسلام است. ولی کاربرد و
تناسب این سه براساس نوع متن متفاوت است. در
متون ادبی جنبه‌های ایرانی، در متون مذهبی
جنبه‌های یهودی و در متون فلسفی یا عرفانی
نشان‌های اسلامی چشمگیرتر است. این نوشته‌ها
از نظر متن نیز شامل موضوعات مذهبی،
غیرمذهبی، علمی، عرفانی، تاریخی و نوشته‌هایی
درباره زندگی روزمره است. قدیمی‌ترین اسناد
مکتوب فارسیهود به قرن هشتم میلادی بازمی‌گردد
و عملاً همه اسناد فارسیهود که تا به امروز شناخته

شده‌اند گونه‌هایی از زبان فارسی نو بوده‌اند.
فارسیهود قدیمی بیشترین ویژگی‌های فارسی
نو و هم‌زمان برخی از ویژگی‌های فارسی میانه را
دربردارد و عامل بسیار مهمی برای درک تکامل
فارسی نو است. اسناد فارسیهودی که اخیراً در
افغانستان کشف شده است، دارای گویش فارسی
متفاوتی است. زبان و سبک این اسناد به روشنی
مرحله انتقال از فارسی میانه به فارسی نو را نشان
می‌دهد. فارسیهود قدیمی هم‌زمان با فتوحات
مغولان در اوایل قرن سیزدهم رو به زوال و
فراموشی گذاشت و در قرن نوزدهم با تحقیقات
زبان‌شناسی دوباره به عرصه پژوهش بازگشت.
دوران اشغال ایران به دست مغولان موجب تغییرات
وسیع فرهنگی و زبانی در ایران شد. فارسیهود از
قرن چهاردهم به بعد، که شاید بتوان آن را
فارسیهود کلاسیک نامید، به جز در برداشتن عناصر
عبری/آرامی، برخی واژگان عربی و نیز عدم
رعایت قواعد املایی، با زبان غیر یهودی‌ها تقریباً
تفاوتی ندارد. آثار فارسیهود کلاسیک بیشتر در
قالب شعر و داستان‌های حماسی براساس کتاب
مقدس و متون تاریخی باقی مانده است. مهم‌ترین

ویژگی فارسیهود کلاسیک از نظر زبان‌شناسی، املائی کلمات است که مبین تلفظ واژگان شبیه به فارسی عامیانهٔ امروز است.

کتاب فارسیهود به کوشش ناهید پیرنظر، استاد ایران‌شناسی و تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا منتشر شده است. این کتاب هفتمین مجلد از مجموعهٔ کتاب ایران‌نامگ است که زیر نظر محمد توکلی طوقی و همایون کاتوزیان منتشر می‌شود. در این کتاب هشت مقاله به زبان فارسی و سه مقاله به زبان انگلیسی با رویکرد فارسی‌نویسی نزد یهودیان در فرهنگ و تاریخ ایران ارائه شده است. عناوین مقالات کتاب به شرح زیر است: «میراث فرهنگی یهودیان ایران» به قلم ناهید پیرنظر که تاریخ تحولات ادبیات یهودیان ایران را شرح می‌دهد و به توصیف ویژگی‌ها و سبک‌های فارسیهود با ذکر نمونه‌هایی از متون آثار مرتبط می‌پردازد. تامار گیندین در مقالهٔ «مقدمه‌ای بر فارسی یهودی» به بررسی تاریخ پژوهش‌های فارسی یهودی می‌پردازد و آن را به سه بخش قدیمی، کلاسیک و نو تقسیم می‌کند. داوید یروشلمی در مقالهٔ «زمینهٔ فکری و اعتقادی شعرای یهود ایران» زمینهٔ فکری و اعتقادی شعرای یهود ایران را بررسی کرده است. ناهید غنی در مقالهٔ چهارم «کتاب فریض: سفر هامیتصوت» را معرفی کرده است. در پنجمین مقاله ایوب ابراهیمی گویش یهودیان اصفهان را با عنوان «لُترایی: گویش یهودیان اصفهان» بررسی کرده است. ششمین مقاله کاری مشترک از دانشجویان دکترای ادیان از دانشگاه ادیان و مذاهب قم، حیدر عیوضی، احمد مقری و محسن

گلیپایگانی است که در آن ترجمهٔ انجیل هنری مارتین بررسی شده است. هنری مارتین اناجیل چهارگانه را از انگلیسی به فارسی یهودی ترجمه کرده است. حکایت مهاجرت اجباری یهودیان از گرجستان به ایران در عهد صفویه را ناهید پیرنظر در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ ایران در کتاب انوسی بابایی بن لطف» تجزیه و تحلیل کرده است و در آخرین مقالهٔ فارسی این کتاب، نمونه‌هایی از ادبیات فارسیهود را در قالب‌های متنوع شعر و نیز نثر مذهبی، فلسفی و عرفانی ارائه داده است.

نخستین مقالهٔ بخش انگلیسی کتاب با نام «یهودیان در خراسان پیش از حملهٔ مغول» اثر شائول شاکد است. مقالهٔ دوم را ماریا ماتسوخ با نام «این قانون پارسیان است: اشاره‌ای به قانون ساسانی ضمانت در تلمود بابلی» تألیف کرده که در آن با استناد به بحثی در تلمود (رسالهٔ باوا بترا، ۱۳۷ب) ورود قوانین ساسانیان در احکام فقهی تلمود در امور مالی را تحلیل و بررسی کرده است. اُوریت کرملی در آخرین مقالهٔ بخش انگلیسی با عنوان «دست‌نویس‌های اشراقی فارسی یهودی» تصاویر فارسیهود در نسخه‌های خطی را بررسی کرده است.

مریم رضایی

زمانیان، مهدی، *پازند بهمن یسن، براساس متن «آنتیا» و دست‌نویس «ج ۳»*، انتشارات هیرُمبا، تهران، ۱۳۹۷، ۱۷۹ صفحه.

پازند تفسیری است که بر زند (= تفسیر و توضیح و ترجمهٔ اوستا به پهلوی) نوشته می‌شود. آغاز

براساس متن ویراستهٔ انکلساریا از نه فصل تشکیل شده است. نسخهٔ کنونی به احتمال زیاد مربوط به سال ۱۰۹۹ میلادی است. ولی به نظر می‌رسد که کتابت نخست این متن مربوط به پیش از اسلام است. از این متن که پژوهش‌های متعددی روی آن صورت گرفته است، سه تحریر در دست است: پهلوی، پازند و فارسی زردشتی. گفتمنی است که روایت پازند بهمن یسن با روایت پهلوی آن اختلاف‌های فاحش دارد.

از پازند بهمن یسن چند نسخه در دست است: (۱) متون پازند آنتیا که در سال ۱۹۰۹ میلادی در شهر بمبئی به چاپ رسیده است که متن پازند بهمن یسن در صفحات ۳۳۹-۳۴۸ آن قرار دارد. (۲) متن ج ۳ مندرج در نسخهٔ متون پهلوی که از سوی موسسهٔ آسیایی «دانشگاه شیراز» به کوشش دکتر ماهیار نوابی و کیخسرو جاماسپ‌آسا و با همکاری دکتر بهرام فره‌وشی و دکتر محمود طاووسی منتشر شده است.

کتاب حاضر که نخستین پژوهش دربارهٔ پازند بهمن یسن است، براساس دو متن آنتیا و دست‌نویس ج ۳ انجام شده است و پس از دیباچه و پیشگفتار از چهار بخش تشکیل شده است. در بخش نخست متن پازند مربوط به نسخهٔ آنتیا درج شده است. بخش دوم به حرف‌نویسی این متن اختصاص دارد که در آن مؤلف براساس سنجش دو متن فوق با یکدیگر و اعمال کاستی‌ها و فزونی‌ها، آن را به انجام رسانده و پس از آن فهرستی از اختلاف‌های متن آنتیا با نسخهٔ ج ۳ ارائه کرده است. بخش سوم مربوط به ترجمهٔ فارسی

پازندنویسی به زمان کتابت زبان پهلوی بازمی‌گردد. از آنجاکه ضبط کلمات نامأنوس به خط دشوار و مبهم پهلوی در خوانش آنها مشکل ایجاد می‌کرد، ناگزیر آنها را به خط اوستایی می‌نوشتند که تلفظ دقیق واژه‌ها را نشان دهد. این شیوه، الگوی پازندنویسی در دوره‌های بعد، البته به‌صورت‌هایی متفاوت، قرار گرفت. در پازندنویسی گویش نویسندگان آن تأثیر بسزایی داشته است که عمدتاً گویش‌های جنوب و جنوب شرقی ایران و گاه جنوب خراسان است، زیرا اکثر پازندنویسان از آن نواحی بوده‌اند. از روحانیونی که نخستین بار پازند را به‌صورت روشی برای آوانویسی پهلوی به‌کار بردند، اطلاعاتی در دست نیست. فقط می‌دانیم که نریوسنگ دانشمند پارسی که در حدود قرن ۵-۶ هجری می‌زیسته، بسیاری از متون پهلوی را به پازند برگردانده است. شایان ذکر است که او دربارهٔ نوشته‌هایش اصطلاح پازند را به‌کار نبرده و اشاره کرده که متن پهلوی مورد نظر را به خط اوستایی برگردانیده است. به‌جز بهمن یسن از دیگر متونی که نسخهٔ پازند آن در دست است، می‌توان بندهشن، مینوی خرد، ارداویراف‌نامه، شکندگمانیک وزار، یادگار جاماسی، اوگمدیچا، پُس دانشن کامگ، خویشکاری ریدگان، آفرین‌ها و دعاها، توبه‌نامه‌ها، بعضی روایات، ستایش سی‌روزه، ده و پنج خاصیت آسرونان و صدویک نام خدا را نام برد.

زند بهمن یسن ترجمه و تفسیری است به زبان پهلوی از نویسنده‌ای ناشناس که موضوع آن پیشگویی اورمزد از رویدادهای آیندهٔ ایران تا پایان عمر جهان برای زردشت است. کتاب

با صفحه‌واژه مورد نظر مطابقت نمی‌کند که در اینجا فقط به ذکر چند مورد اکتفا می‌شود: «بیدار شدن» به‌جای ۱۰۶ به ص ۱۰۸، «بیور اسب» به‌جای ۹۹ به ص ۱۰۱، «بی‌مرگ» به‌جای ۹۸ به ص ۱۰۰ و «بیچارگی» به‌جای ۹۵ به ص ۱۹۷ ارجاع داده شده است. یکی از ارجاعات «پاداش» نیز به ص ۱۰۱ نادرست است. «کشتزار» در ص ۱۲۹، «چراگاه» در ص ۱۲۹ و «ضحاک» در ص ۱۰۱ نیامده است. «بی‌گوسفند»؟ نه‌تنها در ص ۱۳۱ بلکه در دیگر صفحات واژه‌نامه نیز نیامده است.

- مشخصات کتاب‌شناسی «آموزگار ۱۳۸۶» در پاراگراف نخست پیشگفتار و «راشدم‌محصل ۱۳۷۳» در صفحه ۱۰۶ واژه‌نامه، در منابع پایانی از قلم افتاده است.

جمیله حسن‌زاده

فضیلت، فریدون، کتاب سوم دینکرد، نشر برسم، تهران، ۱۳۹۶، ۱۱۷۰ صفحه.

کتاب سوم دینکرد بزرگ‌ترین کتاب از کتاب‌های موجود دینکرد است که ۴۲۰ فصل دارد. این کتاب پس از دیباچه‌ای در بزرگداشت و تکریم زردشت، چهار طبقه اجتماعی و پافشاری در کاربست کهن آیین «دوازده هماس» با دوازده پاسخ کوتاه به پرسش بدعت‌گذاران و شانزده پاسخ دیگر به پرسش‌های یک شاگرد آغاز می‌شود. ثنویت یکی از موضوعات اصلی این کتاب است که در فصول مختلف از آن بحث و در اثبات آن کوشش شده است. موضوعات مورد بحث کتاب سوم بدین شرح است: تکوین عالم و پایان آن، دین مزدیسنی، اختیار

متن پازند است و یادداشت‌های پیوست آن اطلاعاتی در زمینه فرهنگ و اساطیر ایران باستان به خواننده می‌دهد. بخش چهارم به واژه‌نامه اختصاص دارد که براساس متن بهمن یسن آنتیا تنظیم شده و در آن معادل فارسی واژه‌های پازند و صورت پهلوی نزدیک به آن آمده است. در آوانگاری واژه‌ها شیوه مکنزی اختیار شده است. پس از واژه‌نامه نمایه‌ای از لغات فارسی آن ارائه شده و سپس متن پازند بهمن یسن برگرفته از دست‌نویس ج ۳ درج شده است. کتاب‌نامه فارسی و لاتینی بخش پایانی کتاب را تشکیل می‌دهد.

در بررسی اجمالی این اثر مواردی جلب نظر می‌کند که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود. امید است که در چاپ بعدی آن مورد توجه مؤلف قرار بگیرد.

- برخی از غلط‌های آوانگاری پهلوی در واژه‌نامه: «zarēn» به‌جای zarrēn (ص ۱۲۷)، «zavēnd» به‌جای zanēnd (ص ۱۲۷)، «āhanīn» به‌جای āhanēn (ص ۹۵)، «bād» به‌جای ābād (ص ۹۷)، «abae» به‌جای abar (ص ۹۷)، «gizis» به‌جای gizistag (ص ۱۰۵)، «āsēmēn» به‌جای asēmēn (ص ۱۱۹).

- نظم واژه‌های پازند در واژه‌نامه برخلاف اظهار مؤلف در پیشگفتار، الفبایی لاتینی است نه شیوه بار تلمه.

- yazantǃ به‌جای ستایند، «ستودند» معنی شده (ص ۱۲۷) و در صفحه ۷۶ به‌صورت مفرد یعنی «ستایش‌کند» ترجمه شده است.

- تعدادی از شماره ارجاعات در نمایه واژه‌نامه

گشتاسب، فرزانه و حاجی‌پور، نادیا، فرهنگ اویم/ایوک (کهن‌ترین فرهنگ دوزبانه ایرانی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با همکاری فروهر، تهران، ۱۳۹۷، ۳۶۵ صفحه.

آثاری که از زبان فارسی میانه زردشتی باقی مانده، بیشتر آثار دینی درباره موضوعات کلامی، فقهی، اخلاقیات و اساطیر زردشتی است که بخش بزرگی از آنها را متون زند یا متون تألیف شده بر اساس زند تشکیل می‌دهد. در این میان دو واژه‌نامه با نام‌های فرهنگ پهلوی و فرهنگ اویم ایوک به چشم می‌خورد که از آثار خاص و مهم فارسی میانه‌اند و شاید بتوان آنها را متونی غیردینی به‌شمار آورد. اویم ایوک فرهنگی دوزبانه مشتمل بر واژه‌ها و عبارات اوستایی و ترجمه پهلوی آنهاست. عنوان این فرهنگ براساس نخستین واژه اوستایی و زند به‌کاررفته در آن، به ترتیب *ōim* و *ēwak/ēk* برگزیده شده است. فرهنگ اویم مشتمل بر حدود ۹۰۰ واژه و ۱۰۰ عبارت و جمله اوستایی است. این عبارات و جملات یقیناً از متنی انتخاب شده‌اند که در زمان تألیف بخش‌های متفاوت این فرهنگ، در دست مؤلف بوده و اکنون اثری از آنها باقی نمانده است. باتوجه به شمار واژه‌های فصل‌های چهارم تا بیست‌وچهارم و مقایسه آنها با فرهنگ‌هایی که برای اوستای کنونی نوشته شده، می‌توان فهمید که این فرهنگ، تمام و کمال به دست ما نرسیده است. اویم ایوک در شکل امروزی‌اش شامل یک مقدمه و ۲۷ فصل است که محتوای هر فصل غالباً بر اساس

انسان، انتقاد از مطالبی مانند عقاید کیش‌داران، جاودانه بودن دوزخ و عذاب‌های آن، دستور خدا به فرشتگان برای سجده به آدم، یکی بودن اصل نیکی و بدی. در این کتاب متنی مشتمل بر فهرستی از صفات نیک و بد آمده است که از نوع اندرزهای دینی است و به ادبیات اندرزی تعلق دارد. این کتاب در واقع مجموعه‌ای از ۴۲۰ روایت دین مزدایی در قالب ۴۲۰ فصل است که روی هم‌رفته بیش از صد موضوع دینی را از نظرگاه حکمت خسروانی ویژه نویسندگان دینکرد بررسی می‌کند.

در سال ۱۳۸۱ انتشارات دهخدا متن پهلوی، ترجمه، آوانویسی و یادداشت‌های متن دینکرد سوم را تا کرده ۱۱۲ در دو مجلد به قلم فریدون فضیلت منتشر کرد. فضیلت در سال ۱۳۹۶ متن پهلوی، آوانویسی و یادداشت‌های این متن را تا انتهای کرده ۴۲۰ بدون ارائه ترجمه متن به چاپ رساند. اساس کار فضیلت ترجمه ژان پیر دومناش از دینکرد سوم است.^۱ فضیلت در این کتاب پس از پیش‌درآمد، کوتاه‌نوشت‌ها، سپاس‌نامه و معرفی منابع، در صفحه سمت راست متن پهلوی را براساس دینکرد مدن و در صفحه روبه‌روی آن آوانوشت متن را به دست داده است. برای بسیاری از واژه‌ها و عبارت‌های گاه خوانده‌نشده حرف‌نویسی واژه را نیز آورده است. نویسنده با به‌کارگیری افراطی از نشانه‌گذاری‌ها تا حد توان کوشیده است که خوانش کتاب سوم را برای پژوهنده ادب پهلوی آسان سازد.

مریم رضایی

موضوع آن مرتب شده و بنابراین به نظر می‌رسد که مؤلف از این شیوه فرهنگ‌نویسی آگاه بوده است. موضوع برخی فصل‌های آن عبارت است از: عدد و قید، جنس و شمار برای اسم، صفت و فعل، ضمائر ربطی، و اندازه‌گیری زمان. افزون‌بر این، فرهنگ اویم که از زمان دقیق تألیف و گردآورنده آن اطلاعی در دست نیست به سبب احتوا بر پاره‌ای اصطلاحات زبان‌شناسی و لغاتی که در اوستای دوره ساسانی رایج بوده و امروزه در دست نیستند، از اهمیت خاصی برخوردار است.

اثر ارزشمند حاضر دربردارنده مقدمه‌ای مفصل است که در آن علاوه بر ذکر ویژگی‌های فرهنگ اویم، از جمله: طبقه‌بندی موضوعی، ترتیب الفبایی و قدمت این فرهنگ، به پژوهش‌های پیشین و چهار دست‌نوشته باقی مانده از آن و روش کار مؤلفان در تدوین این اثر می‌پردازد. پس از مقدمه راهنمای اصطلاحات و نشانه‌های به‌کاررفته در این کتاب درج شده است. پس از آن بدنه اصلی کتاب با متن انتقادی *فرهنگ اویم/ایوک* بر اساس چهار دست‌نویس TD28، K20، M51 و F3 آغاز می‌شود و در پی آن با آوانویسی و ترجمه متن فصول ۲۷ گانه این فرهنگ ادامه می‌یابد. آن‌طور که در مقدمه ذکر شده آوانویسی متن اوستایی به روش هوفمان و آوانویسی متن پهلوی به روش مکتزی انجام شده است. واژه‌های اوستایی با قلم ایتالیک، واژه‌های پهلوی با قلم معمولی و واژه‌های پازند با قلم سیاه آمده‌اند. در تصحیح واژه‌ها از مواردی مانند u یا i (هنگامی که به جای uu یا ii به‌کار رفته است) —

که در دست‌نویس‌های فرهنگ اویم بسیار زیاد است — چشم‌پوشی شده، اما همه این موارد در متن انتقادی با جزئیات کامل آورده شده و اغلب در یادداشت‌ها نیز به آنها اشاره شده است. بخش بعدی، یادداشت‌هایی است برای دریافت بهتر متن؛ در این بخش به‌ویژه به دیگر واژه‌های اوستایی در بخش‌های دیگر اوستا و برگردان زند آنها اشاره شده است. واژه‌نامه، که روش کار با آن به تفصیل در آغاز همان بخش توضیح داده شده است، و کتاب‌نامه فارسی و لاتینی بخش‌های پایانی کتاب را تشکیل می‌دهند.

لیلا نوری کشتکار

مولایی، چنگیز، *راهنمای زبان فارسی باستان (دستور زبان، گزیده متون، واژه‌نامه)*، انتشارات آوای خاور، تهران، ۱۳۹۸، چاپ سوم، ۲۳۶ صفحه.

کتاب پیش رو ویراست سوم از مجلدی است که چاپ نخست آن در سال ۱۳۸۴ منتشر شد و سپس در سال ۱۳۸۷ برخی کاستی‌های آن در چاپ دوم مرتفع شد و اکنون در ویراست سوم با بازنگری کامل و اصطلاحات، اضافات و تغییرات اساسی مجدداً منتشر شده است. بنابر تصریح نویسنده در پیشگفتار، تغییراتی که در مقدمه و بخش‌های سه‌گانه کتاب به عمل آمده، مطالب جدید و نکات تازه‌ای که به مباحث قبلی افزوده شده، به حدی است که شکل و سیمای کاملاً جدیدی به این جلد داده و آن را متفاوت از دو چاپ پیشین کرده است. باوجوداین، ساختار

نصراله‌زاده، سیروس، *کتیبه‌های خصوصی فارسی میانه ساسانی و پساساسانی* (گورنوشته، یادبودی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۹۸، دو جلد، جلد اول: «متن»، ۳۴۰ صفحه، جلد دوم: «تصاویر»، ۲۷۲ صفحه.

کتیبه‌های فارسی میانه که به دو خط منفصل (کتیبه‌ای) و متصل (کتابی) پهلوی مقتبس از آرامی نوشته شده‌اند، علاوه بر ارزش تاریخی زیادی که دارند، اندوخته‌هایی بسیار ارزشمند از نام‌های خاص ایرانی به‌شمار می‌روند. همچنین به‌لحاظ دربرداشتن جای‌نام‌های بسیار، اطلاعاتی ارزشمند در زمینه جغرافیای تاریخی به دست می‌دهند. از سوی دیگر، با توجه به تفاوت‌های موجود در سبک نگارش آنها و اختلاف املاهای برخی از واژه‌ها با کتاب‌های فارسی میانه، بررسی تطبیقی آنها از منظر زبان‌شناختی بسیار سودمند است.

پیرامون کتیبه‌های دوره ساسانی پژوهش‌های متعددی تاکنون صورت گرفته است که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «کتیبه‌های فارسی میانه» از فیلیپ ژینیو، مندرج در تاریخ ایران کمبریج، ج ۳ (۲)، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۷؛ «ادبیات کتیبه‌ای در زبان‌های ایرانی باستان و میانه»، از فیلیپ هویسه، در تاریخ ادبیات فارسی، پیوست یک، ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش رونالد امریک و ماریا ماتسوخ، ترجمه فارسی زیر نظر ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۸۹ و «کتیبه‌های فارسی

اصلی آن، که متشکل از یک مقدمه و سه بخش بود، همچنان حفظ شده است.

آنچه در این اثر می‌خوانیم چنین است: پیشگفتار مولایی بر ویراست جدید، که طی آن موارد اختلاف با نسخه‌های پیشین را ذکر می‌کند. مقدمه‌ای نسبتاً مفصل که به بررسی زبان فارسی باستان و آثار به‌جامانده از این زبان، منشأ خط میخی فارسی باستان، تاریخ احتمالی اختراع آن، الفبای این زبان و تاریخچه رمزگشایی آن می‌پردازد. دو بخش اصلی کتاب با عنوان دستور زبان فارسی باستان و متن‌های فارسی باستان که هر دو زیربخش‌هایی را شامل می‌شود. در بخش اول به زیربخش‌هایی همچون آواشناسی، اسم و صفت، صرف اسم و صفت، ضمائر، اعداد، قید، فعل و غیره می‌توان اشاره کرد. در اینجا دستور زبان فارسی باستان مطابق اصول و روش متعارف زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی تألیف شده و ساخت‌های مختلف دستوری در هر موردی با ساخت‌های مشابه و همسان خود در زبان‌های اوستایی و سنسکریت مقایسه و در صورت لزوم صورت فرضی آنها در هندواروپایی، ارائه شده است. بخش دوم نیز به گزیده‌ای از متن‌های فارسی باستان، مشتمل بر متن کامل سه کتیبه از داریوش بزرگ، سه کتیبه از خشایارشا و یک کتیبه از اردشیر دوم اختصاص دارد. در ادامه، در بخش *واژه‌نامه* شرح واژه‌هایی که در متون برگزیده این دفتر به‌کار رفته‌اند آمده است؛ و در نهایت چنانچه مرسوم است، کتاب با *کتاب‌نامه* پایان می‌یابد.

لیلا نوری کشتکار

میانه» نوشته حسن رضایی باغبیدی، مندرج در تاریخ جامع ایران، ج ۵، تهران، ۱۳۹۳.

پدیدآورنده این مجموعه که به بررسی کتیبه‌های خصوصی (مربوط به اواخر دوره ساسانی و آغاز اسلام در ایران) پرداخته، کار پیشینان را نیز در این زمینه مد نظر داشته و در برخی موارد، خوانش آنها را تصحیح و نظر خود را ارائه کرده است.

جلد نخست این کتاب که حرف‌نویسی، آوانویسی و ترجمه فارسی متن کتیبه‌ها را نیز در برمی‌گیرد، از سه فصل تشکیل شده است. پس از دیباچه، فصل اول در دو بخش به موضوع تدفین در ایران باستان و گورنوشته‌ها پرداخته که عناوین اصلی آن عبارت است از: مرگ در اندیشه هندواروپایی، انواع تدفین در ایران باستان، تدفین در دوره ساسانی براساس شواهد باستان‌شناختی، تدفین زردشتی براساس منابع دینی آن، تدفین در شاهنامه و ویس و رامین، واژگان تدفینی در گورنوشته‌ها، ساختار گورنوشته‌ها، ساخت نسبت خانوادگی، باغ لردی، تخت جمشید، اقلید، تخت طاووس (استخر)، تخت قیصر شوستر، پهلوی چینی شی‌آن، زیرآب حاجی آباد فارس، برج‌های آرامگاهی، پاسارگاد، کازرون و بیشاپور، نقش رستم، فیروزآباد، سمیرم. فصل دوم: کتیبه‌های یادبودی به معرفی کتیبه‌های پهلوی ساسانی، در غار کانهری در هند، کتیبه یادبودی بیشاپور، کتیبه‌های تنگ خشک، کتیبه‌های تنگ کرم، کتیبه‌های پهلوی ساسانی در بند قفقاز، کتیبه روی چوب صندل در ژاپن، کتیبه قلعه بهمین (قلعه سنگی) و کتیبه‌های مقصودآباد اختصاص یافته

است. فصل سوم: کتیبه‌های خصوصی پهلوی ساسانی مسیحیان ایرانی، از عناوین زیر تشکیل شده است: کتیبه‌های پهلوی ساسانی مسیحیان ایرانی، کتیبه‌های پهلوی ساسانی روی صلیب در جنوب هندوستان، کتیبه پهلوی ساسانی لوح مسی کیلون هند و کتیبه پهلوی ساسانی صلیب هرات. در ادامه واژه‌نامه قرار دارد که به دو شیوه تنظیم شده است و مداخل آن را حرف‌نویسی و آوانویسی واژه‌ها به صورت مجزا از یکدیگر تشکیل می‌دهد. کتاب‌شناسی و نمایه بخش پایانی کتاب را تشکیل می‌دهد. جلد دوم این مجموعه به ارائه تصاویری زیبا از گورنوشته‌ها، کتیبه‌های یادبودی و کتیبه‌های مسیحیان ایران اختصاص یافته است.

این کتاب نخستین اثری است که به صورتی جامع به بررسی و طبقه‌بندی کتیبه‌های خصوصی فارسی میانه در دوره ساسانی و آغاز اسلام پرداخته و به فارسی منتشر شده است. به نظر می‌رسد که ذکر نکات زیر که در نخستین تورق کتاب ممکن است نظر خواننده را به خود جلب کند، در چاپ مجدد آن مفید واقع شود.

- علی‌القاعده در تنظیم فهرست کتاب‌شناسی لاتینی، نام‌های de la de Jong, de Blois و Vaissiere باید به ترتیب در ردیف B, J, V و M قرار بگیرند.

- در تنظیم کتاب‌شناسی فارسی حرف «واو» پس از «ه» قرار گرفته است.

- سرصفحه‌ها در بخش واژه‌نامه (آوانویسی) «حرف‌نویسی» آمده است.

جمیله حسن‌زاده



نهمین همایش اروپایی مطالعات ایرانی در برلین

مؤسسهٔ ایران‌شناسی دانشگاه آزاد برلین از تاریخ ۹-۱۳ سپتامبر (۱۸-۲۲ شهریورماه) نهمین همایش مطالعات ایرانی را برگزار کرد. این همایش یکی از بزرگ‌ترین گردهمایی‌های ایران‌شناسان جهان است که هر چهار سال یک‌بار به‌کوشش مؤسسهٔ ایران‌شناسی اروپا برگزار می‌شود.

محور این همایش ادبیات فارسی، فلسفهٔ ایرانی، تاریخ، مطالعات مذهبی، مطالعات فرهنگی، هنر و باستان‌شناسی و مردم‌شناسی بود. سخنرانی‌ها در دو نوبت صبح و عصر هم‌زمان در اتاق‌هایی که به نام شهرهای ایران همچون اورامان، اصفهان، شیراز، بوشهر، نیشابور، مراغه، کرمان، یزد و تهران نامیده شده بودند، ارائه شد.

عناوین برخی از این سخنرانی‌ها به شرح زیر است: «ایلام و پارس: گرایش‌های رایج در مطالعات هخامنشی» (ووتر هنکلمن)^۱، «کلام، صدا و عمل در آیین زردشتی» (آلموت هینتسه)^۲، «نظام آیین‌ها در زبان اوستایی: طبقه‌بندی و ارائه» (آلبرتو کانترا)^۳، «از جام ارجان تا گنجینهٔ تخت جمشید: ایلامیان و پارسیان در کوهستان»^۴ (کیومرث علیزاده)، «آیین برش‌نوم در نسخهٔ سنسکریت وندیداد» (میگونل آنخل آندرس-تولدو)^۵، «فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی» (گارنیک آساطوریان)^۶، «علم پزشکی هند بر اساس کیهان‌شناسی

1. "Elam and Pārsa: Current trends in Achaemenid Studies" (Wouter Henkelman).
2. "Word, Sound and Action in the Zoroastrian Ritual" (Almut Hintze).
3. "The Rituals in Avestan Language as System: Their Classification and Representation" (Alberto Cantera).
4. "From Arjān Bowl to the World of Persepolis Archive: Elamites and Persians in Highlands".
5. "The Baršnūm Ceremony in the Sanskrit Wīdēwād" (Miguel Ángel Andrés-Toledo).
6. "The Etymological Dictionary of Persian (EDP) Project" (Garnik Asaturian).

زردشتی: موضوع رویان‌شناسی»^۱ (سمرا آذرنوش)، «اطلاعاتی مربوط به کاربرد گل و گلبرگ در دست‌نویسی زردشتی به خط پهلوی» (اکرم برزگر)،^۲ «نگاهی بر سکه‌های پارتی و پیکره‌های روی آنها و مقایسه با سکه‌های دوران تاریک حکومت پارتیان، گودرز اول (۹۵-۹۰ ق.م) و فرود سوم (۷۰-۵۷ ق.م)»^۳ (خدیجه باصری)، «افعال حرکتی جهتی در سغدی» (آلیشر بگماتوف)^۴، «ساختار افعال دومفعولی در فارسی باستان» (ماریا کارملا بنونوتو)^۵، «پیشین‌شدگی در بلخی» (هارالد بیچل‌مایر)^۶، «*čaná هندوایرانی و دوگانگی در ایرانی باستان» (خوان بریسنو - ویلالوبوس)^۷، «سنت نوشتاری فارسی میانه متأخر» (کارلو جی. چرتی)^۸، «اردشیر بابکان و پارسایی نزاع‌طلبانه اوایل دوره ساسانی»^۹ (تورج دریایی)، «موضوع شکار در سودهناودانه ختنی» (ماتئو دکیارا)^{۱۰}، «مشکلاتی در تفسیر معاهدات تمشقی» (فدریکو دراگونی)^{۱۱}، «متون مانوی ایرانی میانه و قبلی» (دزموند دورکین مایسترانست)^{۱۲}، «ادبیات فارسی میانه زردشتی: در باب لزوم رویکرد زبان‌شناختی پیکره بنیاد»^{۱۳} (کیانوش رضانیا)، «قانون اورمزدی در کتاب سوم دینکرد» (جویدیت جوزفسون)^{۱۴}، «نگاهی نو به هوم و گاهان: ادله تلفیقی نوین» (مارتین شوارتس)^{۱۵}، «فارسی میانه تحریف‌شده در دو دست‌نویس PB3 و L23 شکندگمانیک و چار» (میهاالا تیموش)^{۱۶}.

1. "Indian Medical Science within Zoroastrian Cosmology: The Case of Embryology".
2. "Ein Hinweis zur Verwendung von Blumen und Blütenblättern in Zarathustrische Manuskripte in der Pahlavi Sprache".
3. "An Overview of Parthian Coins and Their Iconography and Comparison with the Coins of the Dark Ages from Parthian Coins Gotarzes I (c. 95-90 B.C.) Phraates III (c. 70-57 B.C.)".
4. "Deictic Motion Verbs in Sogdian" (Alisher Begmatov).
5. "Old Persian Ditransitive Constructions" (Maria Carmela Benvenuto).
6. "Bactrian Umlaut" (Harald Bichlmeier).
7. "I-Ir. *čaná and Polarity in Old Iranian" (Juan Briceño-Villalobos).
8. "Late Middle Persian Writing Tradition" (Carlo G. Cereti).
9. "Ardaxšīr Pābagān and Early Sasanian Militant Piety".
10. "Motif-Hunting in the Khotanese Sudhanāvādāna" (Matteo de Chiara).
11. "Some Problems in the Interpretation of the Tumshuqese Contracts" (Federico Dragoni).
12. "Manichaean texts in Middle Iranian and in Coptic" (Desmond Durkin-Meisterernst).
13. "Zoroastrian Middle Persian Literature: On the Necessity of a Corpus Linguistic Approach".
14. "Ohrmazd's Law in the Third Book of the Dēnkard" (Judith Josephson).
15. "Haoma and the Gathas revisited: New compositional Evidence" (Martin Schwartz).
16. "The Perverted Middle Persian in Two Manuscripts (PB3 and L23) of the Škand Gumānīg Wizār" (Mihaela Timuş).

شاپور سگانشاه در میان رسوم یادمان‌های آیینی، مطالبه‌های قدرت و هویت دودمانی»
(جان‌فیلیپو تریبیله)^۱، «کتاب مقدس زردشتیان یا معجزه‌روشنگر؟ درباره منابع دساتیر»
(دان شفیلد)^۲.

مریم رضایی

1. “Banqueting at the Royal Patio. The Šābuhr Sagānšāh's Inscription (ŠPs I) between Praxis of Ritual Remembrance, Authority Claims, and Dynastic Identity” (Gianfilippo Terribile).
2. “Zoroastrian Scripture or Illuminist Theurgy? On the Sources of the Dasāfir” (Dan Sheffield).

راهنمای نگارش مقالات

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
 - آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً مورد تأیید مجلهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیست.
 - مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:
- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسندهٔ آن باشد.
 - مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
 - مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیدهٔ فارسی و انگلیسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
 - شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
 - هر مقاله باید روی کاغذ A4 در برنامهٔ Word تایپ شده باشد.
 - نمودارها، جدول‌ها و تصاویر باید به صورت آماده برای چاپ ارائه شود.
 - در آوانویسی داده‌های گویشی می‌توان از الفبای آوانگاری بین‌المللی نیز استفاده کرد.
 - ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شود. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:
 - نام خانوادگی تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸/۱). اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶). اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شمارهٔ صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
 - اگر کتاب یا مقاله تاریخ نشر نداشته باشد، به جای سال نشر عبارت «بی‌تا» ذکر شود.
 - اگر کتاب یا مقاله دو یا سه نویسنده داشته باشد، نام خانوادگی نویسندگان با حرف عطف («و») می‌آید.
 - اگر کتاب یا مقاله بیش از سه نویسنده داشته باشد، ارجاع بدین صورت خواهد بود: نام خانوادگی نویسندهٔ نخست و دیگران تاریخ: [جلد /] صفحه.
 - برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد /] صفحه.
 - منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
 - کتاب‌های جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ج ...] نام شهر.
 - کتاب‌های قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ج ...] نام شهر، تاریخ.
 - مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/نام مجله، [س ...، ش ...، ص ...-...-...]
 - ذکر مشخصات کامل و رتبهٔ علمی نویسنده به همراه نشانی کامل، شمارهٔ تلفن و نشانی الکترونیکی ضروری است.
 - پس از تأیید مقاله، نویسندهٔ مقاله موظف است ارجاعات درون متن و منابع پایان مقاله را در صورت عدم رعایت موارد فوق‌الذکر، مطابق این شیوه‌نامه تنظیم و نسخهٔ نهایی مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.
 - ناشران و نویسندگان محترم در حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی می‌توانند يك نسخه از آثار خود را برای معرفی یا نقد و بررسی در ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به دفتر مجله ارسال فرمایند، تا پس از ارزیابی نسبت به معرفی آنها اقدام شود.

too. Nowadays most Brāhui speakers in Iran live in Sistān and Baluchestan province but in South Kerman, a small minority with a population of less than one thousand live who speak Brāhui, Farsi, and also Rudbāri, which is the dominant dialect in that region. Some of them reside in Tom Meiri village, which is a part of South Rudbār. Two centuries of close proximity and coexistence with native inhabitants and speaking the Brāhui dialect to interact with them have led to the emergence of a new variety of Brāhui language that can be called the South Rudbār Brāhui. The area that is going to be studied is Tom Meiri village, South Rudbār city. All data are collected through field interviews with male and female speakers (30 people), at different ages (9-100 years) and different educational levels (from illiterate to educated). The purpose of this study is the investigation of the inflectional cases in this variety of language. South Rudbār Brāhui has seven grammatical cases: nominative, accusative, genitive, dative, locative, ablative and instrumental. They are made by adding a bound morpheme to a nominal stem. One of the grammatical properties of the Dravidian language family is the existence of about eleven grammatical cases, seven of which are preserved in the Rudbār Brāhui variety.

eventually stop. Consequently, there will be no more speakers to use the language as their mother tongue or first language, thus the death of the language occurs and it eventually disappears. In this case, traces of that language could only be found in the recorded voices or written texts and if a language has no documentations, it will completely disappear. The present article aims to present the tools for measuring language vitality in order to determine how commonly Gilaki is spoken.

Agreement System in Zāzāki Language

Abd al-Rahman Sadeghi
Mohammad Mahdi Esmaili

This article deals with the role of verb endings, subject and object pronouns and their syntactic relations in the agreement system of Zāzāki, one of the north western Iranian languages. In this language, the agreement system has dual forms of subject-object and non-subject-object which is based on two factors, grammatical tense and the transitive or intransitive form of the verb. In Intransitive verbs, Subject-object agreement happens in all tenses while in transitive verbs, it happens in the present tense and the verb has direct agreement with the subject through verb endings. In non-subject-object agreement which happens in transitive verbs derived from the past tense, the subject appears in non-subject form, with no agreement with the verb while the object appears in subject form in the sentence with an agreement with the transitive verb in the past tense. The absence of clitics in syntactic construction is one of the characteristics of Zāzāki, which makes it different from most Iranian languages. In turn, this language shows agreement only in the nominative and accusative case of nouns, pronouns and verb endings, which is interesting and noticeable.

The Study of Grammatical Case in the Language Variety of Brāhui from South Rudbār

Fatemeh Sheibani Fard

Brāhui is a non-Iranian language and a northern member of the Dravidian language family. It originates from Pakistan but has some speakers in Iran

documents from its past and nowadays this dialect is about to be forgotten due to various factors. This dialect which is called Se-Qaleh by users has special characteristics that are specific to that region and has no similarity to any other dialects. In the present study, past tense verb constructions are analyzed and interpreted. Moreover, through the description of the middle Persian past tense verb construction, some similarities and differences are presented. Past tense verb construction in Se-Qaleh dialect indicates some specifications that can be considered as evidence of the ergative construction of this dialect in the past.

The Verbal Prefix *bi-*, with an Old and Lexical Meaning in Kahkadāni Dialect

Mahdi Ahmadi

The Verbal Prefix *be-* only gives a functional or grammatical meaning to the verb in contemporary standard Persian, and is only used in the present subjunctive and the imperative mood. In older versions of the Persian language, this verbal prefix had a “lexical meaning” in some cases and could mean (on the outside/ outward direction). Moreover, its scope of usage had covered a wider range of inflections, beyond the present subjunctive and the imperative. Although throughout the history of Persian language such meaning and usage for this prefix has gradually disappeared, this article demonstrates that its trace is clearly evident in one of the Iranian dialects.

Gilaki: An Endangered Language

Maryam Sadat Fayyazi

In recent decades, language endangerment has become one of the most important challenges that linguists, sociologists and language programmers have taken on. For some reason, in this process, speakers of smaller or inferior language communities abandon the use of their heritage language and opt to shift to another language. This problem becomes noticeable when parents speak to their children only in the second language, so the intergenerational passing down of the language will gradually decline and

primordial cow in *Bundahišn*. This article attempts to explain the relation between the image of the creation of plants from the primordial cow's organs and other examples of creation from a god or an androgynous goddess. It also discovers whether these two creation patterns are actually interdependent or not. Therefore, we attempt to analyze this relationship in the mentioned narratives by providing evidence from both cases and show that the role of cow in the Indo-European's creation myths can be equal to the goddess' role in other creation patterns of the world, man, earth and plants.

An Introduction of the Manuscript of Part of the Holy Qurān Translated into Daylami

Mohsen Sadeghi
Ali Mohammad Poshtdar

The purpose of this article is to introduce an old translated version of the **Holy Qurān** which is preserved in Āstān Quds Razavi and has some similarities to the translation section of *Tafsir-e ketāb Allāh* (aka Daylami Tafsir). That being said, first its manuscriptology, key language properties and some of its differences with *Tafsir-e ketāb Allāh* are discussed. Afterwards, the translation of some verses, along with their translation in two other Qurānic tafsirs is presented. Accordingly, some language elements of this manuscript are the same in Persian texts and some others are similar to those dialects in east of Gilān and west of Māzandarān. Compared to *Tafsir-e ketāb Allāh*, this translation has more translated words and verses and there are differences in the translation of some Qurānic words. The dialectal words that are used in this study can be looked up in dialect dictionaries.

A Construction Analysis of the Past Tense Verb in Se-Qaleh Dialect in Comparison with Middle Persian

Abbas Riahi

Se-Qaleh dialect is being used only in Se-Qaleh city, which is part of the larger city of Sarāyān in South Khorāsān Province. There are no reliable

language. The study of Iranian ancient languages will provide us with more information about different semantic and syntactic layers in the construction of these languages. The Khotanese language is one of the eastern middle Iranian languages. Since this language has been studied and researched less than other old Iranian and western middle Iranian languages, the present article aims to study coordinate and subordinate compound sentences in the *Book of Zambasta*, chapter 2. The *Book of Zambasta* is one of the major works of literature in Kholanese language which is an original and indigenous compilation that describes the Mahāyāna school of Buddhism doctrine. Studies prove the existences of three forms of simple, compound sentences in the text. In this article only nominal clauses of subordinate compound sentences are discussed. For this purpose, some sentences are collected from the *Book of Zambasta*, chapter 2 as examples.

A Construction Analysis of the Final Sentence of the Chapters of Dēnkard, Book IX

Pourcista Goshtasbi Ardakani

The present study investigates the collector's message derived from the final sentence of each chapter of *Dēnkard*, Book IX. This research revealed that the final sentences consist of four words which has been arranged in all possible sorting probabilities and has made three messages with different meanings and concepts. First of all "the best prosperity is pietism" secondly "the best pietism is prosperity" and the third one "pietism and prosperity are the best". In this research, these sentences construction, the probabilities of the word's sorting and formation in these sentences will be discussed.

The Image of the Creation of Plants from the Bundahišn's Primordial Cow (Ēw-dād) and Its Connection with the Goddess

Leila Asgari

Most of the mythical evidence of Indo-European culture illustrates the image of the creation of the whole world by sacrificing human or animals' parts and organs. An example of this issue is the Sacrifice of Gayōmart and the

Summary of Articles

An Inscription in the Shadow (DNF: The Newly Founded Achaemenid Inscription)

Soheil Delshad
Mojtaba Doroudi

Naqsh-e Rostam is among preservers of the most important monuments from the ancient era's regions. In addition to Ka'aba-ye Zardosht, the stone monument, there are four more royal tombs among which, only Darius I's tomb has cuneiform inscription. Based on the content analysis by researchers, those tombs are known as DNa, DNb, Dnc, DNd, and Dne. A new inscription of this complex was recognized on the tomb surface on October 23, 2018, which can be named DNf according to its recognition order. Beside the inscription's introduction and its recognition status, this article interprets the relation between the inscription and the related sculptured figure by analyzing and translating all three versions. Also observation on why the inscription was not recognized by previous researchers until the discovery's official announcement, has been discussed in this article.

Coordinate and Subordinate Compound Sentences in Khotanese

Mahshid Mirfakhrayi
Mandana Taebi

Text study and the analysis of ancient manuscripts are significant ways to become more familiarized with cultural and literary backgrounds of a

Table of Contents

Articles

An Inscription in the Shadow (DNF: The Newly Founded Achaemenid Inscription)	S. Delshad and M. Doroudi	3
Coordinate and Subordinate Compound Sentences in Khotanese	M. Mirfakhrayi and M. Taebi	29
A Construction Analysis of the Final Sentence of the Chapters of Dēnkard, Book IX	P. Goshtasbi Ardakani	47
The Image of the Creation of Plants from the Bundahišn's Primordial Cow (Ēw-dād) and Its Connection with the Goddess	L. Asgari	61
An Introduction of the Manuscript of Part of the Holy Qurān Translated into Daylami	M. Sadeghi and A.M. Poshtdar	79
A Construction Analysis of the Past Tense Verb in Se-Qaleh Dialect in Comparison with Middle Persian	A. Riahi	99
The Verbal Prefix <i>br-</i> with an Old and Lexical Meaning in Kahkadāni Dialect	M. Ahmadi	127
Gilaki: An Endangered Language	M.S. Fayyazi	153
Agreement System in Zāzāki Language	A.R. Sadeghi and M.M. Esmaili	171
The Study of Grammatical Case in the Language Variety of Brāhui from South Rudbār	F. Sheibani Fard	187

Dialect Data Collections

Special Words for Comestibles in Dashtestāni Dialect	H. Malekzadeh and M. J. Kazazi	203
Specific Words and Terms for Agriculture in the Azari-Turkish Language of Ojghaz Village	L. Nouri Keshtkar	225

New Releases

<i>Fārsihood; Pāzand-e Bahman Yasn; The Third Book of the Dēnkard; Farhang ī Ōīm-Ēwak; A Manual of Old Persian; Middle Persian Private Inscriptions in the Sasanian and Post-Sasanian Period.</i>		243
---	--	-----

News

Ninth European Conference of Iranian Studies in Berlin		251
Thirteenth Biennial Conference on Iranian Studies		253

Summary of Articles in English

	S. Mohajjalini	3
--	----------------	---